

بهار ۱۳۲۹

شماره ۱۷

# جنگل

- مسائل مبرم انقلاب
- ورشکستگی رفرمیسم انقلابی نمایانه
- آذربایجان بسوی خودکفائی یا وابستگی
- از جامعه طبقاتی تا کمونیسم
- نگاهی به انتخابات مجلس ششم

.....

نشریه فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران - سوند

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	نگاهی به انتخابات مجلس ششم
۵	ورشکستگی رفرمیسم انقلابی نمایانه
۲۸	مسائل میرم انقلاب
۵۲	آذربایجان بسوی خودکفائی یا وابستگی ...
۶۸	آشوب در کاسه سوپ
۱۱۱	از جامعه طبقاتی تا کمونیسم
۱۲۱	نگاهی به مطبوعات داخل
۱۲۹	پرو، اخبار جنگ خلق
۱۳۲	نگاهی به مطبوعات خارج
۱۳۵	جدول شماره ۱

### نگاهی به انتخابات مجلس ششم

انتخابات مجلس ششم جمهوری اسلامی پس از ۲ سال تدارکات فشرده و گسترده تبلیغاتی که انحصاراً توسط دو جناح اصلی حاکمیت در سطح جامعه پیش برده میشد، به پایان رسید. ماحصل نهانی این کارزار، تفوق جناح "اصلاح طلب" رژیم در دستگاه مقننه کشوری و به عقب راندن مواضع جناح رقیب از مجلس به شورای نگهبان شد. آنچه که اینک طرفداران خاتمی را در نبرد طبقاتی شان با جناح دیگر حاکمیت به رهبری خامنه‌ای به آینده دلگرم میسازد، همانا اتکاء به آراء بیشتری در این انتخابات، و بدین ترتیب پیراسته "مردمی" دادن به عمده شدن حضورشان در قوای مجریه و مقننه کشور است.

برای اینکه واقعاً به علل ماهوی چنین پی‌آمدی پی ببریم، نمیتوانیم دو عامل تعیین کننده در بهم خوردن توازن قوای درون حاکمیت را نادیده بگیریم. بطور کلی در شرایط ایران، هرگونه مبارزه طبقاتی در سطح جامعه چه در درون دستگاه حاکمیت و چه در بیرون آن نمیتواند خارج از تأثیرات عینی قانونمندیهای سلطه امپریالیسم و سرمایه جهانی آن صورت بگیرد. از اینرو، نقش فعالانه امپریالیسم جهانی در مشاهده و مطالعه همه جانبه وضعیت مبارزه طبقاتی درون جامعه ایران و تأثیرگذاری و کوشش در تعیین جهت و خصلت این مبارزات به سمت و سوی منافع جهانی خویش از یکسو، و نیز شیوه برخورد و برداشتهای خودانگیخته توده های تحت ستم به این سیاستها و ترفندهای امپریالیسم از سوی دیگر، از عوامل تعیین کننده و اساسی پیدایش هرگونه وضعیت نوین سیاسی در شرایط ایران میباشند.

در رابطه با موقعیت نوین سیاسی حاضر در ایران ، برای آنهائی که به دیدگاه انقلابی تنوری مبارزه مسلحانه آگاهی دارند، انتقال بطنی اهرمهای قدرت با وسایل "دموکراتیک" (انتخابات ریاست جمهوری و مجلس) - از جناحی از حاکمیت به جناح دیگر ، درک منطقی آن و علل و ضرورت‌های کاریست این شیوه انتقال قدرت چندان بفرنج نیست. تحولات سیاستهای اجتماعی رژیم حاکم و تغییر و تبدلات درونی آن تنها در پرتو تأثیرات مستقیم سیاستهای امپریالیسم جهانی بر دستگاه دولتی در شرایط تحت سلطگی ایران قابل درک میباشد.

ولی آن جنبه از منظومه مبارزه طبقاتی در ارتباط با انتخابات مجلس ششم بیشتر ابهام انگیز به نظر میرسد که مربوط به شیوه برخورد و طرز کزینش توده ها در این انتخابات میگردد ( \* ) - سوال محوری اینست که چرا توده های رأی دهنده تنها به این طریق خاص و نه طریق دیگری رأی دادند؟ چرا با آراء خودجناح به اصطلاح "اصلاح طلب" را در مقابل جناح "تندرو" رژیم تقویت کردند؟ در اینجا است که باید به اوضاع مشخص سیاسی اجتماعی جامعه مان رجوع کنیم و با جمع آوری همه فاکت‌های عینی ، واکنش سیاسی توده ها ( \*\* ) در صحنه انتخابات را درک کنیم.

\* - در اینجا ما اشاره به تقلبات انتخاباتی و نظائر اینها را توضیح واضح میدانیم. زیرا در شرایطی که دو جناح حاکم از رژیم تنها نیروی تشکیل دهنده مبارزه انتخاباتی هستند ، هر کونه تقلبی هم که صورت بگیرد در صورت نهائی آن که به هر حال تثبیت نیروی ضدانقلاب یعنی حاکمیت امپریالیستی است ، تغییری وارد نمیکند.

\*\* - مواضع سیاسی گروهها و اقشار متعلق به بورژوازی وابسته که منافع تنگاتنگی با سلطه امپریالیسم و حاکمیت آن دارند مورد نظر ما نیست. کوشش ما در اینجا صرف درک مواضع اقشار و طبقات تحت ستم و نحوه برخورد آنها با سیاستهای مکارانه رژیم در شرایط مشخص و تاریخی کنونی است.

انتخابات مجلس ششم، در شرایطی برگزار می‌شود که جامعه ایران در پی جنبش آزادخواهانه و روشنگرانه دانشجویان در ۱۸ تیر هنوز در التهای انتظارآلود به سر می‌برد. قتل‌های دیوصفتانه زنجیره‌ای که پیاپی گریبان روشنفکران و نویسندگان آزادخواه را میگرفت، تعطیل مطبوعات منقد به زندان انداختن مسئولین روزنامه‌ها و ناشرین و نویسندگان مترقی، سرکوب مبارزات کارگران شرکت نفت، اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان سیاسی و خلاصه صدها و هزاران جنایات اجتماعی دیگر که بدست دژخیمان حاکمیت جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد، مسئولیت بخش بزرگی از این عملیات ضد دموکراتیک از طرف دستگاه مطبوعاتی جناح خاتمی به اشکال مختلف و با ظرافت زیاد بر عهده جناح خامنه‌ای و نیز دولتهای پیشین نهاده شده و می‌شد. در این "انتقادهای" دروغین و در این بازی مسخره اتهام پراکنی بین عناصر جناح‌های مسئول حاکمیت، که کدامیک مقصر و یا بی‌تقصیر است، کدامیک "خشونت طلب" و کدامیک طرفدار "جامعه مدنی" است، جناح متعلق به خاتمی به هر صورت برنده می‌شود.

از سوی دیگر امپریالیسم جهانی با مطالعه همه جانبه و دقیق اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، ملاحظه تشدید جنبش‌های آزادخواهانه و ضدامپریالیستی کارگران، زحمتکشان و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهر و روستا دریافته بود که شیوه‌ها و سیستم‌های پیشین سیادت گرایانه و شعارهای فریبنده گذشته رنگ و خاصیت خود را در نزد وسیع‌ترین توده‌ها از دست داده است. سیاست نوین امپریالیسم در اوضاع کنونی ایران از لبه تیز استبداد عربیان و نفی هرگونه آزادی، به لبه نقد استبداد و شناسائی "حرمت آزادی" می‌گراید. ضرورت عینی چنین چرخشی در سیاست اجتماعی رژیم وابسته همانطور که متذکر شدیم ناشی از تنگنایی است که رژیم بر اثر فشار فزاینده از پائین در برابر خود مشاهده می‌کند. برآمد "جنبش دوم خرداد" به رهبری خاتمی تجلی مادی چنین سیاستی در دستگاه حکومتی جمهوری

اسلامی است. بدون چنین تحولی در بین بالائی ها ، جنبش انقلابی خلقهای محروم ایران نه فقط خیلی زود تمامی حاکمیت را از صحنه خارجی محو میکند بلکه در ادامه خود سلطه امپریالیسم جهانی را ریشه کن مینماید. بنابراین نقش تاریخی جناح "اصلاح طلب" به سرکردگی خاتمی در این دوره از حیات جمهوری اسلامی دمیدن خون تازه به پیکر رو به احتضار این حاکمیت و ابقاء سلطه امپریالیسم میباشد. بر این اساس ، جمهوری اسلامی همچون حاکمیت وایسته به امپریالیسم پس از ۲۰ سال سرکوب بی امان و خونین خلق های زحمتکش و آزادیخواه باید ایتک جامه ، شعائر و شخصیتهای خود را عوض کند تا سلطه امپریالیسم اینبار در پناه گفتارهای فریبنده "جامعه مدنی" و "مبارزه با انحصار طلبی" ، پایدار بماند. اینک اعتلا، جنبش های دموکراتیک و مبارزات ضد امپریالیستی توده ها شیخ "انقلاب" دروغین رژیم را هر روزه بی آبروتر میکنند و ناتوانی اش را در پاسخگونی به نیازهای انقلابی توده ها آشکار تر مینماید. در چنین شرایطی که رژیم قادر نیست پایداری و ثبات خویش را نه با شعائر و ظواهر "انقلابی" و نه با اعمال جنایات وحشیانه نسبت به خلقهای بر خاسته تأمین نماید، باید وراجی های "انقلابی" منبرنشینهای خود را در "تاریکخانه ها"ی قم دفن کند تا موج "اصلاح طلبی" جایگزین آن شده و به این ترتیب حاکمیت جمهوری اسلامی و سلطه امپریالیسم را از زیر ضربات انقلابی جنبش توده ها نجات دهد.

بنابراین انتخابات مجلس ششم و برآمد نهائی آن چیزی جز آنچه که بدست آمد نمیتوانست باشد ، زیرا این انتخابات در اصل ادامه پیکار خونین طبقاتی جناح های حاکمیت از شکل "غیر قانونی" و حیوان صفتانه اش به شکل "قانونی" و متمدنانه اش بود. در شرایطی که جناحین متعارض رژیم بر سر "حفظ نظام" و سرکوب جنبش های انقلابی توده ها صمیمانه با هم یکدل و یکزبان هستند، اما بر سر میزان (دنباله در صفحه ۱۲۵)

ورشکستگی رفرمیسم انقلابی نمایانه

یکبار دیگر سیمای سیاسی واقعی "حزب کمونیست کارگری ایران" (حککا) از آنسوی عبارت پردازیهای های ملونش در برابر جنبش آشکار گردید. این جریان بعد از یکدهه فعالیت تبلیغاتی، بالاخره توان سخن گفتن از مسئله سیاست را در خود یافته و روش ناخنک زدن به قدرت سیاسی را برای خود تئوریزه کرده است. جریانی که تا کنون در بهترین تصورات خودساخته اش "کارگری" بود، اینک ناگهان رسم و رسوم بازی در "قلمرو سیاست" را نیز بخاطر آورده، و میخواهد یک "حزب سیاسی کمونیستی کارگری" (\*) هم باشد. با طرح چند سنوال ساده میکوشیم بنیادهای ساختمان این تئوری را واریسی کنیم:

چرا حزب (و در اینجا حککا) باید "سیاسی" باشد؟ میخوانیم: "در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی عظیمی به کرد فدائی حلقه زد. برای یک حزب سیاسی این نیرو ابزار دخالتگری در سرنوشت قدرت در طی دوره معینی است. یا در این کار پیروز میشود و توازن قوای جدیدی را به کرسی مینشاند و یا این نیرو را برای یک دوره از دست میدهد. اما فدائی علیرغم نفوذ وسیعش پس از انقلاب فاقد سیما و مشخصات یک حزب سیاسی بود. .... وظیفه ما ایجاد یک حزب سیاسی کمونیستی کارگری است." (خطوط زبر کلمات از ما) -

در جملات بالا ظاهراً شتابزدگی فراوان در پا نهادن به صحنه سیاست، برخی واقعیات را از دیدگان گوینده آن مستور نگاهداشته است. حککا نکته باریک اما بسیار مهمی را از قلم انداخته است و آن اینکه هیچ حزب سیاسی ای ابتدا، به ساکن و به صرف داشتن "مشخصات یک

\* - کلیه نقل قولها در این مقاله از "اترناسیونال" شماره ۲۹ - مقاله "حزب و جامعه: از کسرود فشار، به حزب سیاسی" برداشت شده است

حزب سیاسی" ، خود بخود نقطه جاذبه توده ها نمیشود و پیش از آنکه اساساً در نقش " یک وزنه مهم در تعیین تکلیف سیاسی جامعه .." فرورود، نیاز به چنان خصلتهایی دارد که لااقل به مانند " فدائی" ، توده ها را بخود مجذوب کند. کدام عامل ، نقشی متقدم و کدام جنبه تبعی دارد؟ اگر شاخص کامیابی های سیاسی یک نیروی انقلابی ، جذب توده ها پیرامون سیاست ها و اهداف آن است، آیا برای نیل به چنین موقعیتی ، کافی است که سازمانی با " مشخصات یک حزب سیاسی" بوجود آوریم و با اینکه مقدم بر آن باید سازمانی که تئوری و پراتیک انقلابی رهنمون آن است، برپا سازیم؟ کدامیک از این عوامل در چهره سازی و توده ای کردن یک جریان کمونیستی نقشی تعیین کننده ایفا میکنند، ایمان به سیاست یا ایمان به انقلاب؟ و از طرف دیگر چرا خصلت سیاسی یک حزب پرولتری وابسته به دخالتگری آن در سیاست و بهم زدن " توازن قوا" است؟ آیا سیاسی کردن حزب مساوی کسب ایفای نقش انقلابی آن در روند وقایع و مبارزه طبقاتی نیست؟

و باز پرسش پایه ای دیگری مطرح میشود: چرا در مقطع قیام " ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی عظیمی به گرد فدائی حلقه زد" ؟ علت اینکه در آن لحظه سرنوشت ساز نیروی وسیع و عظیمی از توده ها حول پرچم فدائی تجمع کردند، چه بود؟ مگر نمیگوئیم که " فدائی" (۱) - اصلاح حزب نبود؟ مگر استدلال ما این نیست که " فدائی ... نه افق یک حزب سیاسی را داشت ، نه ساختارهای آن ، نه رفتار آن و نه اهداف آن را .." (همان اثر) - پس چرا با همه این احوال ما ناظر بودیم که در واقعیت این " فدائی" غیرحزبی ، این " فدائی" ای که در بهترین وجه حضورش در جنبش فقط مستحق جای گرفتن در کنار " گروههای فشار" است ، چگونه همین " فدائی" میتواند نقطه جاذبه سیلاب عظیم توده های انقلابی جامعه در سرنوشت ساز ترین لحظه تاریخی سیاست جامعه بشود؟ آیا در استدلال ما تناقض وجود دارد و یا اینکه ما میخواهیم واقعیات خدشه ناپذیر را مطابق تئوری های سست خودمان حک و اصلاح کنیم؟

۱ - ما در متن این نوشته مجبور هستیم به اقتضای اینکه در چه رابطه ای مفهوم فدائی را بکار میببریم این کلمه را در داخل علامت کیومه و یا بدون آن ذکر کنیم. در آنجا مانعی که به صورت " فدائی" آورده ایم فضای بحث و یا خود مطلب به نقل از گفته ها و برداشت های خاص حککا در باره فدائی بوده است.



البته ما بیاد داریم که منظور حککا از ذکر نمونه مقطع " بهمن ۵۲ " ، تأکید بر اهمیت نقش حزب در سازماندهی توده است. ولی شکل گزائی در مسائل حزبی ، حککا را از لحاظ عملی به گرداب پراگماتیسم پرتاب کرده است. زیرا، حککا آن پیش شرط اساسی ای که قادر است نه فقط " فدائی " ، بلکه هر نیروی انقلابی دیگری را ملجأ، نیروی رها شده توده ها بکند، عامدانه مطرح نمیکند. زیرا این دیگر در فهم نقش و کارکرد هر نیروی سیاسی حکم الفبا، را دارد که برای جلب "نیروی عظیم" توده های انقلابی ، باید کارهایی بس عظیم تر و انقلابی تر به ثمر رساند که همانندی نزدیکی با اعلام موجودیت حزبی صرف ، نشریه و اطلاعیه " مدرن" و منظم منتشر کردن ندارد. این ادعایمان را با سنوال دیگری باز تر میکنیم: چرا این " نیروی عظیم" که در مقطع " بهمن ۵۲" به دور " فدائی" حلقه زد، در همان هنگام تشکیلات دیگری را که دارای همه گونه نشریه ، اطلاعیه ، و ایضاً " مشخصات یک حزب سیاسی" بود ، و حتی با نام "حزب توده" معرف همگان بود، مشخصاً و اساساً از خود طرد نمود؟

ما میدانیم که قصد حککا از استناد تاریخی به روآوری توده ها به " فدائی" ، تأکید بر عدم توانایی این سازمان به بسیج و سازماندهی آنان در لحظه قیام ، بخاطر غیر حزبی بودن " فدائی" است. حککا شکل گزائی خود را به اینصورت نمایان میسازد که گویا اگر " فدائی" از سازمانی حزبی برخوردار بود آنگاه همه چیز به راحتی حل و فصل میشد و مثلاً با خصلت حزبی اش قادر بود نقشی تعیین کننده در آن ایام قیام ایفا کند. ولی در این نحوه استدلال دو نکته اساسی با سهل انگاری ناپدید میشود. اولاً ناتوانی " فدائی" در رهبری انقلابی نیروی تاریخی توده ها در لحظات قیام در واقعیت امر ربطی به شکل سازمانی آن نداشت و از ماهیت مواضع و سیاست های اپورتونیستی حاکم بر مرکزیت آن نشأت میگرفت. دوماً اینکه تنها داشتن خواص سازمانی حزبی بمنظور رهبری توده های انقلابی کافی نیست بلکه باید یک تنوری انقلابی هم ، رهنمون عمل و پراتیک چنین حزبی باشد. نمونه تاریخی و فراموش ناشدنی " فدائی" به وضوح ثابت میکند که چریک فدائی به یمن برخورداری از یک تنوری انقلابی که راهنمای پراتیک آن در طی سالهای اختناق شاه بود، توانسته بود در مقطع سرنوشت ساز قیام ، در عمل و بطور واقع به مثابه یک قدرت سیاسی قاطع و برنده در عرصه سیاست ظاهر شود. درحالیکه در همان دوره تشکیلات دیگری یعنی "حزب توده" که سازماندهی و مشخصات حزبی را برای خود ایجاد کرده بود به دلیل حاکمیت تنوری ارتجاعی و ضدانقلابی اش به نقطه کور و سپاه چال صحنه سیاست مبدل شده بود.

با طرح این مسائل می‌خواهیم که نقاط لنگش و ناموزونی تر بالا را واقعاً پیدا کرده و بنهیمیم که اصل مطلب بر سر چیست، آیا این شکل است که اهمیت دارد و یا محتوی؟ اگر نقطه ثقل بحث بر روی این اصل می‌چرخد که برای دخالت در سیاست جامعه نیاز به نیروی مادی توده‌های انقلابی است و باید این نیروی پایان‌ناپذیر را جلب و سازماندهی نمود، آنگاه قالب تشکیلاتی آن نیروی م - ل که به این وظیفه همت می‌گمارد، بطور منطقی نقشی ثانوی خواهد داشت. واقعیت تاریخ انقلاب در جامعه مان و خود نمونه‌ای که حککا از "نفوذ وسیع فدائی" در جریان قیام نقل می‌کند، بدون تردید بر این مطلب صحنه می‌گذارد. در نتیجه بنا بر حقایقی که حککا خود بر آنها انگشت گذاشته، حل مسئله "توانائی یک سازمان برای گردآوری نیرو و تأثیرگذاری بر معادلات قدرت در یک جامعه..." باید وابسته به چیز مهم‌تر دیگری، غیر از "حزب سیاسی" بودن آن باشد.

نتیجه ۱ - رفرمیسم انقلابی نمایانه از لحاظ تئوریک شکل گرا و از لحاظ عملی پراگماتیست است. رفرمیسم انقلابی نمایانه بر حسب مشاهده صرف نمود بیرونی پدیده‌های سیاسی - اجتماعی به شناخت و استنتاج نهائی می‌رسد. او قادر نیست عملکردهای اصلی جریانهای سیاسی را مبنای درک خود قرار داده و بر این اساس به درون ماهیت واقعی آنها نفوذ کند. دید شکل‌گرایانه حاکم بر رفرمیسم انقلابی نمایانه الزاماً رابطه علت و معلولی تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی و نیز تأثیر متقابل ایندو را بر یکدیگر، در ذهنیت وی مخدوش می‌کند طوری که در برخورد به نقش نیروهای سیاسی به شکل گرائی و در تعیین سیاست‌های عملی خود به پراگماتیسم منحرف می‌گردد. رفرمیسم انقلابی نمایانه از درک صحیح نقش تئوری و پراتیک انقلابی و تأثیر متقابل آنها در حیات حزب و سازمان سیاسی، عاجز است.

مطالب گذشته را میتوان از جنبه دیگری، جنبه‌ای که معیناً سمت و سوی موافق با استدلال حککا دارد، نیز مورد بررسی قرار داد. سنوال این است: چرا یک جریان سیاسی که دارای "مشخصات یک حزب سیاسی.." است، تواند در یک اوضاع انقلابی ملجأ و ماوای "گردآوری" توده‌های دربند و انقلابی بشود و آنها را برای تعیین سیاست و قدرت به صحنه بیاورد؟ اگر این فرضیات را کنار بگذاریم و یک لحظه به همان واقعیت تاریخ "فدائی" که حککا آنرا مآخذ قرار می‌دهد، نگاه کنیم خیلی ساده می‌فهمیم که بحث بر سر داشتن "مشخصات یک حزب سیاسی" نیست، بلکه مسئله محوری در تبدیل شدن به یک نیروی پرنفوذ در میان توده‌ها، داشتن یک کارنامه انقلابی، و پیشینه و تاریخی سرشار از پراتیک عمیقاً انقلابی است. ولی مگر

میشود به صرف "سیاسی" شدن، پشینه‌ای انقلابی بوجود آورد؟ واضح است که "در قلمرو سیاسی پیروز شدن" مترادف و مساوی با انقلابی بودن نیست. هر روزه در صحنه سیاست جهانی احزاب ضدانقلابی، مرتجع و فاشیست (و در همین روزها بوهزه احزاب راست افراطی در اروپا) وجود دارند که "در قلمرو سیاسی پیروز.. میشوند، اما این پیروزی خصلت سیاسی آنها را تغییر نمیدهد. آنچه که "فدائی" را در مرکزیت سیاست جامعه قرار داد و آنچه که به "فدائی" نقش مرکز ثقل سیاسی جامعه را اعطا نمود، به گواه تاریخ فعالیت آن، نه "سیاست" گزائی آن بلکه عمل، خصلت، جهت گیری و سنن انقلابی چریک فدائی خلق بود که با وجود هویت غیر"علنی" اش و با وجود موجودیت مخفیانه اش نزد وسیع ترین توده های جامعه، شناخته شده و محبوب بود. به عبارت روشن، در روزهای قیام ۲۲ بهمن انقلابی ترین توده ها با حلقه زدن پیرامون جاذبه "فدائی" ثابت کردند که بین سیاست انقلابی و سیاست غیرانقلابی تمایز قائلند. آنها ثابت کردند که میتوانند ما بین نیروها و احزاب سیاسی ماهیتاً راحت طلب، رفرمیست، سازشکار و حراف و نیروهائی که واقعاً در عمل و رفتار سیاسی شان انقلابی اند، تفاوت قائل شده و بر اساس همین معیارها سمت گیری نمایند.

در هر حال، ما میخوانیم و میفهمیم که حککا مصممانه در اندیشه تبدیل شدن "به یک نیروی قدرتمند سیاسی" فرورفته و برای مادی کردن آنهم "مکانیسمهای" آفریده است. اما اشکال کار حککا همانطور که در آغاز مطرح کردیم نفهمیدن تاریخ سیاسی ایران است. اکنون برای ما این مسئله باید روشن شود که حککا با استناد به تاریخ انقلاب ایران و نمونه "فدائی"، کدام سیاستی را برای جلب توده ها بسوی خود، برگزیده است. بعداً متوجه خواهیم شد که حککا درست در خلاف جهت استناد منطقی اش به پشینه فدائی، چنان "اهرمهای" را در جلب توده ها به خود تعیین کننده مینماید، که به حکم شواهد معلوم نمیتوانسته از طرف چریک فدائی مورد استفاده قرار بگیرد.

وقتی حککا ادعا میکند که: "اما فدائی علیرغم نفوذ وسیعش پس از انقلاب، فاقد سیما و مشخصات یک حزب سیاسی بود" - و پس به همین دلیل هم قادر نگردید از نفوذش در میان توده ها "برای دخالتگری در سرنوشت قدرت.. بهره بگیرد، ( ) - به طرز حیرت انگیزی

\* - فرض ما اینست که "دخالتگری در سرنوشت قدرت.. در لحظه قیام یک دخالتگری انقلابی و در راستای توسعه و گسترش دامنه انقلاب و در جهت سوسیالیزم است.

شکل گرائی خود را در لابلای کم دانی اش از اوضاع واقعی " فدائی" پنهان میسازد. زیرا اولاً بهره گیری صحیح از نفوذ وسیع توده ای یک جریان سیاسی و همسو با اهداف انقلاب ، نه یک امر تشکیلاتی بلکه یک مسئله ایدئولوژیکی است. اگر " فدائی" ای که در هنگام انقلاب خود را فدائی می‌شناساند، نتوانست و یا نخواست از قدرت وسیع توده آیش - که در حقیقت میراث پراتیک انقلابی فدائی راستین بود - در تعیین قدرت سیاسی هیچگونه استفاده ای برای احیاء سیاست انقلابی بکند، فقط به این دلیل روشن بود که از مبانی ایدئولوژیک انقلابی اش عقب نشینی کرده بود، در حالیکه هنوز خود را فدائی مینامید. اما استقبال وسیع توده ها از این " فدائی" دروغین ، در اصل به اتکا. آن مبانی ایدئولوژیک و به اعتبار آن کارنامه انقلابی و بیمانندی بود که در سالهای ننگین حکومت شاه ، فدائی حقیقی از خود بر ذهن و روان جامعه بجای گذارده بود. خود همین نمونه تاریخی غیرقابل انکار پیش شکل گرایانه حککا را بریان میکند ، زیرا هزیمت " فدائی" از قلمرو انقلاب در دوران قیام ۲۲ بهمن ، به شهادت کلیه تحلیل های مذبذبانه اش از دستگاه دولتی و خرده بورژوازی دانستن رژیم جمهوری اسلامی، اثبات میکند که این هزیمت هیچگونه ربطی به غیر حزبی بودن " فدائی" نداشت. آن " فدائی" با چنان ویژگی‌هایی که با فدائی راستین بی گانه بود، حتی اگر دارای " سیما و مشخصات یک حزب سیاسی" بود ، باز هم نمیخواست و نمیتوانست از تنوری انقلابی و نفوذی که از گذشته کسب کرده بود، به نفع انقلاب و بر علیه ضدانقلاب بهره بگیرد. آن " فدائی" از لحاظ ایدئولوژیک از مبانی نخستین تفکرش عقب نشینی کرده بود، از لحاظ عملی چشم به سراب جناح "خرده بورژوازی" اش دوخته بود و از لحاظ تئوریک مفسر ، تحلیل گر و توجیه گر غیررسمی حاکمیت شده بود و درست به همین دلایل هم میدان سیاست انقلابی را زبوانه ترک گفته بود.

**نتیجه ۴:** رفرمیسم انقلابی نمایان دخال در سیاست را از مبارزه سیاسی انقلابی مجزا مینند و در نتیجه مبارزه سیاسی طولانی و استوار با یک استراتژی درازمدت که با سیاست بازهای راهروئی و پارلمانی مستقیماً و بدون فید و شرط میانه ای ندارد را دخالت در قدرت سیاسی نمیداند. گونه یسبی رفرمیسم انقلابی نمایان آنرا از ترک عضون واقعی مبارزه سیاسی باز میدارد ، تشخیص قانونمندی

فعالیت سیاسی انقلابی در جامعه را از او سلب میکند و وی را به اعصاب شکل گزرائی مطلق در مسائل تشکیلاتی میظماند.

### دفاع ظریفانه از اصلاح طلبی

با طرح مقدمه استنهایی بالا را از آنجا ضروری دانستیم که بحث حککا در تحویل تز " حزب و جامعه " ، فقط در یک مورد میکوشد تئوری خود را با تحلیل از واقعیت مشخص، مستدل نماید و آنهم موردی است که میخواهد عدم کفایت "فدائی" در بسیج نموده ها را علیه سیاست ارتجاعی حاکم ، محصول اجتناب ناپذیر تشکیلات غیرحزبی آن وانمود سازد. حککا بازمینه قرار دادن همین تحلیل شکل گزایانه بعداً یک رابطه انحصاری بین " دخالتگری در سیاست " و وجود یک حزب سیاسی به عنوان پیش شرط آن ایجاد میکند.

بعداً حککا اینطور مقدمه نویسی میکند: " فعالیت سیاسی باید در بعد علنی ، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد و ما باید به آن با بگذاریم. و این شیوه ای است که چپ ها ستا فعالیت کرده اند ، یعنی شیوه غیبی ، شیوه ای که احکام و شعارها و خواستها بعنوان احکامی بدیهی از پشت دیواری به مردم پرتاب میشود."

عقب نشینی از انقلاب و تقدیس اصلاح طلبی اینها هستند آن دستاورد بیمانندی که حککا میکوشد در متن ترفافی های عالمانه اش در باره ضرورت فعالیت سیاسی علنی و لزوم شخصیت تراشی در صحنه سیاست ، به مغز شنوندگان خود فرو کند. دوباره سنوالی که مطرح میشود اینست که: آیا این محتوی فعالیت سیاسی است که در سرنوشت یک جریان سیاسی نقشی محتم ایفا میکند و یا اشکالی که این فعالیت سیاسی در آن پیاده شده و فرم میگیرد، نقش قاطع را برعهده دارد؟ آیا این شیوه های اجرا و پیاده سازی فعالیتهای سیاسی است که تحقق اهداف مبارزه را معین میکند و یا این مضمون واقعی فعالیت سیاسی است که در دستیابی به اهداف مبارزه نقشی اساسی ایفا میکند؟ میدانیم که در اینجا فقط درک رابطه ساده بین شکل و محتوی مطرح نیست، بلکه در اصل تشخیص صحیح رابطه دیالکتیکی این دو مقوله در واقعیت و پیاده کردن هوشیارانه و منطقی این رابطه در فعالیت سیاسی است که کلید فهم موضوع است. بنا به ادعای ما حککا وقتی میخواهد ضرورت فعالیت علنی را مستدل و تئوریزه کند، اولاً به آن اهمیتی غیرواقعی داده و ناگزیر آنرا جایگزین اهداف مبارزه میکند. در ثانی شیوه استدلال

حککا در اثبات اهمیت مبارزه علنی شیوه‌ای ذهنی و غیرمشخص است، و سوماً استنتاج نهائی اش از اثبات کاربرد شیوه‌های غیرمخفی مبارزه، استنتاجی است که ماهیتاً با اصل ادله اش (نمونه فدائی که نفوذ داشت اما شهرو سرشناس نبود) در تخالف و تضاد قرار گرفته و وخیم تر از آن اینستکه لزوم شخصیت تراشی و شهرت آفرینی در فعالیت سیاسی را یکی از ابزارهای تعیین کننده در دستیابی به قدرت سیاسی میانگارد. خوب، سوال دیگری مطرح میشود: آیا میتوان عملاً به فعالیت سیاسی غیرعلنی دست زد؟ آیا میتوان مبارزه سیاسی در خفا و پنهان از دیدگان توده‌ها انجام داد و به نتیجه‌ای هم رسید؟

از شیوه استدلال حککا میتوان فهمید که گویا فعالیت سیاسی مخفی در واقعیت خارجی بیسر است و حتی عده‌ای هم بوده‌اند که "ستا" اینطور فعالیت کرده‌اند و حال باید این سنت بدست حککا شکسته شود! پرسیده میشود مگر محتوی یک فعالیت سیاسی کلاسیک در شرایط "دموکراتیک" چیست؟ تشکیل میتینگ‌ها، برگزاری تظاهرات و جلسات، ایراد سخنرانی‌ها، تنظیم و انتشار اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها، نشر کتب و رسالات سیاسی، تماس و ارتباط با شکل‌های مترقی و انقلابی طبقات و نیروهای جامعه و الی آخر. چه کسی میتواند این امور را به صورتی غیرعلنی و دور از چشمان این و آن انجام بدهد؟ حتی در شرایط حاکمیت سیاهترین دیکتاتوری‌ها مگر میتوان این امور را به صورتی غیر از علنیت داشتن به ثمر رساند؟ هر کمونیستی که الفبای مبارزه سیاسی را آموخته و تجربه کرده باشد، میدانند که فعالیت سیاسی یک فعالیت علنی و آشکار است. در شرایط حاکمیت استبداد سیاسی، کار مخفی به مثابه مجموعه‌ای از اقدامات تشکیلاتی، تئوریک، مالی و امکان‌سازی در یک سازمان انقلابی، نباید به صورت علنی صورت بگیرد و موجودیت و هویت واقعی اعضا و فعالین جریان سیاسی علنی و آشکار گردد، در عین حال که خود فعالیت سیاسی این اعضا نمیتواند به صورت مخفی و غیر آشکار به واقعیت درآید. اگر به همان نمونه فعالیت سیاسی فدائی راستین در دوران سیاه حکومت شاه بازگردیم درک میکنیم که علیرغم وجود سازماندهی مخفی تشکیلات چریک فدائی، و علیرغم پنهان بودن کلیه امور و مسائلی که با حیات و موجودیت سیاسی آن مربوط میشد، عملیات سیاسی - نظامی آن آشکارا و علناً در برابر دیدگان مردم و حتی با ایراد سخنرانی و درموردی حتی با خواندن قطعنامه در مقابل حاضرین انجام میگرفت. بنابراین، اینکه گویا میتوان با "شیوه غیبی" یک فعالیت سیاسی مضمی را به انجام رساند فقط ساخته ذهنیت حککا میتواند باشد و در واقعیت خارجی اجراء آن غیرممکن است.

در عین حال ما میدانیم که اشتباه باریکی که حککا در توضیح استدلال خود مرتکب شده در اصل از قاطی کردن دو مقوله "فعالیت سیاسی غیرعلنی" با تشکیلات غیرعلنی ناشی شده است. زیرا در همه جا بحث اصلی کمونیستها حول انطباق صحیح و خلاقانه فعالیت سیاسی از یکسو و روابط تشکیلاتی از سوی دیگر در شرایط مشخص جامعه دور میزند. حککا وقتی به طریق بالا استدلال میکند، نمیتواند بین شکل و محتوی مبارزه، شرایط شخصی که در آن باید فعالیت سیاسی فرم پیدا کرده و پیاده گردد و شرایط عینی مبارزه که اشکال خاصی از فعالیت سیاسی را به مبارزین تحمیل میکند، تمایز قائل گردد.

شیوه استدلال حککا در بالا هم شیوه نوع آمیزی است؛ چرا که او با به استهزا گرفتن کار مخفی در داخل جامعه ایران و در دوران شاه، به اثبات لزوم "فعالیت سیاسی در بعد علنی" در خارج از کشور میرسد! این چنین شیوه استدلالی البته عقل کل نمیخواهد که آنرا اساساً یاوه سرانی بنامد. برای تشریح بیشتر مسئله به گفتار عالیه حککا رجوع میکنیم:

"... روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب نیستیم را بلد نیستیم. گویی حتماً باید برویم در اختناق و در اختناق زندگی کنیم... ما داریم تلاش میکنیم که این سد را بشکنیم و بتوانیم در یک شرایط علنی و بدون اختناق کار کنیم... اولین نتیجه گیری من اینست که فعالیت سیاسی باید در بعد علنی، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد و ما باید به آن پا بگذاریم. و این شیوه ای است که چپ ها ستاً فعالیت کرده اند، یعنی شیوه غیبی، شیوه ای که احکام و شعارها و خواستها بعنوان احکامی بدیعی از پشت دیواری به مردم پرتاب میشود." (خط کئی ها از ما است) - برای ما "شرایط علنی و بدون اختناق" منطقی نه داخل کشور، بلکه شرایط خارج از کشور استنباط میشود. در نتیجه حککا که میخواهد ضرورت فعالیت آشکار در "شرایط علنی و بدون اختناق" را به هواداران خودش تهنیت کند، ذکاوتمندانه بر خود لازم میداند که در اثبات آن، ابتداً لزوم کار مخفی در داخل کشور را مورد استهزا قرار دهد! پس مطابق منطق بسیار نابغانه حککا، از آنرو فعالیت علنی در خارج کشور واجب و ضروری است که کار مخفی در داخل کشور مردود و مطرود است! خلاصه اینکه حککا این رنج را بر خود تقبل نموده که با باطل شمردن اجبار کار مخفی در داخل کشور که همان سلطه خفقان و دیکتاتوری سیاه است، مبانی فعالیت علنی در خارج کشور را تئوریزه نماید. حککا میتواند خیلی ساده تر و بدون پیچ و تاب دادنه‌های زائد "روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب نیستیم..." یعنی در شرایط خارج کشور را بدون دستاویز قرار دادن شرایط مبارزه در داخل ایران، مستدل و فرموله کند.

مگر برای مستدل کردن لزوم مبارزه علنی و حتی موجودیت رسمی و علنی در خارج کشور نیاز به نقد مبارزه مخفی نیروهای انقلابی در داخل کشور دارد؟ مگر برای تفهیم این مطلب ساده به چیزی بیش از تحلیل از شرایط مشخص مبارزه در خارج و وضعیت نیروهای انقلابی و ضدانقلابی فعال در آن، نیاز است؟ طومار بلندبالای که حککا در این باره سرهم کرده است، نشان میدهد که گویا برای تبیین و توجیه اشکال فعالیت سیاسی "در یک شرایط علنی و بدون اختناق"، در ابتدا، نیاز به نقد اشکال مبارزه و نحوه فعالیت سیاسی نیروهای انقلابی در داخل کشور وجود دارد.

### حککا به یاری نامداران و مشاهیر، انقلاب (؟) میکند!

در نتیجه پرسش دیگری در اینجا مجدداً مطرح میشود: مگر اثبات و تفهیم ضرورت فعالیت سیاسی علنی و آشکار در خارج کشور و در محیط سیاسی بدون اختناق، احتیاج به دو صفحه قلم فرسایی دارد؟ و اگر نه، پس قصد حککا از این بدیهه چینی‌ها در چیست؟ هدف اصلی حککا از این آسمان به ریسمان بافتن‌ها، از این گریز زدن‌ها به "شرایط علنی و بدون اختناق" و انتقاد از انزوا، گرانزی "سنت کلاسیک کمونیستی" چیست؟

هر عقل فیهمی جواب خواهد داد، بحث لزوم فعالیت سیاسی علنی در خارج کشور بحث توضیح واضحات است. ولی اینکه چرا لزوم "فعالیت سیاسی در بعد علنی" در منطق حککا جایگاه ویژه‌ای کسب کرده است نکته ظریفی است که بعداً در نتیجه‌گیری اش عیان میشود. حککا در ادامه ادله‌های خود مینویسد: "بالاخره اگر شما میخواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید، باید دعوت خود را علنی کنید... نمیتوانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید... شخصیت داشتن، چهره‌های واقعی داشتن، رهبران و فعالین شناخته شده داشتن، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی‌ای است که میخواهند قدرتمند شوند... ما باید در همین ابعاد فعلی مان دهها چهره علنی بیشتر داشته باشیم که کسی که در ایران به قدرتگیری این جریان فکر میکند بتواند مشخصاً این را تجسم کند که چه طیف و چه تیبی از انسانها با چه اعتقادات، منش و خصوصیات سرکار می‌آیند"

حال میفهمیم که نیت اصلی حککا از استهزا، اشکال مبارزه مخفی در داخل، توجیه لزوم اسم و رسم دار شدن اعضا، اش در خارج کشور و کسب شهرت و آوازه چون دستاویزی برای "قدرتگیری" است. دعاوی بالا از دو بخش تشکیل شده است، بخشی که توده‌ای شدن



جریان سیاسی را منوط به علنی شدن هویت اعضا، آن میداند و بخشی که روش پراگماتیستی کسب قدرت سیاسی را برای هواداران خود تئوریزه میکند: یعنی شیوه ای که در آن شخصیت سازی، و شهرت و آوازه به هم زدن مهم ترین مشغله اعضا، آن است. حککا میخواهد با این تئوری ها، " سنت و رسم حاشیه نشینی .. را کنار بگذارد و در قلب جنگ قدرت در جامعه ظاهر شود". ابتدا با شیوه استدلال حککا توجه میکنیم و سپس منطق حککا را با واقعیت تاریخی و منطق مارکسیسم مورد مقایسه قرار میدهیم.

سوال اینطور مطرح میشود: چرا توده ای شدن یک جریان سیاسی و یا "جذب نیرو"، در منطق حککا وابسته به علنی شدن هویت سیاسی اعضا، آنست؟ زیرا همانگونه که حککا در نقد خود میگوید، مبارزه غیرعلنی و حفظ هویت مخفی رسم "حاشیه نشینی" کمونیسم سنتی است و این رسم با بودن در "وسط صحنه سیاسی" مغایرت دارد. برای اینکه "در قلب جنگ قدرت در جامعه ظاهر" شویم، باید علنی شده و کسب شهرت و آوازه کنیم. حککا درست با همان منطق سفسطه گرانه ای که به یمن حضور شرایط علنی مبارزه در خارج، اجبار مبارزه مخفی در داخل را محکوم کرده و آنرا "حاشیه نشینی" میخواند، میکوشد در اینجا علنی شدن و هویت شهر داشتن اعضا، تشکیلاتش را حی و حاضر بودن در "وسط صحنه سیاسی" قلمداد کند. و البته اینهم چیزی کمتر از "جدال قدرت" نیست! پس در کام اول، مبارزه مخفی نیروهای سیاسی در داخل را "حاشیه نشینی" و "انزواگرایی" درویشانه مینامیم، بعد محملی آبکی در تثبیت ضرورت علنی شدن اعضا، در خارج علم میکنیم، سپس از علنیت به شخصیت تراشی و شهر آفاق شدن میرسیم و از آنجا هم وقتی حداقل "۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی" کردیم که "هرکدامشان نفوذی میان مردم" دارند، طبعاً خیلی راحت به سکوی "جدال قدرت در جامعه" ارتقا پیدا کرده ایم و دست آخر هم به سوی "کسب قدرت سیاسی" روانه میشویم! کدام نیروی از انقلاب برگشته و فرمیستی بهتر و سلیس تر از این میتوانست، مسئله بزرگ کسب قدرت سیاسی را تئوریزه کند؟

این "سناریو" تازه ای است که حککا برای حاضر بودن "در مرکز صحنه سیاسی" برای خود نوشته و از آن به عنوان استراتژی مبارزاتی اش برای تصاحب قدرت سیاسی استفاده میکند: "شخصیت داشتن" هم استراتژی، هم تاکتیک! آری، قضیه کسب قدرت سیاسی به این سادگی بوده و هیچ یک از انقلابیون و مبارزین کمونیست در طول تاریخ هشتاد ساله آن نمیدانستند که بجای آن همه مصائب و سختیها و مشقات طاقت فرسا که نین و همرزانش در راه

گسترش و رهبری مبارزات کارگری بر خود و همه مبارزین کمونیست روسیه قبل کرده بودند ، کافی بود که یکباره همه علنی شده و دست به شخصیت سازی میزدند ، آنوقت مسئله تزار و حکومت بورژوائی موقت و نظام بورژوائی همه یکسره شده بود. و این "سناریو" را هم مبارزین انقلابی کوبا نمیدانستند، و گر نه چرا به کوههای سیراماسترا روانه شده و در آنجا پایگاه مقاومت انقلابی بزنند ، فرستنده رادیویی برپا کنند ، این اقدامات صعب چه لزومی دارد وقتی میشود با "شخصیت" ها انقلاب کرد؟ آخر وقتی میشود با وجود شخصیت ها "در مرکز صحنه سیاسی" حاضر بود و حتی با وجود شخصیت ها توده ها را جذب نمود دیگر چرا در اندیشه تشخیص صحیح تاکتیکها ، سیاستها ، مواضع و ایدئولوژی و مبانی فکری یک جریان کمونیست فرو رفته و آنها را مورد مطالعه و نقد قرار بدهیم ؟ دیگر چرا از نیروی تاریخ ساز کارگران و زحمتکشان دم بزنیم و آنها را موتور محرکه تاریخ بشمار آوریم؟ کافی است که یک برنامه دقیق و ظرفیتی طرح بزنیم که بتواند خیلی ساده " ده هزار نفر انسان واقعی و صاحب هویت و چهره شناخته شده .." را به جامعه تحویل دهد، آنگاه مسئله جذب توده های میلیونی و قدرت سیاسی و انقلاب هم خود بخود حل میشود. این نسخه جدیدی که حککا برای خود پیچیده است، با تضمین صد در صد "برای کسی که میخواهد قدرت را از دست بورژوازی در بیاورد عین سوسیالیسم است" !

چکیده منطقی معجوج بالا به این صورت است که حککا با استناد درست به شرایط علنی مبارزه در خارج ، به نادرستی دست به استهزا، شرایط مبارزه اجباراً مخفی و غیرعلنی در داخل زده و تحمیل هویت سیاسی مخفی مبارزین را در داخل زیر عنوان "تبدیل شدن اسامی آنها به حروف اختصاری" ! به سخره میگیرد. با این دلقک بازیهای تئوریک حککا میکوشد ضرورت علنی شدن اعضا و کادرهای خود را یک مسئله جدی و حیاتی در مسئله کسب قدرت سیاسی وانمود سازد. حککا درعالم تصورات عرفانی اش وقتی " ۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی" کرد که هر کدام نوانست "پرچم خود را در وسط شهر بکوبد" ، آنگاه مسئله توده ای شدن و تبدیل شدنش به "یک حزب وسیع اجتماعی" ( نه کارگری ! ) هم حل شده است. و اما حککا وقتی میگوید: " .. شخصیت داشتن ، چهره های واقعی داشتن ، رهبران و فعالین شناخته شده داشتن ، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که میخواهند قدرتمند شوند." میدانیم نکته ای را تعریف میکند که در واقعیت جهان سیاست با وضعیت برخی از احزاب سیاسی در جهان مطابقت دارد. این استدلال که " احزاب سیاسی" دنیا با تکیه بر

شهرت و آوازه معروفین جامعه به سوی "قدرتمند" شدن گام برمیدارند، فقط یا برنامه و استراتژی سیاسی احزاب و نیروهای بورژوازی که تا اعماق مغزشان فاسد و پوسیده اند مطابقت دارد. این گونه احزاب همه روزه برای کسب آراء بیشتر مردم تلاش میورزند چهره های سرشناس و شخصیت های شهر جامعه را به عنوان کاندیداهای انتخاباتی به خود جذب نموده و به مردم معرفی کنند و به این ترتیب "قدرتمند" شوند. اینها احزایی ماهیتاً بورژوازی هستند که رسالتی جز "قدرتمند" شدن برای خود نمیشناسند.

اما، حزب و جریان‌هایی که خط‌نشی آنرا مارکسیسم لنینیسم تعیین میکند و با دیدگاه طبقاتی به مقولات سیاسی جامعه میگرد هیچگاه نمیتواند "روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی" بورژوازی را در گوشه و کنار جهان سرمشق برنامه سیاسی خود قرار دهد. آن نکته مهم و تعیین کننده‌ای را که حککا در این استدلال خود بطور کلی کنار نهاده است، تشخیص جوهر طبقاتی "روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی" است. گویی که به محض "معمول و واقعی" شدن چیزی، آن چیز از نقطه نظر مارکسیستی خود بخود انقلابی، موجه و منطقی خواهد بود!

در نتیجه، حککا به عنوان یک حزب ادعائی "کمونیست کارگری" که طبعاً بر حسب مبانی صریح مارکسیسم باید در راه کسب قدرت سیاسی و ایضاً واگذاری قدرت به طبقه کارگر به همین طبقه و زحمکشان جامعه رجوع کند و از نیروی آنها حیات بگیرد، حککا که به عنوان یک حزب ادعائی کمونیستی خالص باید در راه جلب توده‌ها به عرصه مبارزه سیاسی، قطب‌نمای پراونیک انقلابی خود را در جامعه معیار قرار دهد، مقدم بر همه اینها منشأ "قدرتمند"یش را از میان شهرت و شخیص بودن اعضا اش جستجو میکند. حککا با کدام منطق شهری توانست به یک چنین استنتاج غریبی توفیق حاصل کند؟ با منطق اثبات لزوم "فعالیت سیاسی در بعد علنی" / چه کسی نمیداند که فعالیت سیاسی علنی یک چیز است، و علنی شدن چیز دیگر؟

علنی شدن، رسمیت یافتن، شخصیت تراشیدن، شهرت دست و پا کردن، شهره هر کوی و برزن شدن اینها آن چیزهایی هستند که حککا میکوشد با اثبات درستی فعالیت سیاسی علنی در خارج کشور، برای جمعیت هواداران خود توجیه نموده و آنان را به سوی شهرت تراشی ترغیب کند. در این منطق اعجاب آور ناگهان فعالیت سیاسی علنی جای خود را به هویت علنی داشتن و عکس‌شش در چهار زدن در نشریات سازمانی و اسم و رسم شخیص دست و پا کردن، میدهد.

**نتیجه ۳ -** رفرمیسم انقلابی نمایانه قادر نیست منشأ و سرچشمه حیات سیاسی خود را از میان نیروی مادی توده های گمنام اما انقلابی و طبقات تحت ستم اما ناشناس جستجو کند. حیات سیاسی رفرمیسم انقلابی نمایانه وابسته به وجود شخصیت های مصنوعاً خود پرورده و خود تراشیده ایست که هیچ نوع ارتباط اجتماعاً ارگانیکی با نیروهای اصلی انقلاب در جامعه ندارند. رفرمیسم انقلابی نمایانه با ظرافت صحنه انقلاب را ترک میگوید تا با هیاهو پا در "قلمرو سیاست" پارلمانی بگذارد. در متدولوژی رفرمیسم انقلابی نمایانه، جایگاه مقوله انقلاب با سیاست پر شده است، مبارزه انقلابی با فعالیت سیاسی عوض شده و انقلاب قهرآمیز عظیم اجتماعی به مانند تنها ابزار الف. حاکمیت سیاسی بورژوازی مکان خود را به جلب آرا، نه درصد جامعه، میسپارد.

با همه این احوال باز سؤال دیگری مطرح میشود که ندای منطقی بحث مربوط به نقش "شخصیتهای" است: اشکال اساسی "شخصیت داشتن، چهره های واقعی داشتن رهبران و فعالین شناخته شده داشتن" در یک حزب کمونیستی مگر در چیست؟ چرا یک حزب کمونیست نباید "دهها چهره علنی" داشته باشد؟ چرا یک حزب کمونیست نباید "۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی" کند؟ بدون شک طرح اینگونه سئوالات به معنی عدم درک صحیح بحثی است که حککا ارائه میکند. اما مستقل از بحث حککا، بالاخره در تحلیل نهایی هر گونه سیاست تشکیلاتی نباید خارج از یک تحلیل شخص از وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه صورت بگیرد. اشکال اساسی تر "شخصیتهای" در نیات و اهداف سیاسی حککا از طرح آن نهفته است. مسئله تربیت و معرفی اشخاص "وجیه المله" و صاحب نام در یک حزب مارکسیستی فی نفسه امر غیرمارکسیستی نیست. مارکسیسم به همان طریق که با هر مقوله اجتماعی با نگرش طبقاتی برخورد میکند، نقش شخصیتهای و شهران جامعه را نیز با جهت گیری طبقاتی آنان مورد بررسی قرار میدهد. برخورد مارکسیسم با ظهور شخصیتهای و نقش آنان در دگرگونی های جامعه بدون قید و شرط نیست. بدین لحاظ دقیقاً بین شخصیتهای حقیقی و دروغین تمایز قائل شده و جایگاه هر کدام را به لحاظ اینکه در کدام پروسه مادی آشکار شده اند و چه نقشی را در روند تکاملی جامعه ایفا کرده اند، معین میسازد. شخصیت های حقیقی، یعنی آنهایی که در کنار انقلابی ترین توده های جامعه قرار گرفته و در راه تکامل انقلابی جامعه گام برداشته اند، اینها شخصیت هائی هستند که نه شهرت و اسم و رسم آنها و نه "هویت و چهره شناخته شده" شان، هیچکدام در قوام یافتن شخصیت حقیقی شان نقشی نداشته است و در موارد بیشتری اینان شخصیتهای گمنام اما صاحب آوازه و در قلب توده ها بوده اند. اینگونه شخصیت ها همواره از درون

پروسه صعب و سخت مبارزات انقلابی و در مسیر فداکارانه ترین و پراهمتام ترین اقدامات و فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بخاطر اهداف انقلاب پرورنده شده و به نحوی بسیار طبیعی مورد تحسین توده ها قرار گرفته اند. اینگونه شخصیت ها را نمیتوان مصنوعاً از طریق تبلیغات ظاهری و با تفویض حکم "چهره علنی" به آنان، خلق نمود. آن نیروی تاریخی و تعیین کننده ای که میتواند در بستر عظیم خود چنین چهره های بزرگ، شخیص و موثری را خلق کند، چهره هائی که نه فقط سمبل های مقاومت و مبارزه اند بلکه هم چنین رهبران حقیقی و فداکار مبارزات توده ها نیز هستند، تنها نیروی مادی جنبش انقلابی است. از نقطه نظر مارکسیستی تربیت و تحویل شخصیت ها و افراد شهیر از طرف یک حزب پرولتری به جامعه فی نفسه هدف نیست، هدف و محور اصلی فعال کردن، درآمیختن و جوش خوردن اعضا. و کادرها و رهبران حزب پرولتری با جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان است. بدیهی است که بدون چنین خصوصیتهایی حزب پرولتری هر سیاست و تئوری ای که تولید میکند، و اهداف و تاکتیکهائی که در برنامه سیاسی اش میگذراند هر چه باشد ربطی با انقلاب و پرولتاریای انقلابی ندارد.

بنابراین اگر هم خیلی دو آتته طرفدار نقش "شخصیت" ها در حیات حزب هستیم نمیتوانیم به مانند حککا با ارجاع به یکسری دلقک بازیهای تئوریک در باره فوائد علنی شدن و مضار "حاشیه نشینی"، تولید "۵۰ تا شخصیت کمونیست" را وابسته به علنی شدن اعضا. و کادرهای حزبی بدانیم. این نه عین سوسیالیسم بلکه عیناً مبتدل سازی مارکسیسم در عمل است.

پس وقتی که میخواهیم تز شخصیت های علنی حککا را به عنوان "اهرمهائی" عمده کسب قدرت سیاسی مورد ملاحظه قرار بدهیم باید به دو نکته مهم توجه کنیم: اول اینکه حککا شخصیتهای مورد نظرش را از درون تبلیغات صوری و معروف سازی هویت ها، و چاپ شکل و شمایل کادرهایش در نشریات خود، تولید میکند. دوم اینکه به این شخصیتهای نقشی عمده و تعیین کننده در روند کسب قدرت سیاسی ارجاع مینماید. در هر دو حالت حککا به دلیل اینکه روند انقلاب و نیروی انقلابی و تعیین کننده توده ها را کنار نهاده است، از مارکسیسم منحرف و به ایدئولوژی و حزبییت بورژوازی گرویده است.

حککا به وجود "شخصیتهای" ی حزبی و "رهبران و فعالین شناخته شده" همچون ضرورتی حیاتی در پروسه "قدرتمند" شدن و "قدرتگیری" خود مینگرد. تز دست بردن به قدرت سیاسی و "سیاسی" شدن حککا اساساً بر بنیادهای وجود اشخاص صاحب نفوذ و "ارج و وقرب" دار

حزبی در جامعه، بنا شده است. وقتی حککا از "مکانیسمها" و "اهرمهای" دخالت در قدرت سیاسی حرف میزند، رهبری جنبش انقلابی و مبارزات سیاسی توده ها را به مثابه ابزارهای مادی و واقعی دستبورد به قدرت سیاسی اساساً کنار مینهد و در ازای آن از وجود حزب شخصیت ها و نام آوران اجتماعی دفاع میکند. در این طرز تفکر، ظهور شخصیت های سیاسی از درون روند مبارزه انقلابی که به شکل و شیوه ای کاملاً طبیعی بروز میکند، نفی میشود.

در تفکر حککا این بازگشایی و برپایی جنبش های انقلابی نیست که به عنوان نه فقط "جدال با قدرت سیاسی" بلکه چون منشا، اصلی بروز شخصیت های حقیقی نقشی عمده و تعیین کننده بر عهده دارند. بلکه آنچه که این حزب را به قدرت سیاسی نزدیک میگرداند و توده ها را به سمت آن جلب میکند همانا گردآوری و تحویل هر چه بیشتر مشاهیری است که توده ها آنها را میشناسند. تنوری گردآوری توده ها به تنوری گردآوری معاریف، نخبگان و شخصیت های پرآوازه تنزل میکند. آری، حککا علیرغم تأکیدات "آتشین" در وصف ضرورت "توده ای و اجتماعی" کردن "انقلاب کمونیستی" اش، هنگامی که به تعیین سیاست های عملی روزمره اش میشیند، سرانجام با سیمای شناخته شده مشاهیر و نام داران خودپرورده اش انقلاب (؟) میکند!

**نتیجه ۲ -** رفرمیسم انقلابی نمایانه عملاً توان برپائی پراتیک انقلابی را در سطح جامعه ندارد. بدین لحاظ هیچگاه قادر نیست به نیروی انقلابی ترین طبقات جامعه یعنی به توده های کارگران و زحمتکشان تکیه زده و آنها را گردآوری و هدایت کند. بنابر مشاهده عینی ترین قوانین تاریخ، طبقات انقلابی جامعه بطور صدها به سمت نیروهای سیاسی ای که انقلابی ترین و سازش ناپذیرترین سیاستها را در کردار و نه در گفتار، پیاده میکنند، گرایش داشته و به گرد این نیروها حلقه میزنند. اما، رفرمیسم انقلابی نمایانه که فقط در حرف آتشین و "رادیکال" ظاهر میشود، خیلی زود سیمای فریبنده خود را عیان کرده و در بهترین شکل حضورش در صحنه سیاسی قادر است نقطه جاذبه افراد، گروهها و انظار روشنفکر خرده بورژوازی جامعه که به لحاظ سیاسی لیبرال و بعضاً دموکرات هستند، رفرمیسم انقلابی نمایانه نه همچون ارگان پشاهنگ پروتاریای انقلابی در مبارزه آشتی ناپذیر با بورژوازی، بلکه در نهایت "رادیکالیسم" و در ارج "ماکزیمالیسمش" در رده یک ارگان سیاسی - پارلمانی خرده بورژوازی در صحنه سیاست ظاهر خواهد شد.

در اینجا سنوال بجای دیگری به ذهن میرسد که از بحث مقدماتی حککا در باره نقش "مدانی" نشأت میگیرد: اگر مطابق محاسبات حککا توده ها به حزب معاریف و شخصیت های

علنی، آشکار و شناخته شده رو آور میشوند و نه به احزاب و سازمانهای مخفی و چنانچه این حکم که "اگر ما در سوراخ باشیم کارگر چرا باید ما را برگزیند؟" حکمی اصولی و بی تناقض است آنگاه چگونه میتوان مطابق همین محاسبات، نفوذ وسیع "فدائی" را در بین توده ها "در فردای ۲۲ بهمن ۵۷" توجیه و تفسیر نمود؟ آخر مگر نه اینکه این "فدائی" مطابق تعابیر حککا عین یک جریان گمنام، ناشناخته "در سوراخ" خزیده، "حاشیه نشین"، در انزوا "از جدال با قدرت" و خلاصه یک "گروه فشار"، بیش نبود؟! مگر نه اینکه این "فدائی" مطابق برداشت های حککا فاقد "اسم و رسم و چهره شناخته شده" بود؟ پس چگونه بود که علیرغم همه این نواقص و کمبودهای اساسی(?) "در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی عظیمی گرد فدائی حلقه زد"؟

در سطور پیشین ما نوعی پاسخ این سئوالات را بیان کردیم اما در اینجا مرکز ثقل بحث مقوله نقش شخصیت های "اسم و رسم دار" و بنا به تعبیر حککا ضرورت وجود حیاتی آنان در توده ای شدن حزب سیاسی مطرح است. هر عقل سلیمی که نوشته حککا را از آغاز تا انتها میخواند حتی اگر بر جفتک اندازهای تنوریک اش چشم فرو بندد، نمیتواند سیر غیر اصولی استدلالهایش را در تبیین تز، آنتی تز و ستر تحویلی اش به خواننده نادیده بگیرد. زیرا اگر آدهای "اسم و رسم دار" هستند که یک حزب سیاسی را توده ای میکنند، اگر اصل استدلال ما در مورد جلب توده ها به گرد سازمان سیاسی اینست که باید "۵۰ تا شخصیت کمونیست" در آن سازمان تربیت کرد و اگر در امر نفوذ یافتن در بین وسیع ترین اقشار و طبقات جامعه، اصل را بر دستیابی به افراد مشهور و معروف میگذاریم آنگاه با یک چنین بینی نمیتوانیم با استناد صحیحاً تاریخی به نفوذ فدائی در بین عظیم ترین توده ها، هم بر توده ای بودن این سازمان در شرایط قیام صحه بگذاریم و هم آنرا "حاشیه نشین" و در "انزوا" از قدرت سیاسی تعریف کنیم. اینگونه تحلیل و استدلال نه فقط تناقض گوی است بلکه مبین نادرستی استنتاجهای است که استوار بر همین استدلالها اخذ شده اند.

## چگونه "حزب کارگری" حککا به "حزب وسیع اجتماعی" تبدیل میشود؟

باز هم سوال دیگری به ذهن خطور میکند: حککا در تعقیب کدام اهداف سیاسی به دام چنین تناقض گونیهایی پی در پی افتاده است و کدام خواست های عملی این جریان را با این وضع مقتضی به انحراف آشکار از مارکسیسم لنینیسم کشانده است؟

سنتز نهایی حککا که بر پایه ترقیهای پرتناقضی چون ضرورت عنایت اعضا، نقش شخصیتها در بسیج توده ها و غیره استوار است در این ادعا خلاصه میشود که "حزب مارکسیستی - حزب اجتماعی" است! و اما سنتز فوق بیش از آنکه نشاندهنده درک ایدئولوژیک منحرف حککا باشد مبین شکست این جریان در امر بسیج و سازماندهی طبقه کارگر است، نشاندهنده درجاذدن، عدم رشد و سکون ایدئولوژیکی و سازمانی این جریان بطور کلی است. وظیفه و رسالتی که بر عهده این سنتز نهاده شده است همانا از انزوای گروهی خارج کردن حککا، یعنی "اجتماعی" کردن حزب است. این "اجتماعی" کردن هم به معنای پراتیک اجتماعی داشتن یا برد عملی گسترده و نفوذی وسیع بر عظیم ترین توده های جامعه داشتن نیست. "اجتماعی" شدن "حزب کمونیست کارگری" حککا، در اساس مساوی رسمیت یافتن همگانی و تمام طبقاتی بودنش و به معنای گشودن دروازه های آن رسماً به روی همه آحاد و طبقات جامعه است. این حزب "کارگری" که تا کنون در حرف کارگری بود و در کردار تمام طبقاتی، اینک میخواهد همگانی بودن همیشگی اش در گذشته و حال را، با اعلام ترقی "حزب وسیع اجتماعی" بطور رسمی و "علنی" جشن بگیرد.

حککا به این ترتیب و با اعلام ترقی "حزب وسیع اجتماعی"، در بهترین صورت قادر است "حزب توده" دومی خلق کند. جریانی که در آغاز تولد پرهیا هوبش میخواست "کارگری" بشود، با سپری شدن سالهای مدید بی عملی همچنان در چنبره محدود گروهی سیاسی که مأمور شمار زیادی از روشنفکران خرده بورژوازی جامعه شد، باقی مانده است. به وضوح در لابلای دلائل و سفسطه گریهای تنوریک پیرامون سنتز فوق خواننده میشود که حککا ایده "کارگری" شدن را ناکزیر در زیر فشار واقعیات اجتماعی و سیاسی جامعه ترک گفته و ایده "اجتماعی" کردن خود را جایگزین آن نموده است. اینهم بر همه روشن است که حککا با دستگاه فکری و نحوه تگرش غیرمارکسیستی اش نمیتوانست با به سنگ خوردن ایده هایش در آزمایش تاریخی واقعیت به



بازاندیشی و خودنگری افتاده و برآوردی بهتر و اصولی تر به ارمغان آورد. آری، "تُر" کارگری" کردن حککا که چندی پیش با جنجالهای تبلیغاتی لوخالی به جنبش تحویل داده شد، اینک با شرمساری در گورستان بزرگ تزه‌های حککا دفن میشود تا زمینه جشن و پایکوبی تازه‌ای بخاطر تولد "تر" اجتماعی" کردن حککا برای اعضا، و کادرهای آن فراهم شود.

با همه این احوال، تشریح این علل واقعی که از احتیاجات عملی حککا و موقعیت ساکن و بی حرکتش در جنبش ناشی میشود در بازشناسی و نقد اصولی دیدگاه ایدئولوژیک این جریان نسبت به مسائل "حزب و جامعه" کافی نیست. آیا برای ما شایسته تر این نیست که در کشف علل تناقضات فکری و انحرافات ایدئولوژیک حککا عمیقانه تر به سنتز نهایی حککا مبنی بر "حزب مارکسیستی - حزب اجتماعی" است، نگاه کنیم و وجوه تناقض آنرا با مبانی حزب مارکسیستی نین نشان دهیم؟ دقیقاً در همین رابطه است که مشت حککا کاملاً باز شده و افکار چروکیده، پوسیده و ماهیتاً منشوبیکی اش روشن میشود. برای اینکار بیش از هر چیز به گفتار حککا مراجعه میکنیم:

" ما یک حزب مارکسیستی هستیم و ... هسته مرکزی ما باید خیلی فشرده و وزین باشد. ... احزاب چپ وقتی خواسته اند اجتماعی بشوند و در ابعادی اجتماعی ظاهر بشوند، به راست چرخیده اند. ... کسانی که با ما می‌آیند به خاطر نقشی که ما می‌آیند که آن روز در جامعه بازی میکنیم و اگر بازی نکنیم دیگر با ما نمی‌آیند و با دیگران میروند ... من معتقدم هر کس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود، باید بتواند بشود. ... مقولات حزب وسیع اجتماعی و حزب مارکسیستی بنظر من تناقض ندارند .. ممکن است بگویند کسی که برای خواسته‌های جوانان با ما آمده است وقتی به مشروطه اش برسند دیگر با ما نخواهد ماند. باشد، ولی تا آن روز که با ما است، ما نفع کرده ایم." ( تأکید زیر کلمات از ما است) -

حککا میخواهد مثل " احزاب چپ در ابعادی اجتماعی ظاهر" شود. این هدف غایی و آمال نهایی حککا است. اگر این خواست را در حد نفوذ توده‌ای داشتن تلقی کنیم و آنرا هم یک خواست و نه هدف نهایی یک حزب بشمار بیاوریم، آنگاه موضوعی خالی از اشکال خواهد بود. اما، وقتی حککا روشن تر بحث خود را مینویسد نه فقط اشکالات بلکه انحرافات برگشت ناپذیرش یکی بعد از دیگری بروی کاغذ دیده میشوند. زیرا همانگونه که اشاره کردیم بحث حککا از " یک حزب وسیع اجتماعی"، کسب تأثیر و نفوذ گسترده بر وسیع ترین توده‌های جامعه و با حفظ خصلت طبقاتی پرولتری آنها از مجرای گسترش پراتیک انقلابی نیست. حککا از

پروسه تبدیل به یک "حزب وسیع اجتماعی"، که بدون شرط و شروط در خود همه کس و هر کسی را جای داده و متشکل کرده است، حرف میزند. اینجاست که منشویسم حککا از درون ماشین تزی سازی آن بیرون می‌ریزد. در اصل، نسخه حککا در "اجتماعی" شدنش نمیتوانست چیزی جز آن نسخه ای باشد که ما در بالا ذکر کردیم و اگر جز این بود آنگاه مایه عجب همه کسانی میگردید که از مشی غیرمارکسیستی آن با خبرند.

از طرف دیگر ما میدانیم که حککا به عنوان یک نیروی چپ هیچگاه از طرف ضدانقلاب و رژیم حاکم به عنوان یک جریان سیاسی جدی که دارای عملکرد انقلابی باشد، تلقی نشده است. حککا در طی عمر کوتاه سیاسی اش حتی از پتانسیل عملی بالقوه ای که نشان دهد قادر است و میخواهد بطور جدی توده ها را در یک بستر مبارزه انقلابی هدایت نموده و بالتیجه بنیانهای حاکمیت بورژوازی را تهدید کند، برخوردار نبوده است. ضدانقلاب در درجه نخست با آگاهی از مواضع عملی نیروهای سیاسی و ماهیت واقعی سیاستهای آنها و در اینجا حککا، به تعیین سیاستهای ضدانقلابی لازم نشسته و آنها را عملی میسازد. با توجه به همین مسائل ما با خاطری آسوده نمیبخواهیم از زاویه ضرورت رعایت امور امنیتی در مسائل تشکیلاتی تز حککا را مورد بررسی قرار دهیم. زیرا وقتی حککا در ارتباط با عدم لزوم شروط در عضو گیری میگوید: "فرض من اینست که همه انسانها با شرفند. هرکس خودش میداند که چرا عضو شده است لابد از نظرات و سیاستهای حزب خوشش آمده است." (همان نوشته) - بی بند وباری رقت انگیزی را در مسائل تشکیلاتی منعکس میسازد که حتی نازل تر از یک محفل روشنفکری صرف است. روشن است که همین فقدان معیارها در دیدگاه این جریان و در مورد مهم ترین امور تشکیلاتی یک سازمان سیاسی، این جریان را از بلکان متعالی نیروهای انقلابی به زیر کشیده و آنرا همردیف جریانهای از لحاظ سیاسی بیخطر، غیر جدی و حتی سازشکار قرار میدهد. بنابراین در این رابطه، لزومی به تحلیل مسئله از زاویه ضرورت برپا کردن دفاع امنیتی درون تشکیلاتی در برابر رخنه عناصر ضدانقلاب و داشتن سدهای آزمایشی در مرحله عضوگیری وجود ندارد. چنین بحثی با توجه به وضعیت سیاسی واقعی حککا ضرورت و فعلیت خود را از دست داده است. اما، از لحاظ اصولی و ایدئولوژیک، لایقیدی حککا در مورد مسئله عضوگیری غیرقابل چشم پوشی است.

تکته بنیادی در تز تبدیل حککا به "یک حزب وسیع اجتماعی" فقط در یک ایده تشکیلاتی که مشا و اساسی منشویکی دارد، نهفته است. تعریف جدیدتر و عیان تر حککا از عضو حزب

کمونیست اینست: " .. هر کس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود ، باید بتواند بشود" - و تعریف کم مغزترین منشویک از عضو حزب کمونیست طبق نقد لنین چنین است: " بیهودگی فرمول رفیق مارتف در اینستکه هر کس و ناکس ، هر اپورتونیست ، هر یاوه گو ، هر !! پروفسور!! و هر !!محصلی!! میتواند خود را عضو حزب بخواند." (لنین- " یک گام به پیش، دو گام به پس") - مشابهت های ماهوی زیادی بین تعریف مارتف و تعریف حککا دیده میشود اما تمایز آنها در اینست که فرمول منشویکی و اپورتونیستی مارتف از تعریف عضو حزب ، صدها بار مترقیانه تر از فرمول حککا است. مارتف مینویسد: " هر کس برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را قبول کند و برای عملی نمودن وظائف آن تحت نظارت و رهبری ارگانهای حزب مجدانه کار کند باین حزب تعلق دارد." (به نقل از لنین ، همان اثر) - این فرمولبندی مارتف را که به هر حال ظاهراً قبول و شروطی را برای عضویت در حزب کارگری قائل شده ، لنین به طرز نقادانه ای فاش نمود که جمله پردازی توخالی و بدیهه گوئی هائیت که در صورت عملی شدنش حزب کارگری را به هرج و مرج و بی انضباطی میکشاند. لنین سپس آلترناتیو تعریفی خود را به اینصورت مطرح میکند: " عضو حزب کسی است که برنامه آنرا پذیرفته ، به آن کمک مالی کند و در یکی از سازمان های حزب شخصاً فعالیت کند." - بدون اینکه بخواهیم به جزئیات مشاجرات ایندو پردازیم ، با تأکید بر دیدگاه حزب لنینی میخواهیم بر لاقیدی و بی بندوباری حککا در عضوگیری اش مکث کرده و نشان دهیم که تا چه اندازه از مرزها و معیارهای یک تشکیلات انقلابی دور افتاده است.

شیوه استدلال لنین در تعیین سیاست های تشکیلاتی حزب کارگری همواره پیرامون دو مسئله محوری دور میزند. این مسئله که حزب کارگری ، باید جایگاه سازمانی نیروی پیشتاز و آگاه طبقه باشد و نه تمام طبقه. و این مسئله که حزب کارگری باید نمونه حزبی یکپارچه، پیشاهنگ، متشکل و با انضباطی آهنین و راسخ باشد. همین دو اصل بنیادین در دیدگاه لنین، کافی بود که روش برخورد وی را به سیاست های تشکیلاتی حزب کمونیست، در مقایسه با دیگران ، انقلابی و رادیکال بنماید. در نتیجه طبیعی بود که لنین هیچگاه حتی در شرایط فقدان استبداد سیاسی نمیتوانست بدون هیچ قید و شرطی حزب کارگری را مرکز بیتوجه " هر کس که دوست دارد عضو حزب کمونیست بشود" ! بنماید.

باید خاطر نشان کرد که درک نگرش لنین به مسائل اساسی تشکیلات حزبی صرفاً با زمینه قرار دادن شرایط سیاسی اختناق در روسیه به درکی یک جانبه منتهی میشود. زیرا اگر چه لنین با

تحلیل مشخص از وضعیت سیاسی جامعه روسیه سیاست های حزبی را پی ریزی مینمود اما، او قادر بود بیش از هر کمونیست دیگری این سیاست ها را با تشخیص منافع طبقاتی درازمدت پروتاریا در آمیخته و از همین زاویه آنها را تعیین نماید. بدین ترتیب بود که لنین با وجود درک مشخص و دیالکتیکی اش از واقعیات جامعه روسیه همواره با ذکاوتی دوراندیشانه میتوانست مصالح طبقاتی پروتاریا را از بین انبوه مسائل اجتماعی و سیاسی تشخیص داده و بر اساس آن به تعیین مواضع سیاسی حزب کمونیست برخیزد. این گرایش مارکسیستی در دیدگاه لنین یعنی حفظ جوهر طبقاتی در تشخیص و تعیین سیاست ها و تاکتیک های حزبی، لنین را نسبت به همه کمونیست های معاصرش دهها بار اصولی تر و منطقی تر مینمود. بر پایه همین شیوه برخورد طبقاتی به مسائل جامعه و حزب بود که لنین قادر گردید مهم ترین و با ارزش ترین تئوری حزب کارگری را در چند اثر نمونه و درخشان خود چون "چه باید کرد؟" و "یک گام به پیش، دو گام به پس" نوشته و برای کمونیستهای جهان باقی بگذارد.

حزب لنینی هرگز نمیتواند مطابق معیارها و تعاریف لنین جایگاه، "هرکس دوست دارد" عضو حزب بشود، باشد. این بی قیدی بی حد و مرز را لنین محفل بازی خرده بورژوازی میخواند و در مخالفت با آن میگوید: "حزب بمنابه دسته پیشتاز طبقه باید حنی المقدمور متشکل تر باشد و فقط عناصری را در بر گیرد که قائل به حداقل تشکل باشند... این معارض من است که در حزب عناصر متشکل را با عناصر غیر متشکل، عناصری را که تن به رهبری میدهند با عناصری که بطور غیرقابل اصلاحی عقب مانده اند، مخلوط مینماید، زیرا عناصر عقب مانده قابل اصلاح ممکنست داخل سازمان گردند. این است آن اختلاطی که واقعا خطرناک است." (لنین) -

البته ما واقف هستیم که تمایز دیدگاه حککا در مورد مقوله حزب با دیدگاه لنین تمایزی عمیق تر و گسترده تر از اختلاف بینش منشویکها با بلشویکهای روسیه است. وجه مشترک حککا با مارتف منشویک در تلاش بیهوده هر دوی آنها در "اجتماعی" کردن حزب کارگری است. مارتف معتقد بر این بود که "هر چه عنوان عضو حزب رواج وسیع تری یابد بهتر است."، حککا نیز در باره بی قیدی اش در عضوگیری به سادگی میگوید: "هر کس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود، باید بتواند بشود."! ولی انحراف اساسی حککا از مارکسیسم لنینیسم در ادعای "اجتماعی" دانستن حزب کمونیست است. چه کسی نمیداند که حزب کمونیست که باید نماینده پیشتاز طبقه کارگر در جامعه و در تصادمات طبقاتی باشد، حزبی است که از هر لحاظ سازمان متشکل و بسیج کننده منافع طبقاتی پروتاریا است؟ حککا تلاش میکند و لنگاری دیدگاهی

خود را در باره حزب پرولتری در سایه کلمات کلی و بی ربطی چون "حزب وسیع اجتماعی و حزب مارکسیستی بنظر من تناقض ندارند." پوشیده نگاهدارد.

**نتیجه آخر -** رفرمیسم انقلابی نمایانه در مسائل تشکیلاتی حزب پرولتری، علیرغم سخنان آتشین و تأکیدات و سفارشات تبلیغاتی اش پیرامون رادیکالیسم ادعائی بی همناش، سرانجام در هنگام تعیین سیاست های حزبی، ماهیت منشویکی خود را عیان میکند. رفرمیسم انقلابی نمایانه ماهیتاً قادر نیست با گزینش یک برنامه عملی انقلابی و با تکیه بر یک پراتیک مشخص و وسیع و گسترده انقلابی، نفوذ و تأثیرات سیاسی خود را در جامعه نه در حرف بلکه در کردار وسعت داده و با این شیوه انقلابی، به آن ابعادی اجتماعی ببخشد. رفرمیسم انقلابی نمایانه به هر دری میزند تا با وفادار ماندن به همه گروهها و طبقات، با لیسیدن تمایلات ذلیل روشنفکران خرده بورژوا و بورژوازی جامعه، بتواند در تصورات واقعی اش تبدیل به نیروی صاحب نفوذ و وزنه دار اجتماعی بشود. رفرمیسم انقلابی نمایانه هیچگاه معرف منافع طبقه کارگر جامعه ایران نبوده و با دیدگاههای کنونی اش هرگز به این مقام طبقاتی عروج نخواهد کرد.

### در خاتمه:

جریانی که با طرح تئوری منشویکی "جامعه و حزب"، با ادعای "ما یک حزب مارکسیستی هستیم"، وارد میدان میشود تا تئوری حزبی لنین را بی اعتبار کند، جریانی که تا دیروز مدعی کسب ماهیت "کارگری" بود و امروز نه فقط همان چهره اولیه خرده بورژوازی کوتاه بینانه اش را حفظ نموده بلکه ادعای توخالی دیروزش را هم با ظرافت "اجتماعی" ترک گفته است، این جریان اینک میخواهد در عین ورشکستگی ایدئولوژیک و به گور سپردن ترها و تئوریهای کهنه گذشته، از خاکستر زندگی بی عمل و بی ثمرش سر برون آورده و با دمیدن تزلزل حزب مارکسیستی-حزب اجتماعی" است، به حیات فرتوت و ایستای خود روحی تازه بدهد. در نتیجه، بحث ما در باره دعاوی حککا بر سر مسائل حزییت لنینی، بحث با یک حزب راستین کارگری و معتقد به اصول مارکسیسم لنینیسم نبوده، بلکه بحث با یک جریانی است که در قهقرای رفرمیسم راست گرایانه فروکش کرده و راه نجاتی برای آن وجود ندارد.

## مسائل مبرم انقلاب ( ۱ )

( خطوط اصلی )

جنبش اعتلا، باینده ضد رژیم در همه ابعاد و هرروزه با خشم و خروشی اعجاب انگیز در جامعه ظاهر میشود. کلیه طبقات، اقشار، گروهها و دسته جات تحت ستم در ایران نظیر کارگران، دهقانان، خیل عظیم بیکاران، زندانیان سیاسی، دانشجویان، زنان و جوانان بارها در جنبش ها و مبارزات پیگیرانه شرکت جسته و بارها ارکان حاکمیت جنایتکارانه جمهوری اسلامی را به لرزه درآورده اند. اشکال مبارزاتی پرشمار و گوناگونی که توده های به تنگ و ستوه آمده علیه نظام حاکم بکار میگیرند، نیروی واژگون سازی که در بطن این مبارزات متسع دیده شده و عملا هم با اقدامات سهمگین توده ها به ثبوت میرسد و نیز خصلت آشتی ناپذیری و انقلابیگری موجود در این گونه جهش ها همه گواه بر پایان دوران ثبات بیرونی رژیم جمهوری اسلامی و ورود به مرحله سرنگونی آن در ذهنیت توده ها و هم در واقعیت عینی است.

آغاز جدی مرحله سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی به یک معنای عمیق تر مترادف با آغاز دوره انقلاب دیگری است که توده های زیرستم و جور جمهوری اسلامی با مبارزات خود در چند ساله اخیر نوید آنرا داده اند. نضج گیری اندک اندک پروسه انقلاب در شرایط کنونی در ایران، بکرشته تکالیف مبرم و مشخص سیاسی و تدارکاتی را در برابر هر نیروی انقلابی قرار میدهد که تعیین و تدوین آنها شرط اولیه آمادگی و حاضر بودن و هدایت کردن حرکت انقلابی توده های عظیمی است که پیش قراولان آن مدتهاست به راه افتاده اند.

مسائل و نکات بسیاری باید در رابطه با انقلاب حاضر مورد بررسی قرار بگیرد، اما تشخیص صحیح مبرمترین و اساسی ترین آنها معطوف به درک واقع بینانه از موقعیت اقتصادی - اجتماعی ایران یعنی شرایط تحت سلطگی جامعه ما است. بدون تبیین از نقش نفوذ ۸۰ ساله سرمایه جهانی و تحکیم سلطه امپریالیسم در ایران هیچ نیروی سیاسی کمونیستی قادر نخواهد بود که پاسخ ها و

راه‌های انقلابی و اصولی برای حل مسئله انقلاب قریب الوقوع ایران پیدا کند. در این میان مسلم است که مسائلی چون تشخیص آرایش طبقاتی و کسب شناخت از نیروهای انقلابی و ضدانقلابی، تدوین برنامه انقلاب، تعیین اهداف فوری و آتی انقلاب، مسائلی با اهمیت اند اما، در تحلیل نهائی همواره بحث پیرامون این مسئله دور میزند که کمونیست‌ها پاسخ به این مسائل را سرانجام برای کاربست عملی در یک مبارزه انقلابی لازم دارند. شناخت و جمع‌بندی تئوریک از این مسائل بالاخره باید در خدمت تعیین شیوه‌ها و طرق مبارزه‌ای قرار بگیرد که در پروسه مبارزه نقشی محوری در محور نظام سرمایه‌داری دارد. بنابراین از نقطه نظر مارکسیستی کار صعب و دشواری که در برابر هر نیروی کمونیستی قرار گرفته است، شناخت و تهیه روند مبارزه مشخصی است که باید بکار گرفته شود تا انقلاب را به سرانجام اصلی‌اش هدایت کند.

در نتیجه، با توجه به این دیدگاه، مسائلی مبرمیت و فوریت عملی برای انقلاب پیدا میکنند که مستقیماً با مسئله تصرف قدرت سیاسی مربوط میشوند. هر نیروی کمونیست انقلابی اگر تسخیر قدرت سیاسی را مآخذ حرکت و عمل خود قرار داده است نباید از روشن کردن اینکه چگونه میتوان مسئله حاد تصرف قدرت سیاسی را پاسخ داد، چگونه میتوان در برابر انقلاب قریب الوقوع آماده بود، چگونه میتوان سلطه سرمایه‌ جهانی و امپریالیسم در ایران را درهم شکست، چگونه میتوان ماشین قهر نظامی رژیم وابسته را معدوم کرد و بجای آن ارتش خلق را بر پا نمود؟

ظرفه رفته و آنرا با تئوری باقی‌های کلی و مبهم ماست مالی کند. قصد ما اینست برای پاسخ دادن به این مسائل، در بدو امر تجربیات گذشته را نقطه حرکت خود قرار دهیم و از سکوی قیام ۲۲ بهمن ۵۷، که در نهایت و به هر ترتیب منجر به دستبرد قدرت سیاسی بوسیله جناح غیربوروکراتیک بورژوازی وابسته و به رهبری خمینی و عمله و اگره وی گردید، حرکت کنیم.

به عبارت دیگر اینک درسهای شکست انقلاب گذشته و مرور همه عوامل و عللی که به طرز تردیدناپذیری سبب غصب قدرت سیاسی توسط جمهوری اسلامی یعنی ناکام ماندن انقلاب گردیدند، بایستی مبدأ نگرشی انقلابی به موضوع انقلاب کنونی و ترسیم دورنمای آن باشد. اگر نقش جبر روزگار را در ارزیابی وضعیت نیروهای انقلابی دوره مزبور کنار بگذاریم و توجه مان را فقط به عوامل عینی و قانونمند معطوف داریم، خیلی ساده درک میکنیم که یکی از علل اساسی شکست انقلاب ۵۷، نقش زیرکانه امپریالیسم در پشت پرده صحنه سیاسی و در تعارض با شعارها، خواستها و قطعنامه‌های انقلابی توده‌ها بود. آری، انقلاب نه از آنرو شکست خورد که توده -

های مردم با رفتن شاه، انقلاب را فرجام یافته پنداشته بودند و نه از آنرو که نیروهای انقلابی موجود واقعاً در رهبری توده‌ها در تردید و نااستواری بسر میبردند، بلکه از آنجهت انقلاب ۵۷ دچار شکست شد که نیروهای ضدانقلابی داخل و خارج و در رأس آن امپریالیسم امریکا صدها بار هشیارتر، آماده‌تر و تعرضی‌تر از نیروهای انقلابی سیاست‌ها و تاکتیکهای ضدانقلابی خود را برای متوقف کردن انقلاب و تصاحب دستاوردهای آن تنظیم نموده و بکار میبستند. امپریالیسم بیدار بود، نیروهای ارتجاعی از سالهای آغازین نضج‌گیری انقلاب در لانه‌های نار عبکبوت بسته‌شان غلبت زده و دستهایشان را بهم میمالیدند، ایندو در فرانسه یکدیگر را در پناه موج تبلیغاتی مطبوعات غرب در آغوش گرفته و اولی برای سرکوبی کمونیستها و جلوگیری از رشد رادیکالیسم انقلاب، ابقا و حفاظت از سیستم بورژوازی وابسته به خود و دومی برای غصب قدرت سیاسی و جامه عمل پوشاندن به مقاصد اولی، هر دو حول اهداف، تاکتیکها و سیاستهای یکسانی به توافق رسیدند. سرکوب انقلاب رسماً آغاز شد و خیلی زود عملاً به اجرا در آمد. جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی مرتجع اعلام موجودیت نمود. اینک شکست انقلاب یک واقعیت بود.

نخستین درس از شکست انقلاب ۵۷، بررسی نقش ضدانقلابی سلطه امپریالیسم و تعیین جایگاه نیروهای سیاسی در جامعه است. با تکیه به این تجربیات میدانیم که امپریالیسم جهانی به رهبری امریکا برای مقابله با جنبش‌های ضدامپریالیستی توده‌های تحت ستم ایران و جلوگیری از روند رادیکالیزه شدن آن همواره با در دست داشتن انواع ترفندها و تاکتیکهای سیاسی مختلف در حال تدارک و آمادگی هستند. آنها خود میدانند که با هیچ سلاح مخرب و کشنده‌ای قادر به نابودی همیشگی جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها نیستند و لذا نه با نفی آشکار و عیان این جنبشها بلکه با تحمیل رهبری غیرانقلابی و سازشکار بر آنها، و نیز سوار کردن جریانها و جناحهای سیاسی "اصلاح طلب" بر جنبش انقلابی توده‌ها قادرند مسیر اصلی مبارزات توده‌ها را به انحراف بکشانند. از این رو امپریالیسم جهانی زیرکانه آندسته از نیروهای سیاسی اپوزیسیون موجود را که از پتانسیل بالقوه‌ای در اجرا، سیاستهای غیرانقلابی برخوردارند، در لیست "آلترناتیوهای سیاسی مثبت" خود ثبت کرده‌اند تا بر حسب مقتضیات لحظه بحرانی انقلاب یکی از این "آلترناتیوها" را بر جنبش توده‌ها سوار کنند. هدف اصلی اینست که با هر وسیله و به هر قیمتی مانع رشد رادیکالیسم انقلابی جنبش توده‌ها شد و از تبدیل غیرقابل مهار آن به



یک انقلاب ضدامپریالیستی تمام عیار و در نتیجه نابودی سلطه سرمایه جهانی در ایران جلوگیری نمود.

دقیقاً در ارتباط با درک همین سیاست ضدانقلابی امپریالیسم، نقش نیروها و جریانهای سیاسی ضدانقلابی، سازشکار و متزلزل، اصلاح طلب، لیبرال و خلاصه غیرانقلابی جامعه مان در جریان جنبش توده‌ای مطرح شده و برجستگی پیدا میکند. همانگونه که روند انقلاب شکست خورده ۵۷ نشان داد و همانگونه که طرح آلترناتیو " جناح خاتمی " در این ایام نشان میدهد، امپریالیسم در گزینش آلترناتیو سیاسی در ایران با توجه به یک آنالیز مشخص و واقع بینانه از وضعیت سیاسی جامعه و تشخیص امکانات بالفعل و بالقوه نیروی سیاسی مطلوب خود دست به اقدامات سیاسی، دیپلماتیک و احتمالاً نظامی میزند.

در اینجا است که یکی از وظایف تعیین کننده و مبرم هر نیروی انقلابی کمونیست، توضیح و تشریح همین سیاست های ضدانقلابی امپریالیسم جهانی برای توده ها و در کنار آن افشای گروهها و جریانهای است که با اقدامات و سیاست های خود راه رشد و گسترش انقلاب توده ها را مسدود میکنند. در شرایطی که اکنون کل قریب به اتفاق اپوزیسیون ایران ( بجز جریان ضدانقلابی استحاله طلبان مشتمل بر " حزب توده " و " اکثریت " خائن ) همگی خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اند، در این میان خطوطی که تمایزات بینشی آنها را از هم جدا میکند و در سطح معینی از بلکان انقلاب قرار میدهد همانا پیگیری عملی آنها در پیشبرد انقلاب ضدامپریالیستی میباشد. پس خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و محدود دانستن دامنه مبارزه توده ها به تحقق آن، بیانگر ماهیت انقلابی یک جریان سیاسی کمونیست نیست. در اینجا دیگر انقلابی گری واقعی فقط با پیگیری و عدم تزلزل در مبارزات کنونی توده ها و هدایت آنها به سمت انقلابی که خواهان برچیده شدن سلطه سرمایه جهانی از جامعه مان میباشد، تشخیص داده میشود.

با توجه به این مسائل، روشن است که جریانهای سیاسی که در طیف "دموکراتیسم" و "لیبرالیسم" سیاسی ایران از سالهای گذشته در قید حیات بوده اند، علیرغم ضدرژیمی درآمدن بخشی از آنها در این اواخر، اینها از جمله " آلترناتیوهای " ذخیره امپریالیسم در لحظه انفجاری انقلاب توده ها هستند. طیف موسوم به " لیبرالها " ( جناحی از بورژوازی وابسته به امپریالیسم که فعلاً سهمی در قدرت سیاسی ندارد) در صدر آنها بنی صدر و اصحاب باقیمانده از " شورای

ملی مقاومت"، سازمان مجاهدین خلق، و نیز جناحها و جریانهای که هم اکنون در بطن مبارزه طبقاتی درونی رژیم به کمک مجاری امپریالیسم در حال نضج گیری و رشد سیاسی اند و پرچم "جنبش اصلاح طلبانه و ضدانحصاری" را بدست گرفته اند، اینها به عنوان اجزاء و مهره های اصلی امپریالیسم در بازی سرنوشت سازش در هنگام خروش توفنده انقلاب توده ها، به این و آن طریق بکار گرفته میشوند.

از طرف دیگر، طیف وسیع اپوزیسیون چپ اگر خواهان به دام افتادن به داخل سیاست ها و محاسبات ضدانقلابی امپریالیسم نیست و اگر از بدیل "آلترناتیو" سیاسی شدن خویش در صحنه دیپلماسی اجتناب میورزد باید هرگونه سیاست رفرمیستی، اصلاح طلبانه و مصلحت خواهانه را کنار گذاشته و خود را برای رهبری انقلاب طولانی ضدامپریالیستی توده ها آماده سازد. پروسه انقلابی که آغاز آن با سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی اعلام میشود و در یک جنگ توده ای همه قلعه ها و برجهای حاکمیت امپریالیسم یکی بعد از دیگری واژگون میشود، یک پروسه طولانی مبارزه مسلحانه است که همه احزاب و جریانهای غیرانقلابی را در سر راه خود می روید. بنابراین با توجه به خط ها و مرزهای ایدئولوژیک و سیاسی متمایز در داخل طیف چپ، در اینجا هم دامنه و حدود پیگیری انقلابی، هم در تعاریف ایدئولوژیکی و هم در مبانی تاکتیکی و سیاسی آنها بوضوح مشاهده میگردد. نیروهای چپ که با الگوبرداری از جوامع سرمایه داری غرب، سیاست های خود را در شرایط ایران تعیین میکنند، اینها ناگزیر بر حاکمیت سرمایه جهانی و حاکمیت امپریالیسم جهانی بر شالوده اقتصادی - اجتماعی ایران چشم فرو بسته و در تاکتیکها و سیاستهای عملی شان چیره گی امپریالیسم را در جامعه، دخالت نمیدهند. نایبنازی بینی ایندسته از جریانها بر واقعیت سلطه امپریالیسم در ایران، آنها را در صحنه پراتیک به حرکت دنباله روانه و علیالنه از مبارزات توده ها وادار میکند. در نتیجه آنها هیچگونه برنامه روشن و مدونی برای مبارزه با تاکتیکها و ترفندهای امپریالیسم و هدایت انقلاب ضدامپریالیستی توده ها در دست ندارند و هر بار دچار شکستی تازه در عرصه نبرد طبقاتی از امپریالیسم میگردند.

از اینجا باید دورنمای انقلاب بدون ابهام و با صراحت برای توده ها روشن شده و توضیح داده شود که با رفتن رژیم به این صورت یا شکل دیگر، مسئله دموکراسی خودبخود حل نمیشود، که مسائل جامعه مردسالاری، بی حقوقی و تظلم و جور بر زنان، مسائل جوانان، کمبود و گرانی

مسکن، بیکاری و بی نانی و بی حقوقی کارگران و کارمندان خودبخود با رفع نظام جمهوری اسلامی حل نمیشود، که خواست برحق توده های مختلق مبتی بر یک جامعه دموکراتیک با مطبوعات و نشریات آزاد، حق بیان و آزادی اندیشه و کتابت و روایت خودبخود مجاز شمرده نمیشود، که زندانهای کشور مجدداً از انبوه آزادبخواهان و دگراندیشان پر نمیشود. اینها را باید برای توده ها توضیح داد که مرگ رژیم تکبت بار جمهوری اسلامی مساوی مرگ و نابودی تکبت های جامعه بورژوازی که این رژیم در مقطع کنونی نماینده و مروج آنست، نخواهد بود. باید دورنمای انقلاب صعب ضدامپریالیستی را به توده ها با صراحت نشان داد که در این دورنما محو تصویر ملایان از صحنه سیاست، به معنی به فرجام رسیدن مبارزه نهائی نیست و باید برای حصول دموکراسی واقعی و آزادی و بنای یک زندگی دور از مصائب و بدبختیهای گذشته، یکبار برای همیشه به حاکمیت سرمایه داری وابسته و سلطه امپریالیسم خاتمه داد و جامعه ای بر مبنای منافع کارگران و طبقات زحمتکش بنا نمود. باید بدون تعارف به توده ها گفت که در این جنبش، نباید تجربه انقلاب شکست خورده و نافرجام بهمن ۵۷ را مجدداً تکرار کرد، نباید به شعارها و گفتار و وعده های فریبنده آن نیروهای سیاسی که ماهیتاً نماینده سیاسی اقشار و جناحهای بورژوا و خرده بورژوازی جامعه اند گوش فرا داد و به بازیگری چاپلوسانه شان در صحنه سیاسی کمک نمود. انقلابی که رژیم جمهوری اسلامی را از صفحه روزگار محو میکند بدون وقفه باید تا تعیین وضعیت حاکمیت سیاسی و سپردن آن بدست زحمتکشان جامعه به رهبری طبقه کارگر ادامه پیدا کند. هر نیروی سیاسی یا ترکیبی از آنها که در یک حالت فرضی بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست به حاکمیت برده و اعلان پایان انقلاب کند و یا اینکه در کردار سیاسی و برنامه های عملی اش، در روند پیشرفت و توسعه انقلاب مانع تراشی نماید، بدون شک ماهیتی بورژوازی داشته و دیر یا زود به انقلاب و اهداف انقلابی توده ها خیانت خواهد کرد. اینها را باید همواره به توده ها توضیح داد و نشان داد که تصویر واقعی سیاسی جامعه چگونه است، کدام نیروهای سیاسی مشخص و نامعلومی در انتظار روز موعود سرنگونی جمهوری اسلامی کمین کرده اند تا هر کدام سهمیه خودشان را در قدرت سیاسی مطالبه کنند. کدامیک از این نیروهای سیاسی تا کجای سیر انقلاب کش داشته و در کدام نقطه از پیشرفت آن تبدیل به نیروی ترمز کننده انقلاب میشوند. باید به توده های انقلابی مکرراً تذکر و توضیح داد تصویر کنونی صحنه سیاست جامعه مملو از جریانها و نیروهائی است که هر کدام

در مخالفت خود با رژیم جمهوری اسلامی یا با جناحی از آن، اهداف و مقاصد طبقاتی خاصی را تعقیب میکنند که به محض دستیابی به آنها، اهداف واقعی انقلاب توده ها را خاتمه یافته مینمایند. این نیروهای سیاسی که هدف غائی شان فقط رفع رژیم جمهوری اسلامی از صحنه سیاست است، و این نیروهای سیاسی که نهایت آمال و غایت کردارشان منحصر به بیرون راندن جناح راست یا جناح چپ رژیم از قدرت سیاسی است اینان به هر حال و در تحلیل نهائی نمایندگان سیاسی سرمایه جهانی و امپریالیسم هستند.

و اما، نشانه های برجسته یک نیروی واقعا انقلابی آنست که قادر است پیشاپیش انقلابی ترین و رادیکال ترین طبقه جامعه یعنی طبقه کارگر گام برداشته و به خاطر مصالح طبقاتی این نیروی تاریخ ساز و زحمتکشان جامعه عمل کند. چنین نیروی هیچگاه نمیتواند به صرف پاکسازی قدرت سیاسی از حضور ننگین عناصر رژیم جمهوری اسلامی انقلاب را برای پرولتاریا فرجام یافته اعلام کند. زیرا اهداف اساسی انقلاب فقط با سقوط رژیم کنونی حاصل نمیشود و انقلاب باید تا قطع سلطه امپریالیسم و نهادهای بورژوازی وابسته به آن که در کلیه عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه رسوخ کرده اند، ادامه پیدا کند.

اما، باید به توده ها نیز توضیح داد که ادامه انقلاب، تا آنجائیکه ریشه های سلطه امپریالیسم از زمین و زمان جامعه مان محو گردد، باید در یک پروسه مشخص مبارزاتی واقع بینانه که هم منطبق با قوانین عینی حاکم بر جامعه مان هست و هم ملهم از تجریبات تاریخی انقلابات جوامع دیگر است، به منصفه عمل در آید. در اینجاست که تفاوتها و تمایزات آشکاری بین نیروها و جریانهای سیاسی مدعی طرفداری طبقه کارگر بروز میکند و در اینجاست که مسئله آینده انقلاب، یعنی آینده حاکمیت طبقه کارگر و بنای جامعه سوسیالیستی در گرو تشخیص صحیح راه حلهای این نیروها برای تحقق چنین امر مهم و اساسی قرار میگیرد.

در حقیقت در شرایط مشخص ایران، آن ویژگی تعیین کننده ای که مضمون واقعی خط مشی های نیروهای چپ را در برخورد مارکسیستی و بالتیجه کارگری با مسئله انقلاب مشخص میسازد، اعتقاد یا عدم اعتقاد به ضرورت انقلاب مداوم در جامعه ایران است. چرا درک جایگاه انقلاب مداوم در دیدگاه نیروهای چپ و در تعیین ماهیت واقعی سیاست ها و برنامه های آنان در شرایط فعلی جامعه مان نقشی محوری برعهده دارد؟ زیرا مسائل و گره گاههای اساسی جامعه ایران که با رفع و حل آنها امر بزرگ تر و اساسی تر انقلاب سوسیالیستی نیز حل میشود تنها در

روند یک انقلاب مستمر قابل پاسخ گوئی هستند. انقلاب در شرایط جامعه ما ناگزیر باید روندی طولانی و مداوم داشته باشد که در جریان تحولات تحقق یافته اش قادر باشد معضلات عمده سیاسی و اقتصادی ایران را در بطن خود به شیوه انقلابی حل کند. انقلاب در جریان تکامل و توسعه خود حتی باید مسائل اساسی رشد خود را نیز پاسخ گفته و جوابهای عملی واقع بینانه ای برای پیشرفت خود بدست آورد. این معضلات و دشواریهای جامعه و این مسائل اساسی انقلاب کدام اند که انقلاب مداوم را در جامعه ما ضرورتی عینی کرده اند؟ اگر بگوئیم که هم معضلات سیاسی - اقتصادی جامعه و هم مسائل اساسی انقلاب هیچکدام قابل تفکیک از یکدیگر نبوده و در واقعیت امر به طرز محکمی بهم تنیده شده اند، حرفی غیرواقعی نگفته ایم. از اینرو اگر چه میتوان در تئوری این دو مقوله را با مفاهیم مشخص و روشن و متمایز از هم تعریف نمود اما در صحنه عمل و در پراتیک انقلابی توده ها، اینها در کنار هم و در امتزاج با یکدیگر حل شده و پاسخ داده میشوند.

یکی از مبرمترین مسائل انقلاب تشخیص و تعیین نیروها و طبقات انقلابی جامعه و متمایز کردن نیروهای ضدانقلابی از آنها میباشد. ظاهراً برای هر کمونیستی که پروتاریا را انقلابی ترین نیروی جامعه میداند در این رابطه آن مقوله ای که گنج فکری و ابهام ایجاد میکند، نقش اقتشار و طبقات بینایی یعنی دهقانان و خرده بورژوازی در انقلاب است. در اینجاست که یک بینش صحیح مارکستی بدون تأمل بجای گزینش معیارهای روبنای، به خاستگاه و منافع طبقاتی این نیروها و نقش اقتصادی آنان در جامعه تگریسته و تحلیلی استوار بر مبنای زیربنای از این طبقات بدست میدهد. ضرورت تشخیص جایگاه دهقانان و خرده بورژوازی در انقلاب، حتی اگر به یک انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه در شرایط کنونی ایران اعتقاد داشته باشیم یک لحظه کمتر نشده بلکه هنوز هم مبرمیت بیشتری پیدا میکند. زیرا دقیقاً در یک چنین انقلابی است که حساس ترین و سرنوشت سازترین سیاستهای سوسیالیستی باید در قبال تولید خرده کالای اتخاذ شود تا از رشد و شکوفائی آن که ناگزیر منجر به بازگشت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن خواهد شد، جلوگیری نماید. بنابراین حتی با اعتقاد به یک انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه در ایران هیچ جریان کمونیست جداً انقلابی نمیتواند از تبیین دیدگاه مشخص خود نسبت به نقش و جایگاه طبقات خرده بورژوازی و دهقانان در جامعه و تعیین وظایف، سیاستها و تکالیف خویش سرباز

زند. اما، کدام معیارها و اسلوب تفکری میتواند ما را به یک تحلیل مارکسیستی از وضعیت این طبقات رهنمون کند؟

بررسی و تحلیل از موقعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران باید زمینه اصلی درک وضعیت طبقات، نیروهای سیاسی جامعه و تشخیص شیوه‌ها و سیاست‌های انقلابی در بسیج و شکل‌توده‌های مورد استثمار و خلاصه حل مسئله انقلاب قرار بگیرد. اگر در گذشته‌ای نه چندان دور میبایست نفوذ امپریالیسم و گسترش سرمایه جهانی در شهرها و روستاهای ایران را مورد بررسی و تحلیل قرار داد اکنون که فریب بیست سال از حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی گذشته است مسئله نفوذ امپریالیسم حال دیگر پدیده‌ای کهنه اما رایجی در صحنه اقتصادی جامعه شده است که نیازی به اثبات آن نیست. اکنون باید و میتوان با مشاهده ارقام گویا نشان داد که امپریالیسم جهانی در جامعه سرمایه‌های کلان جهانی خود در ایران تا اعماق شهرها و روستاهای ایران رسوخ کرده و پایگاه‌های استثمار و غارت‌گری خویش را با دستیاری رژیم جمهوری اسلامی بیش از گذشته برپا ساخته است. اکنون مسئله اثبات نفوذ امپریالیسم به واقعیت غیرقابل کتمان گسترش سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در کلیه عرصه‌های اجتماعی ایران همچون صنایع، بانکها و نهادهای پولی و استقرایی، کشاورزی و زراعت، صنایع نظامی و تسلیحات، تجارت و بازرگانی، فرهنگ و موسسات آموزشی، تغییر مکان داده است. اگر در گذشته‌ای نه چندان دور درک از مکانیسم‌های نفوذ امپریالیسم، لزوم تحلیل دیالکتیکی و واقع‌بینانه از اصلاحات ارضی شاه معدوم در روستاها را حتمی مینمود اکنون با قراردادهای خفت‌آمیز و برده‌سازانه چندمیلیاردی رژیم فعلی با متعرض‌ترین صنایع انحصاری امپریالیسم جهانی، محور بحث دیگر نه اثبات نفوذ سلطه امپریالیسم بلکه درک ابعاد عظیم توسعه آن بر جامعه و یافتن راه‌حلهای درست در رهائی از این سلطه بزرگ و همه‌جانبه است. اینها واقعیاتی است که نیاز به اثبات ندارد و برای وسیعترین توده‌های غارت‌شده و مورد استثمار جامعه مان ملموس و شناخته شده است.

### سلطه امپریالیسم و مسیر انقلاب ایران

شناخت عینی از حضور سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران کلید درک مضمون انقلاب قریب الوقوع و عاجل ایران میباشد. نقش محوری سلطه امپریالیسم در تشخیص مضمون انقلاب ایران دقیقاً از واقعیات عینی جامعه مان که در طول ۵۰ سال اخیر و بویژه پس از اصلاحات ارضی شاه معدوم مسجل شده اند، نشأت میگیرد. اینک پس از گذشت نزدیک به یک قرن از توسعه سرمایه داری در ایران هیچ ناظری نمیتواند شیوه خاص توسعه و رشد این سرمایه داری را که ریشه در سرمایه داری جهانی داشته و با اتکا به سلطه امپریالیسم در جامعه ایران رسوخ پیدا کرده است، انکار نماید.

هم چنین منافع استراتژیک و تاریخی امپریالیسم جهانی در ایران و در منطقه حساس و بحرانی خلیج فارس و سیاستها و شگردهای فریبکارانه اش در میان جنبشهای توده ای مردم با توجه به تجارب پیشین بقدر کافی واضح است. این واقعیات همه نشان میدهند که هر گونه برخوردی به مسئله انقلاب ایران بدون ملاحظه نقش سلطه امپریالیسم و مداخلات اقتصادی - سیاسی آن در جامعه مان، منجر به یک برخورد کننده و مخرب به انقلاب ایران خواهد شد. باید دانست که سلطه امپریالیسم و سرمایه جهانی در ایران به هیچ صورتی با تعاریف کلاسیک از نقش سرمایه بطور کلی در جامعه یکی نیست و یکسان کردن این دو پدیده مختلف به نتیجه گیریهای عملی مگر بار برای انقلاب ایران کشانده خواهد شد. با توجه به حضور انکارناپذیر حاکمیت سرمایه جهانی در ایران، انقلاب ایران به مانند انقلابات جوامع سرمایه داری غرب با مسئله سلب مالکیت خصوصی و الغا، حاکمیت سرمایه مستقیماً و بلاواسطه روبرو نیست. زیرا این سرمایه بطور کلی و با هویت کلاسیک آن نیست که بر شالوده اقتصادی ایران حاکم است بلکه سرمایه ای وابسته و در مالکیت امپریالیسم جهانی است که در مجاری و شریانهای اقتصادی جامعه روان بوده و به ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران نیز هویتی وابسته به امپریالیسم القا میکند. در این رابطه میتوان از فاکتورهای محکم و بیشمار سخن به میان آورد اما، کافی است که به ترکیب سرمایه های موجود بکار افتاده در بخش صنعتی و بویژه صنایع نظامی ایران و پیوند ننگانگ این بخش با سرمایه جهانی امپریالیسم که در جامه مراکز مالی و بانکی آن مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانکهای مرکزی و بنگاههای صادرات - واردات کشورهای اروپایی

و امریکا ظاهر میشوند ، توجه نمود. کافی است که به کارکرد وپژوه صنایع و کارخانجات ایران نگاهی کرد و نه فقط حضور سرمایه های امپریالیستی در آنها را مشاهده نمود بلکه با مشاهده موضوع کار آنها ، جهت گیری ، مدیریت و نحوه توزیع کالا در یافت که کارکرد بخش اعظم صنایع ایران وابسته به واردات مواد و محصولات اولیه از جهان امپریالیسم است.

بنابراین مبرمترین و فوری ترین مسئله ای که انقلاب ایران در برابر آن قرار گرفته و باید به آن یک پاسخ عملی واقع بینانه بدهد ، قطع سلطه سرمایه جهانی و در هم شکستن راههای نفوذ سلطه امپریالیسم در ایران است. میدانیم در جریان پیشبرد چنین پراتیک انقلابی خواهد بود که هم رژیم ضدانقلابی حاکم از قدرت سیاسی ساقط میگردد و هم در پروسه رشد انقلاب همراه با نابودی حاکمیت سرمایه جهانی و سلب مالکیت امپریالیستی ، مسائل انقلاب سوسیالیستی نظیر سلب مالکیت خصوصی و مبارزه با سرمایه نضج گرفته و در دستور قرار میگیرند. به هر حال مسئله مهم تشخیص صحیح وظائف مرحله ای انقلاب است که فقط با اتکا به یک تحلیل اصولی و واقع بینانه از اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران میسر است. آن عده از جریانهای سیاسی که عینیت سلطه امپریالیسم در ایران را نادیده میگیرند خواه ناخواه در تحلیل نهائی به اتخاذ سیاست های ضدانقلابی کشانده شده و ناخواسته در قلمرو سیاست ، به همکاری با سیاست های امپریالیسم گام می نهند.

آندسته از مسائلی که انقلاب دموکراتیک نوین باید در دستور کار خود قرار بدهد در چارچوب اقتصادی ، سلب مالکیت امپریالیستی از صنایع ، کارخانجات و موسسات تولیدی است که به اشکال مختلف در پیوند با نهادهای امپریالیستی سرمایه گذاری شده و اداره میشوند. تازه پس از پیاده کردن این اقدامات اساسی است که میتوان از مدیریت و کنترل کارگری بوسیله شوراهای کارگری سخنی به میان آورد. هر انقلابی که سلطه امپریالیسم را دست نخورده باقی گذاشته و صرفاً به انجام اقدامات اصلاحی چون برقراری نظارت و کنترل کارگری در مراکز تولیدی اکتفا نماید ، از ابتدا محکوم به شکست است. در شرایطی که سلطه امپریالیسم با ابقا مالکیت امپریالیستی بر اقتصاد هم با قوانین حقوقی آن دفاع میشود و هم نیروی نظامی امپریالیسم پشتوانه ابقا آن در جامعه است ، پیش شرط اجراء موفقیت آمیز سیاست های کارگری در مراکز تولیدی ، درهم شکستن اصلی ترین عامل سلطه امپریالیسم یعنی ارتش و نیروهای نظامی و شبه نظامی وابسته به آن است.



ما میدانیم که امپریالیسم به سادگی به هیچ انقلابی اجازه سلب مالکیت و قطع نفوذ خویش را نداده و یقیناً انقلاب دموکراتیک نوین ایران در راه دستیابی به جامعه‌ای مبرا از نفوذ امپریالیسم راهی بس صعب و طولانی در پیش خواهد داشت. شکی نیست که امپریالیسم با مقاومتی صدچندان انقلاب ضد امپریالیستی را سرکوب میکند و در انجام این امر مهم ترین عامل ابقاء سلطه خویش یعنی ارتش و همه نهادهای سرکوب دیگرش را بکار میگیرد. در اینجا است که تعیین کننده ترین سیاستهای انقلابی به محک آزمایش گذاشته میشود. آیا نیروهای انقلابی میخواهند برای تعیین سرنوشت نهائی انقلاب به همراه توده های انقلابی وارد نبردی سرنوشت ساز با ستون فقرات سلطه امپریالیسم یعنی ارتش، سپاه و نیروی بسیجی اش شده و یکبار برای همیشه تکلیف امپریالیسم را در صحنه بیکار معلوم کنند؟

نابودی قطعی سلطه امپریالیسم و سلب مالکیت امپریالیستی در جامعه بدون برپائی و پیشبرد یک جنگ انقلابی همه جانبه و سراسری علیه آن، محال است. تعیین تکلیف انقلابی سلطه امپریالیسم در ایران با الگوهای شناخته شده گذشته و از مجرای اقدامات آهسته رفرمیستی - پارلمانی امکان پذیر نیست. قطع نفوذ سرمایه جهانی امپریالیسم در ایران یکشنبه و با یک قیام مسلحانه برق آسای سراسری نیز نمیتواند به عمل در آید. تنها در یک پروسه طولانی مبارزه مسلحانه، پروسه‌ای که در آن کلیه خلق های انقلابی و تحت ستم ایوان تحت رهبری پروتاریای پستانز ایران، مسلح شده و سازماندهی سیاسی - نظامی یافته اند و در برابر ارتش ضد خلقی امپریالیسم ارتش انقلابی خود را برپا ساخته اند، امپریالیسم جهانی به تدریج شکست خویش را در برابر نیروی خلق انقلابی پذیرفته و عملاً صحنه مبارزه را ترک خواهد کرد.

بنابراین مبارزه با سلطه سرمایه جهانی و الغا مالکیت امپریالیستی بر اقتصاد ایران متضمن مبارزه‌ای طولانی با تکیه گاه قهری امپریالیسم است. قطع سلطه امپریالیسم یک روند پیچیده اجتماعی - سیاسی است که هر لحظه از آن مملو از حوادث و وقایع تکان دهنده اجتماعی عظیمی است که با هیچ نمونه پیشین و شناخته شده تاریخ انقلاب قابل مقایسه نیست. به همان صورت که امپریالیسم با بسیج همه نیروهای سیاسی - نظامی خود در سطح جهان همواره به مصاف با انقلابات عظیم جوامع دنیا شتافته و کوشیده است نیروی خروشنده و بهمگین آنها را مهار کند و یا از سیر انقلابی شان منحرف ساخته و در نهایت آنها را سرکوب نماید، بدون تردید نقشه‌های بس خوفناک تر و مکارانه تر برای مقابله با انقلاب ضد امپریالیستی ایران تدارک دیده است. باید

دانست، هر گامی که انقلاب در راه سلب مالکیت سرمایه جهانی در کارخانجات، بانکها و موسسات تولیدی برمی‌دارد یا هزاران مخاطره و موانع پیش بینی نشده بورژوازی روبرو خواهد شد که مواجهه با آنها بدون حمایت وسیع و فعال توده های خلق مسلح، بدون پشتیبانی یک ارتش انقلابی که پرولتاریا در رأس آن قرار گرفته، از ابتدا محکوم به شکست است.

اگر تشکیل ارتش خلق یک ضرورت حیاتی در آینده انقلاب ایران و پیش شرط پیروزی بر سلطه امپریالیسم است، چگونه و در کدام پروسه مشخص میتوان به تشکیل آن اقدام نمود؟ آیا ارتش خلق فقط یک ارگان نظامی نامطلومی است که با یک فرمان از بالا، و با تسلیح ساده توده ها و اعضا، و کادرهای عادی سازمان و حزب انقلابی تشکیل میشود و یا اینکه یک ارگان نظامی ارگانیک است که در حقیقت باید در پروسه طبیعی طولانی مبارزه بوجود آمده و رشد کند؟ ارتش خلق، ارگان مسلح توده های کارگران و زحمتکشان ستمدیده ایران است که تشکیل آن در جریان گسترش مبارزات سیاسی - نظامی خلق علیه حاکمیت امپریالیسم میسر میباشد. تنها در پروسه مبارزه سیاسی - نظامی علیه سلطه امپریالیسم است که به مرور نطفه های حقیقی ارگان مسلح خلق بوجود آمده و نیروی قهریه ای که توان مقابله با قهر ضدانقلابی امپریالیسم را داراست، برپا میگردد. در شرایطی که انقلاب در مراحل ابتدائی رشد خود به مبارزه علیه سلطه امپریالیسم ادامه میدهد، جنبه قهری مبارزه عمده شده و خصلت نمای اصلی جنبش ضدامپریالیستی میشود. در این مرحله است که مبارزات سیاسی - نظامی توده های مسلح خلق به رهبری طبقه کارگر نقشی تعیین کننده در سرنوشت انقلاب ایفا کرده و با شکل در ارتش خلق سیر حرکت بعدی انقلاب را نیز مشخص میکنند. اما، به موازات پیشرفت انقلاب و محو سلطه امپریالیسم و نابودی ارتش ضد خلقی آن، به مرور از نقش محوری ارتش خلق در انقلاب کاسته شده و ارگانهای سیاسی و طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان در پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب نقش بزرگ تر و عمده تری برعهده خواهند گرفت. انقلابی که در ابتدا، با رادیکالترین و سرسخت ترین و عامترین شعارها و خواستها آغاز شده بود، با قهرآمیزترین و آشتی ناپذیرترین اقدامات سیاسی - نظامی بر حضور سرمایه جهانی در ایران خاتمه داده و در این پروسه بر عامل سیادت و ابقا، آن یعنی ارتش ضد خلقی پیروز میشود.

از طرف دیگر در پروسه طولانی مبارزات سیاسی - نظامی توده های خلق با امپریالیسم، مسئله تشکیل حزب واقعی و پیشتاز پرولتاریا نیز در دستور قرار میگیرد. زیرا هم تجارب طولانی مبارزات

طبقه کارگر و هم کوششهای نیروهای سیاسی برای رهبری و سازماندهی این مبارزات همه بالاتفاق ثابت میکنند که تشکیل حزب کمونیست انقلابی با کاربرد شیوه ها و اسلوبهای انگولی پیشین که حقیقتاً کارگران پیشتاز پرولتاریا را در خود سازماندهی کرده باشد، در شرایط سلطه قهرآمیز و وحشیانه امپریالیسم در ایران امری محال است. احزابی که تا بحال در این مسیر با کوشش برخی از نیروهای سیاسی بوجود آمده اند، احزابی نظیر "حزب توده ایران"، "حزب رنجبران ایران"، و "حزب کمونیست کارگری ایران" اینها درست به دلیل عدم پیوند تنگاتنگ شان با جنبش کارگری و عدم درک شرایط تحت سلطگی ایران، در عالی ترین شکل وجودی شان تنها تجسم کاریکاتورهای از احزاب واقعی و پیشتاز پرولتاریا بوده اند. این احزاب با بدلیل جدائی غم انگیز رهبری شان از جنبش کارگری و با بخاطر پیوسته دفتری پدایش شان که هیچگونه رابطه ای با جنبش های زنده کارگری نداشته اند، و با بدلیل اندیشه های رفرمیستی حاکم بر آنها همگی بدیلهای واقعی شکست جنبش کمونیستی ایران در تشکیل حزب کارگری میباشدند.

اما، تشکیل یک حزب کمونیست انقلابی و پیشتاز جدا از جنبش کارگری و خارج از روند مبارزات ضدامپریالیستی کارگران و زحمتکشان جامعه، امری غیرممکن است. حزب کمونیست یا خصائل کارگری، رادیکالیسم و انقلابی گری محصول ذهنیت روشنفکرانه و مستقل از جنبش انقلابی توده ها نیست. حزب کمونیست دستاورد دخالت فعالانه، همه جانبه و بدون تعطیل انقلابیون کمونیست در مبارزات ضدامپریالیستی کارگران و زحمتکشان است. حزب کمونیست محصول سازمانی دخالت گریهای مشترک این انقلابیون به همراه خلق ستمدیده در راه تصرف قدرت سیاسی، سرنگونی سلطه امپریالیسم و محو سرمایه جهانی از صفحه روزگار ایران است. بنابراین حزب کمونیستی که واقعا در عمل قادر به رهبری مبارزات ضدامپریالیستی توده های کارگر باشد، باید در جریان همین مبارزات توفنده و سهمناک توده ها علیه امپریالیسم نیز متولد شده و رشد کند.

و اگر مبارزه ضدامپریالیستی در جامعه ما، نمیتواند فقط یک مبارزه سیاسی صرف باشد، اگر مبارزه ضدامپریالیستی نمیتواند یک مبارزه صرف پارلمانی، اصلاح طلبانه و مماشات گرانه باشد، اگر مبارزه ضدامپریالیستی در ایران ناگزیر یک مبارزه طولانی قهرآمیز سیاسی - نظامی است خیلی روشن است که حزب کمونیست پرولتاریا هم در بطن اعتلا، و توسعه همین مبارزات

سیاسی - نظامی بوجود آمده و در همین پروسه قهرآمیز مبارزه هم هست که پرولتاریا قادر است هژمونی طبقاتی خویش را بر جنبش ضدامپریالیستی توده ها اعمال کند. به همان گونه که پراتیک مسلحانه سیاسی - نظامی پیشرو در جریان انقلاب ضدامپریالیستی توده ها باید و میتواند ارتش انقلابی خلق را به مثابه ارگان مسلح کارگران و زحمتکشان بر پا کند، همین پراتیک وسیع اجتماعی قادر است زمینه اصلی و واقعی نضج گیری صف مستقل پرولتاریا شده و موحد و موثر حزب کمونیست کارگران پیشرو و انقلابی بشود. حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر، اگر میخواهد در نقش ارگان رهبری مبارزات طبقاتی پرولتاریا در جامعه نقش ایفا نماید پس باید در جریان گسترش جنگ توده ای طولانی علیه سلطه امپریالیسم و سلطه سرمایه جهانی زاده شده و در بستر همین مبارزات و تداوم آن تا مرحله سلب مالکیت خصوصی و الغاء سلطه سرمایه بطور کلی، تکامل پیدا کند.

در عین حال انقلاب در بطن خود به انقلاب دچار میشود، انقلاب قهرآمیز ضدامپریالیستی خلق به همراه نابود کردن ارتش امپریالیستی و گسترش نیروی واحد و مسلح سراسری خلق، به نحوی عینی بر صفوف طبقاتی جامعه اثر گذاشته، تجزیه طبقاتی را تسریع مینماید، مسئله ارضی را یکبار برای همیشه حل میکند، به مسئله حقوق ملیت ها و محو انواع ستم ملی بر آنها پاسخی انقلابی میدهد، زنان را از قید جامعه مردسالاری و استعمار مضاعف رها میسازد، و خلاصه با انجام یک رشته اقدامات انقلابی در سطح اجتماعی - اقتصادی، همزمان خصائل انقلاب سوسیالیستی را در خود می پروراند. همراه با کسب پیروزیها و فتوحات بیشتر در عرصه مبارزه ضدامپریالیستی و همراه با عقب نشینی وسیعتر سرمایه جهانی از جامعه، هر روزه عناصر بیشتری از مسائل انقلاب سوسیالیستی برای پشاهنگ خلق مطرح شده و برجسته تر میگردند. با همان سرعتی که انقلاب با اقدامات ضد امپریالیستی خود تدریجاً سلطه سرمایه امپریالیستی را از عرصه های زندگی جامعه زایل کرده و دشواریهای مربوط به نابودی مالکیت امپریالیستی را پاسخ میگوید، به همان طریق مبرمیت حل مسائل مربوط به سلطه سرمایه به طور کلی و سلب مالکیت سرمایه دارانه را نیز عمده تر و مشخص تر مینماید. در این پروسه طولانی است که انقلاب دموکراتیک نوین توده ها هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی دچار انقلاب میگردد. با قطع بقابای سلطه امپریالیسم و فرار سرمایه جهانی از جامعه، بورژوازی وابسته پایگاه های اقتصادی و سیاسی خود را از کف میدهد و زمینه رشد طبیعی عناصر انقلاب سوسیالیستی در

جامعه بیش از پیش تقویت میگردد. روند درازمدت مبارزه برای محو قطعی سلطه امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیری بر صفوف طبقاتی جامعه تأثیرات عینی گذاشته از لحاظ اقتصادی اقتدار تحناتی و میانی خرده بورژوازی شهر و روستا را به صفوف پرولتاریا میراند. و از لحاظ سیاسی بر خصلت رادیکالیسم انقلاب افزوده و عناصر سوسیالیستی آنرا تقویت میکند. تجزیه طبقاتی جامعه محصول ناگزیر پیرویه مذکور است که در انتها منجر به تبدیل هژمونی پرولتاریا در قدرت سیاسی به دیکتاتوری پرولتاریا میشود.

در عین حال روشن است که دیوار چین بین مراحل انقلاب ایران فاصله نمی اندازد بلکه به همان صورت که همه انقلابات پیشین تاریخ نشان میدهند، هیچ انقلاب سوسیالیستی پیروزمندی بدون یک رشته انقلابات پیاپی مرحله ای که به شکلی ارگانیک با هم در پیوند هستند، به سرانجام نرسیده است. به همین ترتیب دستاوردهای محدود انقلاب دموکراتیک نوین ایران تنها در صورتی تحکیم یافته و پیروزی اش بر امپریالیسم قطعی میشود که انقلاب بدون وقفه و مداوم به حرکت خود ادامه دهد. روشن است که اگر مبارزه با سلب مالکیت امپریالیستی در همین نقطه متوقف شود و به سلب مالکیت خصوصی بورژوازی نگراید، انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین ایران ناکام مانده و شکست خواهد خورد. زیرا ابقا، و پابرجائی هر گونه مالکیت بورژوازی در ایران خواه ناخواه موجب بازگشت سلطه امپریالیسم و سرمایه جهانی شده و این مساوی پامال شدن اساسی ترین دستاوردهای انقلاب دموکراتیک ایران است. پس پیروزی حتمی انقلاب دموکراتیک ایران در گرو پیشرفت سوسیالیستی انقلاب و قطع سلطه هر گونه سرمایه و مالکیت خصوصی از جامعه است. از همین واقعیت عینی است که میتوان نتیجه گرفت که انقلاب عاجل ایران علیرغم اینکه نمیتواند یک انقلاب سوسیالیستی باشد، به صورتی عینی حاوی عناصری از مبارزه با سرمایه بطور کلی نیز هست. این عناصر در آغاز انقلاب دموکراتیک نوین در پشت صحنه مبارزه در حال آماده باش هستند و به محض پیشرفت تدریجی و تکاملی انقلاب به مرور عمده تر شده و با قطع کامل و نهائی سلطه امپریالیسم نقشی محوری بر دوش میگیرند.

و اما، سوسیالیسم هیچگاه خواهان خونریزی و قهر نیست و از اینرو در هر دگرگونی بنیادی جامعه در درجه نخست خواهان تحقق آن به طرق مسالمت آمیز است. اما، میدانیم که عینیت گریز ناپذیر قهر ضدانقلابی، قهر انقلابی را به نیروهای بانده و کمونیست جامعه تحمیل میکند.

در عین حال در مرحله ای که پرولتاریا قدرت سیاسی را تسخیر کرده است و بر مناصب قدرت سیاسی - نظامی تکیه زده است و از نیروی دفاعی با عظمت توده های کارگران بهره مند است ، پیشبرد مسالمت آمیز انقلاب برجسته شده و اولویت پیدا میکند. ساختمان سوسیالیسم در چنین شرایطی عین آرزو و خواست هر نیروی انقلابی و پرولتاری است که در یک روند مسالمت آمیز پیشرفت کند.

پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین ایران به مفهوم هزیمت و رفع حضور سرمایه های جهانی ، قطع سلطه امپریالیسم ، درهم کوبیدن ارتش امپریالیستی و نیروهای شبه نظامی آن ، تسخیر قدرت سیاسی بوسیله زحمتکشان و به رهبری طبقه کارگر و اعلام و استقرار دیکتاتوری کارگران و زحمتکشان است. این دستاوردهای است که بطور قطع در پروسه ای طولانی و سخت به جنگ میآید و همانگونه که انقلاب به پیشروی ادامه میدهد هر دستاوردی را یکی بعد از دیگری مسجل میسازد. اما ، پروسه طولانی انقلاب ضدامپریالیستی و روند تدریجی کسب دستاوردها و محصل آن ، به هر صورت چشم انداز روشن و معلومی دارد که تحت عنوان انقلاب بورژوا دموکراتیک تراز نوین شناخته میشود.

### مضمون انقلاب ضدامپریالیستی ایران

تحلیل از مقوله مرحله انقلاب و تشخیص خصلت و جهت گیری آن در اصل به منظور ترسیم چشم انداز مسیر انقلاب و تعیین تاکتیکها و سیاست های انقلابی از طرف مارکسیست لنینیست ها مورد توجه قرار میگردد. به عبارت روشن تر تبیین مرحله انقلاب مستقیماً در خدمت تشریح پروسه طولانی مبارزه طبقاتی و پیش بینی موانع عینی تکامل انقلاب و در نتیجه اتخاذ سیاست ها و تدابیر صحیح برای رفع موانع مذکور است. ما با تحلیل از مقوله مرحله انقلاب اساساً و متقدماتاً میخواهیم سنوالات و معضلات مربوط به انکشاف و تکوین مبارزه طبقاتی در جامعه را تشخیص داده و برای حل آن پاسخی مبتنی بر قوانین عینی جامعه بدست آوریم . بدین جهت نباید اشتباهاً چنین تحلیلی را به عنوان توضیح قانونمندی های تکامل اقتصادی جامعه در روند مبارزه طبقاتی مورد بحث قرار داد ، اینگونه برخورد به نقش تنوریک تشریح مرحله انقلاب نتایج خطا

آمیزی را بدست می‌دهد. برعکس ما تحلیل از اقتصادیات جامعه را از آنرو همچون زمینه اصلی تبیین تئوریک مرحله انقلاب برمیگزینیم که می‌خواهیم با تشخیص عینی ترین قوانین ذاتی جامعه ، چگونگی روندهای اصلی تکوین مبارزه طبقاتی و نتایج سیاسی آن را کشف نموده و در تعیین سیاست ها و تاکتیک های مبارزاتی مورد استفاده قرار بدهیم.

رشته اصلی در این بحث مسئله تشخیص وضعیت مناسبات تولیدی و نحوه رشد نیروهای مولده جامعه نیست گر چه درک از آن مسئله با اهمیت و لازمی است اما به هیچ وجه تشخیص سطح تکامل نیروهای تولیدی و اندازه پیشرفت و یا عقب ماندگی مناسبات تولیدی جامعه نسبت به آن ، در رابطه با مسئله مرحله انقلاب مقوله اصلی و اساسی نیست. در نتیجه در چارچوب مبحث مرحله انقلاب طرح هر گونه بحثی از زاویه چگونگی رشد نیروهای مولده و یا جایگاه مثلا بورژوازی ملی و غیره در مدار طبقاتی جامعه و نظائر آن ، اساساً بحث مرحله انقلاب را به کجراه کشانده و اهداف ایدئولوژیک مورد نظر ما را در رابطه با طرح آن ، مخدوش میکند.

از نقطه نظر دیدگاه مارکسیستی همواره بدین گونه بوده است که پاسخ به مسئله مرحله انقلاب از زاویه درک دیالکتیک مبارزه طبقاتی در جامعه و قانونمندی انکشاف و تکامل آن به مورد بحث و نقد گذاشته شده است. خیلی روشن است که در این دیدگاه مرحله انقلاب یک مقوله متعلق به حوزه سیاست و در خدمت روشن کردن اهداف سیاسی انقلاب است و نه مقوله ای که باید معضلات اقتصادی را برایمان حل کرده و جوابهای روشنی در این حوزه بما بدهد. نمونه بسیار واضح آن تئوری مبارزه مسلحانه و مطالعه دقیق تر " مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک " میباشد . اگر نخواهیم مبسوطاً وارد محتوی این تئوری بشویم و فقط نگاهی سریع به نحوه فصل بندی آن بیندازیم ملاحظه میکنیم که روش تقسیم مباحث در فصول این اثر ، و وزنه ای که در توضیح مسائل مربوط به سیاست داده شده است بیش از هر چیز مبین همین ادعای ما است. رفیق مسعود موضوع مرحله انقلاب را با رجوع به اثبات عمده گی تضاد خلق با امپریالیسم و در نتیجه حضور جنبش های توده ای در شهر و روستا پاسخ میدهد. در ادامه مشاهده میکنیم که وی اثبات مرحله انقلاب در ایران را در بیش از دوسوم از اثرش به عنوان زمینه اصلی تحلیل از شیوه مبارزه و نحوه بسیج و سازماندهی طبقه کارگر و توده های تحت ستم به خدمت میگیرد. در اینجا بر خلاف دعاوی کذب برخی از خرده گیران به هیچ وجه مسئله از زاویه نیازهای واقعی رشد نیروهای مولده جامعه مطرح نمیشود و یا جایگاه و نقش "بورژوازی

ملی" برجسته نمیشود، بلکه هر چه هست و هر آنچه که در بخش اعظم این کتاب بعد از اثبات مرحله انقلاب ایران عنوان میگردد همه در خدمت سیاست و راه‌های عملی انقلابی در جهت گشودن مبارزه طبقاتی توده‌های زحمتکش است. تلاش ما اینست که همین شیوه برخورد دیالکتیکی به مسئله مرحله انقلاب را بکار گرفته و از همین زاویه به آن برخورد کنیم.

در تشخیص خصلت و مضمون انقلاب ایران، به دو صورت میتوان عمل نمود. مطالعه آماری جمعیت طبقاتی ایران و مشاهده و تحلیل از رابطه عینی طبقات با مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم در جامعه ایران و یا تحلیل از وضعیت شکل‌گیری و تکامل مبارزه طبقاتی و درک از آرایش و موضع‌گیری نیروهای مختلف اجتماعی در جنبش‌های سیاسی در جامعه. میدانیم که در تحلیل نه‌ای هر دوی این دو وضعیت و راه‌ها متأثر از مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه بوده و قانونمندی تکامل آنها در پرتو همین مناسبات متعین میگردد. ما در این مختصر راه دوم را برمیگزینیم و در فرصتهای بعدی این مقوله را از زاویه تحلیل آماری از وضعیت طبقات و نقش آنها در اقتصادیات جامعه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اشکال پیدایی مبارزات طبقاتی توده‌ها، شعارها و خواست‌ها و نیز مضمون سیاسی این مبارزات بدون شک تحت تأثیر مناسبات عینی حاکم در جامعه قرار داشته و با توجه به همین شرایط پدیدار میگردد. به عبارت دیگر از آنجا که عمده‌ترین مناسبات عینی حاکم بر جامعه بر اساس سلطه امپریالیسم تعیین میگردد، اشکال اعتراضی و دگرگون‌خواهانه مبارزات توده‌ها علیه این مناسبات، ناگزیر علیه سلطه امپریالیسم به مادیت در می‌آید. بنابراین سلطه امپریالیسم و سرمایه‌ جهانی در ایران نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و انکشاف و تکامل مبارزات طبقاتی توده‌ها در جامعه داشته و خصال و جهت‌گیری آنها را تعیین میکند. و از آنجا که تداوم و پایداری سلطه امپریالیسم لزوماً دستگاه سیاسی حاکم بر جامعه را تبدیل به دیکتاتوری المارکسیخته و حاکمیت استبداد عربان و قهرآمیز میگرداند، جنبشها و اعتراضات ضد امپریالیستی هم، خصلتی توده‌ای، آزادیخواهانه به خود گرفته و در جهت مطالبات دموکراتیک بوقوع می‌پیوندد.

چیرگی سرمایه جهانی امپریالیسم بر مناسبات اقتصادی - اجتماعی ایران تضاد کار و سرمایه را تحت الشعاع خود قرار داده و حل هر گونه تحول انقلابی را وابسته به گشودن گره گاه تضادخلق با سلطه سرمایه جهانی امپریالیسم نموده است. به این جهت در چنین شرایطی



نمی‌تواند جنبش‌های کارگری، مستقل از شرایط عینی حاصل از سلطه امپریالیسم پدیدار شده، رشد نموده و ثمره‌ای بدهد. بلکه همواره اینطور بوده و مادام که سلطه امپریالیسم در جامعه یا بر جاست اینطور نیز خواهد بود که مبارزات طبقه کارگر ایران در پرتو یک جنبش توده‌ای - دموکراتیک قابلیت بروز و تکامل خواهند یافت. در اینجا سخن از انکشاف جنبش مستقل کارگری و امکان تکامل آن خارج از مدار مبارزات سایر اقشار و طبقات تحت سلطه امپریالیسم، سخنی دور از واقعیات عینی ۷۰ ساله اخیر و کوراندیشانه است. ولی اینهم به معنای تبعیت این جنبش‌ها از شعارها و خواست‌های طبقات غیرپرولتری نیست، بلکه مسئله اصلی در این مرحله از رشد انقلاب اینست که جنبش کارگری ایران در شرایط وجود سیطره سرمایه جهانی در جامعه، نمی‌تواند خصلت سوسیالیستی خود را عمده نموده، بر خواست‌های دموکراتیک جنبش توده‌ای چشم ببندد و خواهان الفاء، حاکمیت سرمایه بطور کلی بشود. در این مرحله از انقلاب، خصلت سوسیالیستی جنبش کارگری ضمن حضورش هنوز عمده و برجسته نبوده و باید تا هنگام حل موانع دموکراتیک انقلاب در حالت آماده باش بماند. به عبارت دیگر پروتاریا باید ابتدا، مانع سلطه امپریالیسم و نفوذ سرمایه جهانی در ایران را بردارد، به نیازها و مطالبات دموکراتیک و آزادی خواهانه کلیه نیروهای و طبقات انقلابی جامعه پاسخی قطعی بدهد، دیکتاتوری امپریالیستی را از صحنه سیاست محو نماید و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را ابقا کند، آنگاه و تازه آنگاه است که خصلت سوسیالیستی جنبش کارگری عمده شده و مسئله مبارزه با سرمایه و الفاء، مالکیت خصوصی برجسته میگردد.

باید در نظر داشت که واقعیت سلطه سرمایه جهانی در جامعه ایران در زنجیره روند تکاملی انقلاب حلقه‌ای اضافی وارد نموده است. نیروهای انقلابی و طبقه کارگر ایران نمیتوانند بدون از هم گسیختن حلقه مذکور و برداشتن موانعی که سلطه امپریالیسم در تکوین جنبش انقلابی توده‌ها بوجود آورده است، به مرحله سوسیالیستی انقلاب گام بگذارند. در عین حال سلطه سرمایه جهانی دامنه استثمار و برده‌سازی توده‌ها را در جامعه تشدید نموده و به همه جا گسترش داده است و علاوه بر کارگران اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهر و روستا را به عنوان ارتش کار و استثمار خویش همواره مورد بهره‌کشی قرار میدهد. در نتیجه در جنبش انقلابی جامعه ما علیه نظام حاکم، در کنار طبقه کارگر اقشار وسیع مزبور نیز قرار میگیرند که همانا متحدین طبیعی پروتاریا در مبارزه ضد امپریالیستی میباشند. انقلاب ضد امپریالیستی با توده

ای ترین و عام ترین شعارها و خواسته‌های انقلابی آغاز میشود و مادام که سلطه امپریالیسم و سرمایه جهانی پابرجا است طبقه کارگر باید به منظور جذب رادیکال ترین بخش های خرده بورژوازی شهر و روستا به صحنه مبارزه ضد امپریالیستی، کاربرد سیاست طبقاتی مستقل خود را در جنبش مذکور موقتاً به تعویق بیندازد.

از طرف دیگر، به تأخیر افتادن طرح شعارها، خواست ها و برنامه مستقل طبقاتی پرولتاریا در شرایط حاکمیت سرمایه جهانی و در انقلاب قریب الوقوع ایران به معنی ثانوی شدن نقش طبقه کارگر در رهبری جنبش ضد امپریالیستی بوده ها نیست. برعکس، درست به این علت که انقلاب علیه سلطه سرمایه جهانی بطور قطعی به دلیل چارچوب تنگ عملکرد آن نمیتواند سلطه سرمایه بطور کلی را به مخاطره بیندازد و صرفاً محدود به الغاء مالکیت امپریالیستی میگردد، تنها هژمونی پرولتاریا بر مبارزات ضد امپریالیستی بوده ها است که میتواند تضمین کننده تداوم انقلاب دموکراتیک نوین و گام نهادن به مرحله خلع سلطه سرمایه بطور کلی، یعنی انقلاب سوسیالیستی باشد. پس لازمه پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین و تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی در جامعه ما از همان آغاز، تأمین رهبری پرولتری بر جنبش های ضد امپریالیستی، ابقاء دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و زحمتکشان و سپس تأمین دیکتاتوری پرولتاریا میباشد. اما، پرولتاریا در آغاز و تا هنگام براندازی کامل حاکمیت سرمایه جهانی ناگزیر است که از نیروی انقلابی طبقات و اقشاری که علیه سلطه امپریالیسم صف آرائی کرده اند به منظور هموار نمودن و برداشتن موانع اولیه در راه وصول به سوسیالیسم، سود جسته مبارزات خود را با جنبش های توده ها بیامیزد و در راه اهداف ضد امپریالیستی و دموکراتیک طبقه خود و سایر طبقات انقلابی گامهای مؤثر و جدی بردارد. تگاهی به وضعیت جنبش های اخیر و گذشته کارگران ایران همه در تأیید همین موضوع گواهی میدهند که چگونه عمده گی تضاد خلق با امپریالیسم در شرایط حاضر به جنبش های کارگری جامعه مان رنگی توده ای و دموکراتیک زده و آنها را از لحاظ شکل و مضمون، بجای یک جنبش مستقل طبقاتی صرف پرولتری، تبدیل به یک حرکت خلقی و توده ای نموده است

طبقه کارگر در عین حفظ استقلال طبقاتی و تأکید بر عدم اختلاط صفوف طبقاتی یعنی حفظ صف مستقل خویش، در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک طبقات مورد ستم امپریالیسم شرکت میجوید تا رهبری این مبارزات را بر عهده گرفته و نشان پرولتری خویش را بر آنها وارد

نماید. انقلاب ضدامپریالیستی در اصل یک انقلاب بورژوادموکراتیک تراز نوین است که در آن کلیه طبقات و اقشاری که رشد و تکامل خود را در تضاد با سلطه امپریالیسم و حاکمیت دیکتاتوری وابسته به آن می بینند، شرکت جسته و جزو نیروهای محرکه و انقلابی آن محسوب میشوند. اما، این انقلاب متعلق به دوره ای از رشد سرمایه داری است که در آن بورژوازی به اردوی ارتجاع و ضدانقلاب پیوسته و طبعاً نمیتواند به مانند انقلابات کلاسیک بورژوا دموکراتیک نقش رهبری آنرا بر عهده بگیرد بلکه در اینجا پروتاریا به عنوان انقلابی ترین طبقه جامعه قادر است لکوموتیو انقلاب بورژوا دموکراتیک تراز نوین را که خرده بورژوازی شهر و روستا نیز در آن شرکت میجویند، به حرکت در آورد. مشاهده نزدیک تر جنبش های چند دهه اخیر در ایران و بویژه مبارزات توده ها در چند ساله قیام ۲۲ بهمن ۵۷، همگی نشاندهنده این واقعیت است که علاوه بر طبقه کارگر دهقانان و خرده بورژوازی شهری و روستایی از پتانسیل نیرومندی در مبارزات ضدامپریالیستی و در حوزه مسائل دموکراتیک برخوردارند که پشت کردن به خواسته های آنها و نادیده گرفتن این نیروی بالقوه توده ای انفجار آمیز ضد امپریالیستی ناگزیر عواقب ناگواری را برای انقلاب بیار خواهد آورد.

در این میان گرایش انقلابی دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روستا به مبارزه علیه سلطه امپریالیسم، گرایشی محدود و موقتی است که همراه با تشدید مبارزه طبقاتی تجزیه و تحلیل رفته و موجب حدت یافتن و لدقیق صفوف طبقاتی میگردد. هر قدر پروتاریا در اعمال هرژمونی خویش بر جنبش توده ای ضدامپریالیستی کامیاب تر باشد، این جنبش خصلتی رادیکال تر بخود گرفته و به اهداف خویش که الغا مالکیت امپریالیستی است نزدیک تر میگردد. به موازات رشد رادیکالیسم جنبش ضدامپریالیستی، تجزیه طبقاتی سرعت بیشتری گرفته و اقشار و گروههای که توان تداوم مبارزه را در ادامه ندارند از صفوف متحدین پروتاریا جدا شده و به نیروهای ضدانقلابی میپیوندند.

وظیفه طبقاتی پروتاریا در این رابطه مبارزه با ناپیگیری و تزلزلات خرده بورژوازی در جنبش ضدامپریالیستی و همزمان تقویت و پشتیبانی از تمایلات رادیکال اقشار تحتانی خرده بورژوازی میباشد. اصل اساسی در روند انقلاب ضدامپریالیستی این است که طبقه کارگر نمیتواند بدون جذب گرایشات ضدامپریالیستی اقشار خرده بورژوازی جامعه به درون بستر انقلاب و هدایت و رهبری آنها، سکان انقلاب را به منزلگاه پیروزی برساند. بنابراین شرط لازم قطع سلطه امپریالیسم

از ایران سازماندهی و رهبری مبارزات ضدامپریالیستی خردبورژوازی شهر و روستا به دست طبقه کارگر است. و شرط کافی یک انقلاب پیروزمند ضدامپریالیستی همانا تأمین هژمونی پروتاریای انقلابی بر روند مبارزه طبقاتی جامعه میباشد.

بطور خلاصه: طبقه کارگر ایران انقلابی ترین نیروی طبقاتی جامعه را تشکیل میدهد. و فقط این طبقه قادر است با بدست گرفتن رهبری مبارزات ضدامپریالیستی توده های تحت استثمار، سکان انقلاب را به مقصد اصلی اش برساند. اما به خاطر عمده بودن تضاد خلق با امپریالیسم در شرایط تحت سلطگی، انقلاب ایران خصلتی توده ای داشته و علاوه بر کارگران، اقشار ترحمانی و میانی خرده بورژوازی شهری و روستایی نیز در صفوف نیروهای عمده انقلاب ضدامپریالیستی قرار میگیرند. در نتیجه، دهقانان (پروتاریا و نیمه پروتاریای روستایی، دهقانان تهیدست و خرده مالکین روستا)، و خرده بورژوازی شهری نیروی مسلم، بالفعل و موثر انقلاب ضدامپریالیستی ایران به رهبری طبقه کارگر هستند و پشاهنگ پروتاریا اگر خواهان قطع سلطه امپریالیسم است باید از قوای ذخیره جنبش های دهقانی بهره گیری کند. جنبش های دهقانی وسیعی که همواره در ۵۰ ساله اخیر در روستاهای ایران رخ داده اند، به دلیل معضل حل نشده مسئله ارضی، ماهیتاً جنبش هائی ضد سرمایه داری بوروکراتیک دولتی، و ضد امپریالیستی بوده اند. بنابراین یکی از معضلاتی که انقلاب ضدامپریالیستی با قطع سلطه امپریالیسم و نیز الفنا، حاکمیت سرمایه مالی بوروکراتیک در روستاهای ایران باید به آن پاسخ بگوید، مسئله ارضی یعنی زمین زرعی است. مسلماً حل این مسئله هم با توجه به پروسه پیچیده و طولانی انقلاب دموکراتیک نوین نمیتواند در زیر یک فرمان از بالا یکباره به اجرا در آید بلکه روند تکاملی انقلاب به موازات توسعه خود و موفقیت هائی که در آزادسازی مناطق کسب میکند، عملاً قادر خواهد شد که با مصادره زمین های وابسته به دولت امپریالیستی و بورژوازی وابسته و تقسیم اراضی آنها تحت نظارت و کنترل شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان به مرور به این معضل خانم داده و آنرا به شیوه ای انقلابی حل کند. بنابراین مسئله ارضی نه با شعار و نه با فرمان، بلکه در جریان پیشبرد جنگ انقلابی خلق علیه امپریالیسم در پروسه ای تدریجی و طولانی پاسخ داده خواهد شد.

خرده بورژوازی شهری نیز از اقشار چندی تشکیل شده است که نقش آنها در انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین غیرقابل چشم پوشی است. در این رابطه بویژه اقشار تهیدست و میانی خرده

بورژوازی که گروه وسیعی از نیمه کارگران و کارمندان دون پایه و میانه دولتی و کشوری را تشکیل میدهند و همواره در تأمین معاش زندگی شان در مضیقه و فشار هستند، اینها نیز بخاطر تضاد عمده ای که با دستگاه بوروکراتیک دولتی و استثمار بورژوازی بزرگ و وابسته به امپریالیسم در عرصه های اقتصادی - سیاسی و فرهنگی دارند از نیروهای موثر انقلاب ضدامپریالیستی ایران محسوب میگردند و باید توسط پروتاریای پشاهنگ بسیج شده و در ارگانهای توده ای نظیر ارتش خلق سازماندهی شوند.

مشاهده تجارب تاریخی همه به اتفاق نشان میدهند چگونه امپریالیسم کوشیده است با بسیج تمام نیرو و نفوذ اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی خود انقلابات پیروزمند ضدامپریالیستی را وادار به کرنش و عقب نشینی کند و جوامعی که سلطه اش را نابود ساخته اند تحت انواع محاصرات اقتصادی و نظامی از درون از پا درآورد. این سیاست انتقام جویانه امپریالیسم در انقلاب دمکراتیک نوین ایران بی شک بکار برده میشود و نیروهای انقلابی باید از هم اکنون سیاستها و تدابیر پیش بینی شده ای برای مقابله با آن داشته باشند. از این زاویه نقش لایه خرده بورژوازی مرفه شهری نیز که بیشتر مشاغل تخصصی، فنی و علمی و کارشناسانه گوناگونی را در بخش دولتی و خصوصی کشور پر کرده اند، در شرایطی که امپریالیسم در زیر تهاجمات سهمگین انقلاب به عقب نشینی کشانده شده است، و جامعه را در محاصره اقتصادی قرار میدهد، اهمیت پیدا میکند.

ماحصل سیاسی انقلاب، یعنی شکل حاکمیت سیاسی بلاواسطه پس از انقلاب، دیکتاتوری کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر است. به سخن دیگر، دستاورد سیاسی انقلابی که بلاواسطه و بلافصل در برابر ما قرار دارد نمیتواند دیکتاتوری پروتاریا باشد. بلکه فقط دیکتاتوری مشترک کلیه زحمتکشان جامعه به رهبری پروتاریا آن شکل حاکمیتی است که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم حاکم کنونی و قطع نفوذ امپریالیسم مستقر میگردد.

( تیرماه ۷۸ )

## آذربایجان بسوی خودکفائی یا وابستگی اقتصادی؟

(۱)

پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، سرزمین های جنوبی آن در کناره دریای خزر با اعلام استقلال و موجودیت سیاسی تازه، جغرافیای سیاسی نوینی را در آسیای میانه رقم زدند. حیات اجتماعی - اقتصادی تازه این کشورها در صفحه جغرافیائی جهان از این لحاظ اهمیت پیدا کرده است که با داشتن منابع نفت و گاز عظیمی که در آبهای مجاور خود دارند، میتوانند تمامی معادلات سیاسی گذشته ای را که پیش از این امپریالیستها با محاسبه آنها، نفوذ و سلطه خود را در این بخش از جهان تنظیم مینمودند، دگرگون نمایند. رفت و آمدهای دیپلماتیک دوجانبه بین دولتمندان امریکا و کشورهای مزبور که فشرده و منظم صورت گرفته و میگیرد و اظهارنظرات سیاسی و خوش بینانه ای که به گوش میخورد کم و بیش مبین این امر است که سرمایه داری جهانی نه فقط در مسیر دگرگونی محاسبات گذشته خویش از این منطقه، کام بر میدارد بلکه عملاً نقشه و برنامه استراتژیک ویژه ای را به منظور تشکیل ساختار جدید اقتصادی این جوامع از مجرای سرمایه گذاریهای طویل المدت و بهره برداری و استخراج منابع انرژی آنها، پیاده کرده است.

### گسترش نفوذ امپریالیسم در لوای اصلاحات اقتصادی

امپریالیسم جهانی در زیر عنوان رفرمیزه کردن جوامع آسیای مرکزی به منظور ایجاد "خودکفانی اقتصادی" آنها، در اصل از مجرای نهادهای مختلف اقتصادی و سیاسی خویش همچون اتحادیه اروپا (EU)، بانک جهانی (The World Bank)، صندوق بین المللی پول (IMF) و شرکت بین المللی مالی IFC - (\*) پروسه تبدیل این کشورها را به زوائد وابسته به سیستم جهانی سرمایه داری و بالطبع تعمیق سلطه همه جانبه خویش در جوامع مزبور فراهم میکند. جهت گیری اصلی در برنامه های اصلاحی امپریالیسم که به این کشورها تزریق میگردد در نهایت امر به سمت آماده نمودن ساختار اقتصادی آنان در جذب در اتحادیه اروپا و عضویت در پیمان نظامی ناتو هدف گیری شده است. در نتیجه ما میتوانیم دو رشته اصلی را در برنامه

(\*) The International Finance Corporation - نهاد وابسته به بانک جهانی و یکی از اعضا. گروه آن است که انحصاراً به منظور ارتباط با بخش خصوصی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بوجود آمده است. در حالیکه بانک جهانی سرمایه و خدمات در اختیار دولت های کشورها میگذارد و وظیفه فروش سرمایه، سرمایه گذاری، تهیه ابزار و خدمات در بخش خصوصی کشورها را بر عهده شرکت مالی بین المللی گذارده است. یکی از وظایف مهم این نهاد فراهم ساختن شرایط لازمه برای تشویق سرمایه داخلی و خارجی به سرمایه گذاری و پس انداز در کشورهای وابسته است. شرکت مزبور تنها در آن پروژدهائی اقدام به سرمایه گذاری میکند که تأمین آنها بویژه نقش گرداننده کان بازار سرمایه را تقویت نماید. IFC با نمایش اینکه سرمایه گذاری در کشورهای وابسته سود آفرین است، نقشی تسریع کننده، بسیجی و هماهنگ کننده در سرمایه گذاری خصوصی در کشورهای وابسته دارد. از هنگام تشکیل آن در سال ۱۹۵۶، تا کنون بیش از ۲۱،۲ میلیارد دلار به حساب خویش در کشورهای وابسته جهان سرمایه گذاری کرده است، ترتیب دادن ۱۵ میلیارد دلار در syndications و تقبل تشکیل ۱۸۵۲ کمپانی در ۱۲۹ کشور در حال توسعه را انجام داده است.

های مزبور که در یکدیگر تنیده شده اند مشاهده کنیم که بطور عمده در دو بخش مالی و نظامی به عرصه عمل در می‌آیند.

بررسی مکانیسم صدور سرمایه مالی امپریالیستی و مشتقات گوناگون آن به جوامع آسیای مرکزی که در طی ۸ ساله گذشته سرازیر شده است، نشان میدهد که ایجاد نظام بانکی منطبق بر سیستم امپریالیستی در جوامع مذکور و به حرکت در آوردن پول و سرمایه در آن، نقش تعیین کننده‌ای را در پروسه "خلق اقتصادیات بازاری" در کشورهای مزبور بر عهده داشته است. ما در این بررسی خواه ناخواه مشاهده خواهیم کرد که حرکت سرمایه جهانی از متروپل به جوامع مذکور چگونه با بکار گیری اش که جزئیات مکانیسم عملی آن از پیش از طرف امپریالیستها معین شده است، میتواند ساختار اقتصادی این جوامع را به سمت اقتصادیات تک محصولی هدایت کرده و از این جوامع زوائد تازه‌ای که به سیستم جهانی سرمایه داری وابسته اند، بیافریند. باید دانست با وجود اینکه سرمایه مالی امپریالیسم نشان داده است که خواهان نفوذ به کلیه بخشهای اقتصادی - اجتماعی این جوامع است، با الویت بخشیدن به چند بخش خاص، در عین حال در التزام سرمایه صنعتی وارد صحنه‌ای شده است که سرانجام نهائی آن تبدیل ساختار اقتصادی این کشورها به تولید کننده صرف انرژی و مواد خام میباشد. بطور مثال سرمایه‌ای که بانک جهانی در فاصله سالهای ۹۲ - ۹۷ م در کشورهای آسیای مرکزی به کار انداخته است در بخش هائی چون: کشاورزی، آموزش، انرژی الکتریسیته، محیط زیست، مالی، بهداشت، صنایع، معادن، بخش موسوم به بخش چندگانه (°) - شامل کلیه رشته‌های خرید و فروش ارز، سهام، اوراق بهادار، شرکت‌های فروشنده بیمه و نظائر آن، گاز و نفت، مدیریت بخش دولتی، بخش اجتماعی، ارتباطات،



ترانسپورت ، توسعه شهر و شهرسازی ، و تصفیه آب و آبرسانی صورت گرفته است.

( \*\* )

مطالعه حجم سرمایه ای که در این بخشها بکار برده شده است نشان میدهد که در فاصله این دوره به جز سال ۹۴ م ، هر ساله بخش چندگانه بزرگترین سهم سرمایه صادراتی بانک جهانی را به خود اختصاص داده است. اگر سرمایه بکار افتاده شده در بخش مالی را به سرمایه بخش چند گانه بیفزاییم ، آنگاه حجم کل سرمایه به کار افتاده شده در تمامی حوزه هائی که فقط با معاملات پولی گردانیده میشوند، هر ساله چندین برابر حجم سرمایه ای است که مثلا در بخش کشاورزی مورد استفاده قرار میگیرد. در سال ۹۶ م ، بانک جهانی مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار به کشورهای اروپائی و آسیای مرکزی وام اعطاء میکند تا صرف بهداشت ، تغذیه و تنظیم جمعیت بشود در حالیکه در همانسال سرمایه صادراتی آن به بخش چندگانه بالغ بر ۶۵۶ میلیون دلار است.

### نقش سرمایه جهانی امپریالیسم در آذربایجان

ما در طی این بررسی خود به کرات در مورد عملکردهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در آذربایجان اشاره خواهیم داشت. زیرا این دو نهاد اقتصادی چون پیشقراولان و نمایندگان وجیه اصلاح نظام سرمایه داری جهانی در اوضاع بحرانی اقتصادی و سیاسی جوامع سرمایه داری به خاطر دفاع و گسترش از این نظام وارد کارزار میشوند. دولت هائی که در زیر سنگینی تلاطمات اجتماعی در حال جان دادن هستند و باید برای حفظ نظام حفظ شوند، نظاماتی که باید از نو اصلاح و ترمیم شوند تا سرمایه جهانی بتواند در آنها با سرعت و سهولت بیشتری رشد کرده و

\*\* - نگاه کنید به ... TABLE 3-10 SIDAN 66 , " LENDING TO BORROWERS IN

The World Bank Annual Report 1997

گسترش پیدا کند ، در آغاز اینها نیاز به سرمایه ای هنگفت و نیرومند احتیاج دارند. امپریالیسم جهانی به منظور نجات رژیم های مذکور و یا پشتیبانی از سیستم رو به افلاس سرمایه داری حاکم ، با تکیه بر همین نهادهای اقتصادی خویش و صدور سرمایه های رسمی مازادش به چنین جوامعی ، وثیقه هائی در وجود جوامع مذکور میتراشد که بهای آن بردگی و استثمار مضاعف توده های زحمتکش این جوامع به سیستم جهانی امپریالیسم است.

شروط و قیودی که این مراکز مالی امپریالیستی با ودیعه نهادن سرمایه های خود در خزانان بانکهای کشورها در برابر دولت های اعتبار گیرنده می نهند ، عمدتاً به دو حوزه نظارت و هدایت تقسیم میشود. آنها خواهان شرکت مستقیم در شکل بخشیدن به نظام اقتصادی کشور و نیز نظارت و کنترل نحوه پیشبرد امور در داخل این نظام در کلیه بخش ها و حوزه های اجتماعی و اقتصادی میگردند. ما در ادامه خواهیم دید که نفوذ عملی و اجرایی امپریالیسم در کلیه رشته های اجتماعی جامعه آذربایجان چگونه با تشکیل و شراکت مستقیم دستیاران و مشاوران بانک جهانی در وزارتخانه ها ، بانک ها و مجامع سیاسی و اقتصادی این کشور عملاً تحقق پیدا میکند.

در ادراک صحیح از عملکرد ظاهراً بشردوستانه بانک جهانی نباید به ساده اندیشی دچار شد و اهداف واقعی این سرمایه گذاریها را در آذربایجان که کارکرد همگی آنها به یکدیگر وابسته است ، از نظر دور داشت. روشن است که بانک جهانی با اتکا، به یک برنامه اقتصادی مدون و هدفمند، سرمایه صادراتی خویش را به منظور بهره آوری در بخش های گوناگون تقسیم نموده و صادر میکند. اما، در رأس این برنامه وسیع صدور سرمایه ، در اساس وظیفه تعیین و تشکیل ساختار اقتصادی جامعه به منظور جذب آن به سیستم سرمایه داری جهانی ، تبدیل آن به زانده وابسته به سرمایه جهانی ، و بالاخره ابقاء نظام سرمایه داری در جامعه مذکور قرار گرفته است. به همین جهت نیز ما با یک نگاه کلی به جدول (مراجعه شود به جدول شماره ۱ در آخر) وام های بانک جهانی میتوانیم ناظر حضور یک سیستم معین باشیم به این معنا که ابقاء و

گسترش مناسبات سرمایه داری در این کشورها اگر در درجه اول باید از کانال توسعه بخش چندگانه و بخش مالی و بانکی صورت بگیرد - که میزان حجم سنگین سرمایه بکار افتاده شده در آنها خود کویای این واقعیت است - در عین حال انجام این امر بدون تأمین حیات بخش های دیگر اقتصاد جامعه نظیر بهداشت ، ترانسپورت ، آبرسانی و غیره محال است. به سخن ساده تر، بسط پول و سهام بازی در جامعه باید در چارچوب وجود کلیه اجزاء یک مدنیت معمول و متعارف صورت بگیرد، که وجود سیستم آبرسانی ، شهر نشینی ، محیط زیست و غیره هم از اجزاء آن است. بنابراین جای هیچگونه شگفتی نباید باشد وقتی مشاهده میکنیم که نهادهای امپریالیستی در بخش هائی نظیر بهداشت ، تغذیه مردم و یا تنظیم جمعیت و خانواده هم سرمایه گذاری میکنند، اینها اجزاء لازمه آن مدنیتی هستند که نظام سرمایه داری در جریان رشد و گسترش خویش به وجود آنها نیازمند است. در اینجا آنچه که در ارزیابی از اهداف و مکانیسم حرکت سرمایه در کشورهای آسیای مرکزی باید مورد دقت قرار بگیرد، نگرش به یک بخش خاص و منفرد نیست بلکه کلیت بخش های گوناگون در یک رابطه متقابل و تعیین اهمیت آنها بر حسب حجم سرمایه بکار افتاده شده در هر یک از آنها حائز اهمیت است.

اگر حجم سرمایه در هر بخش اقتصادی و کلیت نحوه روابط بخش ها با یکدیگر افشاءگر اهداف بانک جهانی از صدور سرمایه به جوامع آسیای مرکزی است ، مطالعه برنامه های خاصی که این نهاد در تنظیم و تعیین کارکرد هر بخش پیاده میکند ویژه گیهای تازه تری را از نحوه گسترش سلطه امپریالیسم بازگو میکند. بخش کشاورزی یک نمونه بارز چنین سیاستی است. صدور سرمایه مالی استقراضی از طرف بانک جهانی به کشورهای آسیای مرکزی و اروپای شرقی، با اینکه رقم نسبتاً بزرگی را در بخش کشاورزی ( طبق جدول شماره ۱ ) بخود اختصاص داده است، در عین حال باید دانست در این بخش هم سرمایه مذکور عمدتاً با رفم های تحمیلی خویش تولیدات خرده کشاورزی و منطبق بر نیازهای داخلی کشورهای مزبور را از هم

پاشیده و از کشاورزی آنها صنعت بزرگ و تابع بازار داخلی کشورهای پیشرفته ، بوجود میآورد . میدانیم که درآمد نهانی چنین پروسه ای تبدیل محصولات کشاورزی به کالای صنعتی ، تولید در مقیاس های عظیم و حجم های غول آسا که ناکزیر با سیستم نواری و یک فرم سرمایه داری عصر امپریالیسم تولید میشوند، تبدیل اقلام کشاورزی به محصولات بازار جهانی امپریالیسم و تنزل کیفیت و حتی دستبرد به ترکیب ژنتیکی محصولات طبیعت خواهد بود. ( \* )

اگر چه امپریالیسم در رکاب نهاد های اسم و رسم دار خویش مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قدم به جمهوری های سابق شوروی گذارده است ، اما نقش اقتصادی سرمایه رسمی بورژوازی جهانی موقت بوده و بلافاصله پس از شکل دادن به ساختار اصلی سرمایه داری در کشورهای مذکور از مرکزیت صحنه اقتصادی موقتاً خارج شده و آنرا به سرمایه مالی خصوصی و غیر رسمی امپریالیسم تحویل میدهد . در این رابطه نقش اصلی صندوق بین المللی پول به مثابه تأمین کننده رسمی سرمایه استقراری و رسمی امپریالیسم جهانی در جوامع مذکور باید فهمیده شود . در حالیکه بانک جهانی عمدتاً در حکم کارشناس ، هدایت گر و تعیین کننده نحوه شکل گیری ساختار اقتصادی این کشورها وارد صحنه میشود . ایندو نهاد با یکدیگر در رابطه ای تنگاتنگ و متقابل در جوامع آسیای مرکزی و اروپای شرقی در حال عمل کردن هستند .

اما این ساختاری که ما تا کنون مرتباً به آن اشاره کرده ایم با کدام اقدامات و برنامه هائی شکل گرفته و اهداف نهائی تشکیل آن چیست؟ تعیین جزئیات اقدامات و سیاست های اقتصادی لازمه امپریالیسم در هر کشوری متکی برتحلیل مشخص

( \* ) - امروزه ما ناظر رسوائی های بزرگ و بزرگی در پی در پی در تولید محصولات کشاورزی که صرفاً با هدف توسعه و تقویت سرمایه صورت میگیرد ، در کشورهای پیشرفته هستیم . بسیاری گاو دیوانه در انگلیس در سال ۶۸ ، رسوائی دی اکسید در بلژیک در سال ۶۶ و غیره نمونه های بارزی هستند که شکست بورژوازی جهانی را در تبدیل بخش کشاورزی به زانده بخش مالی و مولد سرمایه نشان میدهند .

متخصصین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از وضعیت اقتصادی - اجتماعی کشور مورد نظر است. (۱۰۰) مثلاً در مورد کشورهای آسیای مرکزی بعد از اعلام استقلال در سال ۱۹۹۱ و قبول عضویت آنها در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، سیاست اصلی مبتنی بر تحکیم مدیریت اقتصادی، تسریع رفرم در سیستم بانکی و نهادهای اقتصادی، و کشاندن بخش کشاورزی و انرژی به اقتصاد بازاری بوده است. توفیق در ایجاد رفرم در بخش مالی نقش کلیدی در چگونگی ساخت سایر بخش ها دارد به همین جهت هم اولین اقدام نهادهای امپریالیستی در جمهوریهای سابق شوروی تعیین ساختار بانکی و مالی این کشورها چه از لحاظ مدیریت و تقسیم کار و چه از لحاظ تربیت کادرها و کارگزاران بانکی و آموزش آنها بوده است. در بسیاری از موارد سیستم بانکی جوامع مذکور علیرغم اصلاحات تشخیص داده شده، باید سالهای طولانی در زیر چتر نظارت همه جانبه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار داشته باشند. در چارچوب این رفرم های اجباری نظام مالی کشورهای مزبور، تاکنون تعداد ۲۵۰ نفر مربی اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی از طرف EDI آموزش دیده و بنوبه خود بیش از ۲۵۰۰ تن از آموزشیاران بانکی و مالی را آماده اقتصاد بازاری نموده اند.

موضوع جالب توجه در این سیاست پایه ای، تعیین اقدامات یکجانبه اقتصادی در بخش انرژی و خطوط انتقال نفت و گاز است. بانک جهانی جلب سرمایه گذاریها را در بخش متشکل شده انرژی و خطوط نفت و گاز یکی از مهم ترین اقدامات لازمه در احیاء اقتصاد بازاری در کشورهای آسیای مرکزی تعیین کرده است. بدیهی است آن هنگام که سرمایه های هنگفت صادراتی نهادهای بورژوازی جهانی در اختیار دولت

(۱۰۰) - در فاصله دو ساله اول بعد از اعلام استقلال کشورهای آسیای مرکزی، فقط از طرف صندوق بین المللی پول، تیم های متخصص متشکل از ۸۰۰ تن تکنسین و کارشناس اقتصادی وارد کشورهای مزبور شده و به آموزش سیاست های اقتصاد بازاری به ۱۸۰۰ نفر از مدیران آینده بانکهای این کشورها، در صحنه عمل پرداخته اند.

های این کشورها گذارده میشود، خطوط اصلی سیاست اقتصادی و نحوه کاربرد سرمایه های مذکور مطابق دستورالعملهای مشخص، نیز به این دولتها دیکته میشود. سنگ بنای ایجاد ساختار اقتصاد تک محصولی، اقتصاد وابسته به امپریالیسم به این ترتیب گذارده میشود. بورژوازی داخلی این کشورها نه فقط استثمار نکبت بار سرمایه داری خودی را بر کارگران و توده های زحمتکش جامعه تحمیل میکند بلکه خود ناقل استثمار ننگین بورژوازی جهانی به این توده ها نیز میباشد.

### **نفوذ سرمایه جهانی امپریالیسم در آذربایجان**

بلافاصله پس از فروریختن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹، آذربایجان یکی از جمهوریهای آسیای شوروی اعلام استقلال نموده و خواستار عضویت در بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سایر سازمانهای بین المللی چند جانبه گردید. سازمانهای مذکور نیز به منظور بازرسی و تشخیص وضعیت اقتصادی - اجتماعی این کشور هیئت هائی مرکب از کارشناسان، بازرسان و متخصصین اقتصادی خویش را به آذربایجان اعزام نمودند تا بر اساس تحلیل های برآورد شده شان میزان سهمیه عضویت این کشور را در صندوق های مالی معین نمایند. نتیجه کلی این برآوردها این بود که آذربایجان نه فقط نیاز به اثبات کردن اقتصاد خود دارد بلکه باید اساساً نهادهای مورد نیاز یک سیستم اقتصادی بازاری را از پایه بوجود آورد.

در رابطه با ایجاد ثبات اقتصادی سه محور پایه ای که حاوی اجزاء اصلی یک اقتصاد تمام عیار سرمایه داری است، به عنوان سیاست اقتصادی آذربایجان از طرف این نهادها در سالهای بعدی تعیین گردید: ۱- کاهش عدم توازن پرداخت های خارجی  
۲- اعاده ثبات ارزی ۳- احیای شدن در بازار جهانی.

در سطور زیرین ما سعی خواهیم کرد محتوی واقعی آن سیاست اقتصادی ای که در ورای عناوین جذاب فوق مکتوم مانده است را باز نموده و برنامه سرمایه داری جهانی را در وابسته کردن اقتصاد آذربایجان به سیستم جهانی امپریالیسم روشن کنیم.

ایجاد ذخیره ارز خارجی در کشورهایی که اساساً فاقد سیستم بازرگانی متکی بر وجود ذخیره ارز خارجی هستند، اولین اقدام صندوق بین المللی پول در آذربایجان بود. این صندوق به منظور بریانی و انباشت ذخیره ارز خارجی آذربایجان و همچنین سایر کشورهای اروپای شرقی و آسیای مرکزی میلیاردها دلار به دولت های این کشورها قرض میدهد. سهم آذربایجان و سایر کشورهای همسایه آن در این موج قرض دهی تنها در سال ۱۹۹۴ به ۱۱٫۲ میلیارد دلار رسید. مسئله این است که منافع صندوق بین المللی پول از این سخاوتمندی نیکوکارانه در تشکیل یک ذخیره پولی نیرومند در آذربایجان چیست و کدام اهدافی را تعقیب میکند. روشن است که این صندوق به همراه بانک جهانی مهم ترین نهادهای اقتصادی امپریالیسم در سرمایه داری ترکردن نظامات اقتصادی موجود جهان و بویژه دفاع و پاسداری از حیات و کارکرد سرمایه داری در جهان امروز هستند. در آنگام که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی قدم به عرصه اقتصادی یک کشور گذارده و به دولت آن قرض میدهند، لحظه سرنوشت ساز و تعیین کننده اقتصادی ای را آن کشور در برابر خود دارد که بدون پشتیبانی این نهادها بالاجبار کلیت نظام بورژوازی حاکم در جامعه مذکور به مخاطره افتاده و راه را لااقل از نقطه نظر عینی برای نیروهای ضد امپریالیستی آنجا هموار میکند. بنابراین نقش اقتصادی صندوق بین المللی پول اگر چه در ظاهر امر پشتیبانی اقتصادی از کشورهای بیمار و بحران زده جهان است اما، از آنجا که وظیفه آن درهرحال دفاع از مناسبات سرمایه داری و ابقاء نظام استثمارگرانه آن است لذا نقش این نهادها در تحلیل نهانی نقشی سیاسی است.

تشکیل ذخیره پولی در آذربایجان بوسیله صندوق بین المللی پول باید در همین راستا درک شود. زیرا از یکسو بدون چنین ذخیره ای جذب آن به درون سیستم

جهانی سرمایه داری امکان پذیر نیست و از سوی دیگر نفوذ اقتصادی امپریالیسم در آذربایجان مشروط به احیاء اعتبار ارزی این کشور در مجامع اقتصادی جهان امپریالیسم میباشد. سرمایه مالی خصوصی (سرمایه غیررسمی) در شرایطی به جامعه ای معین صادر میشود که پشتوانه ارز خارجی آن به مقدار قابل توجهی موجود بوده و بتواند جوابگوی خطرات ناخواسته ای باشد که این سرمایه احیاناً با آنها دست به گریبان میشود. بنابراین، صندوق بین المللی پول با گذاردن میلیاردها دلار در صندوق بانک مرکزی آذربایجان به عنوان قرض دولتی، راه صدور سرمایه بین المللی را به بازار این کشور هموار مینماید. تنها به این صورت است که محافل سرمایه داری کشور قادر هستند به نهادهای خصوصی جهان سرمایه داری نظیر بانکها، موسسات خصوصی سرمایه گذاری، و سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی رو آور شده و از آنها خواهان اعتبار مالی بگردند.

از طرف دیگر نظارت مستقیم و مستمر کارشناسان بانک جهانی بر پروسه متحول کردن نظام بانکی آذربایجان و استقرار دائمی مشاورین آن در بانکهای اصلی این کشور نظیر بانک مرکزی و بانک ملی آذربایجان به مثابه حکم تأمین امنیت و ثبات اقتصادی آن از طرف سرمایه داران جهان تلقی میشود. به همین جهت است که پا به پای واریز شدن ارزهای خارجی بانک جهانی به خزانه دولتی آذربایجان، شرایط این بانک در انجام اقدامات اصلاحاتی نظام بانکی سخت تر میشود و در ادامه آن صندوق بین المللی پول مشاور دائمی خود را در اکتبر سال ۱۹۹۸ به عنوان دستیار امور مدیریت و تجدید ساختمان نظام بانکی، در بانکهای مرکزی و ملی آذربایجان مستقر میسازد.

پس صندوق بین المللی پول در اصل همان سویاپ اطمینانی است که هر سرمایه دار کردن کلفتی برای جرات داشتن در سرمایه گذاری در "بازار پر خطر" به آن نیازمند است. هدف این است که قروض دولتی و سرمایه گذاریهای رسمی تبدیل به قروض خصوصی و سرمایه گذاریهای غیر رسمی بشود. مطابق معیارهای صندوق بین المللی



چنانچه کشوری چون آذربایجان در پروسه قرض گیری اش بتواند از قرض گیرنده رسمی به قرض گیرنده خصوصی تبدیل گردد، و از نیاز به سرمایه رسمی امپریالیسم به نیاز به سرمایه خصوصی امپریالیسم ترقی (۱) کرده باشد، توانسته است چنان ساخت اقتصادی سرمایه دارانه ای را بوجود آورد که نزد فعالین درجه یک نظام سرمایه داری در سطح جهان معتبر شناخته شده و دارای ثبات اقتصادی باشد. بر اساس همین معیار بود که در سال ۱۹۹۷ وقتی معدودی از کشورهای اروپای شرقی به دلیل موفقیتشان در جلب سرمایه های خارجی خصوصی و کاستن نیازشان به سرمایه رسمی، از موسسات بازرسی و کنترل سرمایه داری نظیر استاندارد اند پورز، مادیز (۲) نشان موفقیت کسب نموده و معدل بالای تری در یافت نمودند. نیاز به تذکر ندارد که در این سیستم، سلب احتیاج به سرمایه استقراضی تشویق نمیشود بلکه نیاز به نوع سرمایه استقراضی ملاک قرار میگیرد. هر چه کشور مورد نظر سرمایه بیشتری را از سطح جهان بتواند به داخل اقتصاد خود به صورت قرض، سرمایه گذاری های کوتاه و دراز مدت جلب کند به همان نسبت سرمایه داری تر و در نتیجه معتبر تر شناخته میشود. آذربایجان در آغاز این راه است.

### یکی شدن با سیستم بازرگانی جهانی

سومین شرط صندوق بین المللی پول در سرمایه گذاری در آذربایجان اینست که سیستم اقتصادی آن به اشکال مختلف حافظ معاملات تجارتي با جهان خارج باشد. سرنهادن به این شرط به معنی آغاز جذب شدن در اقتصاد سرمایه داری جهانی و گشودن بازار این کشور بر روی سرمایه، کالا و خدمات جهان سرمایه داری پیشرفته میباشد. تجارت با مشتمل بر آزاد کردن صادرات، محور محدودیتهای

(۲) Standard & Poor's - Moody's

واردات ، بریانی مناطق تجارتي آزاد ، و پیوستن به سازمان جهانی تجارت میباشد . روشن است که رفع محدودیت های بازرگانی یک کشور به ترتیب بالا ، به قیمت نابودی تولیدات داخلی در بخش صنایع و کشاورزی تمام خواهد شد . تولیدات صنایع کوچک و خرده کشاورزی این کشورها تاب مقاومت در برابر هجوم محصولات پیشرفته صنایع خارجی را نداشته و خواه ناخواه از بین میروند . هدف اینست که نیروی کار ارزان ، بازار دست نخورده مصرفی و نیز مواد و مصالح مورد نیاز صنایع صادراتی کشورهای پیشرفته به سادگی وبدون محدودیتهای خاص در اختیار سرمایه گذاران خارجی قرار بگیرد . برنامه مذکور در برخی از کشورهای اروپای شرقی نظیر جمهوری چک و مجارستان به اجرا درآمده و اقتصاد این کشورها را در بخش صنعتی وابسته به سرمایه و تکنولوژی خارجی نسوده و نیروی کار ارزان قیمت این سرزمینها را در اختیار صنایع چندملیتی امپریالیسم جهانی در آورده است . آذربایجان با کردن نهادن به شرایط دیکته شده صندوق بین المللی پول اینک در پروسه ای قرار گرفته است که بازار مصرف و کار آن ناکزیر باید با نیازهای سرمایه جهانی تنظیم شود و نیروی کار آن به دنبالچه صنایع سرمایه داری پیشرفته اروپا و امریکا درآید .

### مفاد رفرم اقتصادی دیکته شده امپریالیسم در آذربایجان

اولین اصلاحات اقتصادی در آذربایجان پس از استقلال ، در سال ۱۹۹۵ ظاهراً با ابتکار دولت منتخب آن در حوزه های اقتصادی و اجتماعی این کشور آغاز به پیاده شدن کردید . هدف اساسی این اصلاحات که دامنه دار و وسیع بودند در یک کلام تبدیل اقتصاد عقب مانده این کشور به اقتصاد سرمایه داری یا " اقتصاد بازاری " بوده است . ما در زیر با بررسی اجمالی رنوس برنامه های اصلاحی امپریالیسم نشان خواهیم داد که چگونه آذربایجان با تحقق برنامه های مذکور به حلقه ای وابسته به

سیستم جهانی امپریالیسم در آمده و ناگزیر اقتصادی تک محصولی را تکامل خواهد داد.

مصالح مادی آن اصلاحات اقتصادی ای که امپریالیسم خواهان انجام آنها در آذربایجان بود - تا ساخت اقتصادی - اجتماعی این کشور را کاملاً با نیازهای منطقه ای خویش سازگار نماید - طبعاً مطابق تصمیمات و برنامه امپریالیسم میبایست از مفر فروش مواد خام عمده این کشور یعنی نفت و گاز تأمین گردد. بدین ترتیب نخستین دستاورد اجتناب ناپذیر انجام اصلاحات سرمایه دارانه در آذربایجان تبدیل بخش تولیدات مواد خام ( نفت و گاز ) به بخش محوری اقتصاد این کشور بود. سایر حوزه های تولیدی جامعه نظیر کشاورزی تحت الشعاع شرایط توسعه این بخش قرار گرفته و نقشی درجه دوم در برنامه دولتی بر خود گرفتند. بطور مثال تنها در سال ۱۹۹۸، سرمایه گذاری های مستقیم خارجی مبلغی بالغ بر ۱٫۱ میلیارد دلار به منظور بهره برداری از حوزه های نفتی و بوسیله ۷ کنسرسیوم به این بخش روانه گردید؛ در حالیکه فقط یک چهارم این مبلغ در بخش های دیگر غیر نفتی سرمایه گذاری گردید.

اصلاحاتی که صندوق بین المللی پول خواهان انجام آنها بود شامل این موارد بوده اند: رفرم ساخت دستگاه دولتی، رفرم سیاست مالیاتی دولت، رفرم دستگاه قضائی، تجدید ساختمان بخش بانکی و مالی، توسعه و تعمیق پروسه خصوصی کردن، رفرم شرکت های عمومی و دولتی، فروش و خصوصی کردن زمین های کشاورزی.

مهم ترین قسمت در برنامه رفرم دستگاه دولتی که در اینجا قابل ذکر است، تشکیل گروهی موسوم به " گروه سیاست ماکرواکنومیک" (۱\*) - در داخل دولت و در

\* - macroeconomic policy group - سیاست اقتصادی ماکرواکنومیک، سیاست اقتصادی پایه ای بانک جهانی بویژه در جوامع موسوم به " جهان سوم" و " عقب افتاده" است. هدف اصلی این سیاست در عمده ترین رئوس آن، توسعه و پشتیبانی از اقتصاد خرده پا و تولید خرده کالائی به مثابه ریشه های اصلی و زیربنائی تولید و اقتصاد سرمایه داری است. کشورهای نظیر مصر، الجزایر، و

وزارت اقتصاد میباشد. نقش این گروه که "سیاست" و وظایف آن بوسیله بانک جهانی تعیین میگردد بطور کلی اینست که برنامه اقتصادی دولت آذربایجان را مطالعه و دنبال کند. جزئیات این دنبال کردن مربوط به نظارت بر بودجه و خزانه دولتی، ارزیابی پیش بینی های مالی دولت بوده و همچون حلقه رابط بانک ملی آذربایجان کار میکند. چگونگی نفوذ و تأثیر گذاری گروه مزبور منطبق بر این واقعیت است که به عنوان چشم، گوش و مغز بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در داخل وزارت اقتصاد آذربایجان نقش ایفا میکند. از کانال همین گروه نظارت است که بانک جهانی قادر است حتی چارچوب و میزان سرمایه گذاریهای بخش دولتی (عمومی) را به عنوان یکی از خشت های اصلی بودجه دولتی معین کند. جالب توجه تر اینست که بانک جهانی دولت آذربایجان را در تنظیم آئین نامه جدید خدمات اجتماعی کشور مزبور به منظور تصویب در مجلس یاری میکند

همان طور که تذکر دادیم، سرمایه های رسمی امپریالیسم که بوسیله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول خزانه های دولت، بانک مرکزی و ملی آذربایجان را پر کرده است، بدون هیچگونه وثیقه سیاسی و اقتصادی در اختیار دولت آذربایجان قرار نگرفته است. ما در ادامه به حجم و اندازه این مقادیر هنگفت ارز خارجی مشخصاً اشاره خواهیم کرد ولی آن وثیقه ای که باید آذربایجان به مثابه یک ملت در پاسخ به سخاوتمندیهای امپریالیسم در گرو بگذارد همانگونه که تا این مرحله از تحلیل دیده ایم، بطور اجتناب ناپذیری عظیم و کزاف خواهد بود.

اکنون که سرمایه داری جهانی با فرم بخش دولتی قادر است به دلخواه برنامه های اقتصادی و اجتماعی خاصه خویش را در آذربایجان پیاده کند، باید در تکمیل این اقدام و به منظور پشتیبانی حقوقی از این برنامه ها در جامعه، قوه قضائیه آنرا نیز بدانگونه که صلاح میبیند، دگرگون سازد. فرم قوانین جزائی، جنائی و حقوقی

---

> بیشتر جوامع افریقای شمالی و این اواخر کشورهای نوحاسته ساحل دریای خزر تحت پوشش این سیاست از بانک جهانی اعتبار مالی دریافت میکنند.

آذربایجان با تنظیم قوانین تازه ای که با همکاری بانک جهانی صورت میگیرد، در طی سال ۱۹۹۹ به منصفه عمل میرسد. برای محکم کاری و تسریع پیشرفت استراتژی رفرم، رئیس جمهور آذربایجان موظف است که عضوی از کمیسیون وابسته به خود را برای ایجاد هماهنگی با دستیاران فنی بانک جهانی تعیین نماید. طبق رهنمودهای دقیق متخصصین بانک جهانی به دولت آذربایجان، روح اصلی رفرم قسوه قضائیه باید بدان صورت شکل بگیرد که موجب تسهیل عملکرد "اقتصاد بازاری" در جامعه بشود. (فروردین ۱۷۸)

گزیده ای از اعلامیه

**"گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام شکوهمند خلق"**

!! مبارزه مسلحانه ای که در تداوم آن توسط چریکهای فدائی خلق گسترش یافت جو سیاسی منکوب شده و سکوت حاکم بر توده های مقهور را درهم شکست، خدشه ناپذیری مطلق رژیم را در ذهنیت توده ها فرو ریخت و بجای آن بذرهای امید و ایمان به مبارزه انقلابی و اعتماد به پیشاهنگان کمونیست را در دل وسیعترین طبقات تحت سلطه پراکنده نمود. رفقای چریک فدائی خلق که در سیاهکل شهید شدند خود به طولانی و صعب بودن راه مبارزه ای که آنها آغاز کرده بودند، عمیقاً آگاه بودند. اما آنچه که به آنان نیرو و ایمان زوال ناپذیر میبخشید دستیابی به انرژی تاریخی توده ها و یگانه شدن با وسیعترین اقشار و طبقات تحت سلطه و ستم بود. آنان بر این اساس که "برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را بوجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم." (رفیق امیر پرویز پویان) = دست به یکی از شهادت آمیزترین اقدامات تاریخی زدند و جنبش سیاهکل را در صفحه تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی میهنمان ثبت نمودند. !!

فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

## آشوب در کاسه سوپ (۰)

آشوبی که پس از خروج گروهی از اعضا و کادرهای "حزب کمونیست کارگری ایران" در داخل آن پدیدار شد، در درجه نخست برای هر ناظری بازگو کننده ترکیب طبقاتی و کیفیت دانش سیاسی واقعی حاکم بر این جریان بود. بروز این "بحران" نشان داد که حککا تجسم کاسه ای از گرایشات فکری و طبقاتی گوناگون و نامتجانسی است که در واقعیت امر نه فقط از لحاظ ساخت ایدئولوژیک بلکه از جنبه های دیگر هم، از ایدئولوژی و فرهنگ طبقاتی پرولتاریا دور است. آنچه که ما در جریان جدائی این عده و واکنش های نظری بعدی اعضا حککا ناظر بودیم و خواندیم، بازتاب چیزی بود چون آشوب در کاسه سوپ.

### مدخل بحث : نکات جانبی

در متن دفاعیات و سرودخوانی هائی که از طرف بسیاری از کادرها و رهبران حککا در مزمت و محکومیت خروج گروهی از هم قطاران شان مطرح شده بود (\*\*) بیش از

۱ - این مقاله در پی جدائی گروهی از اعضا و کادرهای حزب کمونیست کارگری نوشته شد و در سپتامبر ۹۹ با برخی اصلاحات در اختیار نشریه "جنگل" قرار گرفت.

(\*\*) اشاره ما به سری نوشته جاتی است که تحت عنوان "بحث" در سه شماره (تا این هنگام) و در صفحه شبکه بین السلی این جریان آورده شده است.

هر نوع استدلال خردمندانه‌ای، وجود نوعی فالانژیسم حزبی، وفاداری کوتاه نظرانه به تشکیلات در سطح "حزب و اهداف آن برای من مقدس است" به چشم خواننده میخورد. مقدمتاً به جنبه‌هایی از این نوع استدلالها اشاره میکنیم:

نکته اول: مقوله تازه‌ای که در جریان این بحث‌ها جایگزین انتقاد و انتقاد از خود گردید، "استیضاح" بود. وقتی حکمت تلاش میکند حرکت یکی از کادرهای مستعفی حککا را محکوم کند از دنیای حزب بازی احزاب بورژوازی ابزار به قرض میگیرد و متد حل کشمکشهای جناحهای این احزاب را در این محکومیت به یاری میطلبد. او به این طریق حرکت انتقادی مخالف خود را "تلاش برای استیضاح" میخواند (۱۰) او با وجود اینکه نوشته انتقادی یکی از کادرهای حزبش را "یک حرکت کاملاً قابل درک سیاسی و تشکیلاتی" می‌انگارد، در عین حال آنرا، همسطح روش سیاسی متعارف در احزاب بورژوازی "حزب لیبرال ژاپن، تا حزب محافظه کار انگلستان" معرفی میکند. چنین تشابهی گرچه به قصد تحقیر کردن "حرکت" انتقادی یکی از مخالفین انجام میگیرد اما در بطن خود منعکس کننده واقعیت درونی این حزب نیز میباشد. چرا که کادر مخالفی که اینک شیوه چرخشش با شیوه "استیضاح" کری احزاب بورژوازی همپراز قلمداد میشود تا بی اعتبار گردد، در واقعیت امر میدانیم که تربیت شده حزب "کارگری" حککا است.

نکته دوم: در همین نوشته‌ها معلوم شد که بسیاری از اعضا، قلم زن مدافع حککا معیاری مارکسیستی تر و عمیقانه تر از تحویل و ارائه "نوشته‌های عمیق" به جنبش در تشخیص و گزینش "اتوریتیه سیاسی" برای خود نمیشناسند. (۱۰۰) - این شیوه

(۱۰) نقل از "محکم به محکمی حزب"

(۱۰۰) مثلاً یکی مینویسد: "معلوم نیست که چرا حزب کمونیست کارگری که به تنهایی به اندازه تمام اپوزیسیون موجود ایران، در حال حاضر، نشریه دارد، چند برابر تاریخ کمونیسم در ایران بحث ←"

نگرش که تحویل دادن مسلسلی " بحث های عمیقی " به جنبش را مبنای " اتوریته " تشخیص دادن اشخاص و به رسمیت شناختن آنها در این مقام ( ؟ ) میداند فقط خاصه اعضا حککا نیست و به طرز نسبتاً قابل ملاحظه ای در بین قشر وسیعی از روشنفکران چپ شایع است. نحوه نگرش سطحی مذکور به مقوله " اتوریته " ، بویژه با تولیدات کاغذی " شخصیت های " دنباله رو توده ها و از انقلاب وامانده که محتوایی جز سر هم سازی راه حل های تنوریک " عمیق " در عالم سیاست ندارد، دامن هم زده میشود.

خصلت عمده این " بحث های عمیق " ، جدائی و بیگانگی اش از واقعیات مشخص و عینی جامعه ایران و توجیه سیاست اصلاح طلبانه و طرد ضرورت انقلاب اجتماعی است. با وجود اینکه اینان مسائل خاص جامعه ایران را با نسخه های کمونگ کپی برداری شده از مورخین اروپائی حل میکنند در عین حال این به اصطلاح " جواب دادن به مسائل " به دلالی در جنبش کمونیستی ایران جا خوش کرده ، زیانزد مجامع روشنفکری شده و حتی معیاری در گزینش " اتوریته " های این جنبش نیز شده است. چرا " بحث " کردن به اندازه " چند برابر تاریخ کمونیسم " در دیده خیل وسیعی از روشنفکران چپ ایران باید محک تعیین خصلت انقلابیگری نیروهای سیاسی برداشت شود؟ چرا تنوری بافی و حرف زدن صرف ، در مخیله این عده خاص از روشنفکران باید نشانه عمل انقلابی و هژمونیت باشد؟

→ مستدل و روشن راجع به کمونیسم ، کارگر ، زن ، ناسیونالیسم و مذهب دارد " - ( نقل از " بحث " - ۱۰ مه ۱۹۹ - خیلی راحت دیده میشود کسی که اینها را مینوشته حتی یک لحظه بر مضمون حرفهایش تأمل و تعمق نکرده است. " بحث " کردن حککا انهم " چند برابر تاریخ کمونیسم " ؟! ، در مغز کدام نابغه ای میتواند اولاً واقعی و ثانیاً معیاری منطقی در اصولیت و حقانیت یک جریان سیاسی باشد؟



اینها برداشتها و باورهای روشنفکر خرده بورژوازی است که هم ایمان و اعتقاد فکری اش را بارور و متمر میسازد و هم مبدأ فکری اش را جواب میگوید اما در دیده وسیع تر و واقعی تر توده های کارگران و زحمتکشان که نیروی استدلال و ذهنیت خواه روشنفکر را ندارد و مقدم بر هر تزی مشتاق مشاهده پراتیک دگرگون ساز است ، کم اهمیت تلقی میشود . همانگونه که لنین از قول کائوتسکی مینویسد: " ولی وضع روشنفکر بکلی طور دیگری است. مبارزه او از طریق بکار بردن نیرو بنحوی از انحاء نیست. بلکه از راه استدلال است. اسلحه او ، معلومات شخصی او ، استعداد شخصی او و معتقدات شخصی اوست. او فقط در سایه صفات شخصی خود میتواند اهمیت معینی پیدا کند." ( ۴ ) -

و اینکه در اوضاع حال ، جنبش کمونیستی ایران بر خلاف دوره قبل از قیام ، تا حدودی در زیر فشار باورها و تمایلات قشر روشنفکر خرده بورژوا تسلیم شده و هرگونه مقاومتی را در برابر هجوم این باورها از کف داده است دلالتی روشن دارد . در درجه نخست اینکه جنبش کمونیستی فاقد پراتیک انقلابی و تأثیرگذاری وسیع بر مبارزات مستمر سیاسی توده ها است. در شرایط فقدان یک رهبری عملی انقلابی بر جنبش توده ای و در شرایطی که جنبش کمونیستی ناتوان از ارائه یک جنگ طبقاتی سازمان یافته ، منسجم و مستحکم علیه نظام امپریالیستی حاکم در ایران است ، در چنین شرائطی ناتوانانی های ماهیتاً عملی با توانانی های ظاهراً نظری جایگزین میشود تا خلا، اتوریته های انقلابی در جنبش کمونیستی بدین صورت پر شود . بی جهت نیست که جنبش کمونیستی امروزه مشغله بزرگ و هر روزه اش صرفاً تولید " بحث های عمیق" و پاسخ به معماهای حل نشده صد ساله جنبش کارگری بر روی کاغذ و در حوزه تنوری شده است.

از طرف دیگر و در حوزه نظری ، نیروی غالب بر این حوزه نیروی اپورتونیزم است که در قالب دفاع از اصلاح طلبی ، استحاله جوئی ، نفی انقلاب اجتماعی و مامشات با

\* - " یک کام به پیش ، دو کام به پس " . لنین

حاکمیت ظاهر شده و تفکر خود را بر جنبش غالب نموده است. در درجه ثانی: جنبش کمونیستی از داشتن نیروی تئوریک انقلابی در تمامی جبهه‌هایی که اپورتونیزم و رویزیونیسم وسیع کتونی مورد حمله قرار میدهد، به طرز بارزی محروم است. بر اینها باید پراکندگی و تفرق جنبش کمونیستی، عقب‌گرد کلی جبهه انقلاب و نتایج ناشی از آن چون سیاست‌گریزی و بدبینی و سایر حالات روحی خاص دوران هژمونی ضدانقلاب را نیز افزود.

### تعاریف حککا از مزه خوش "قدرت سیاسی"

امروز حککا با شادمانی تاز تازه‌ای را به جنبش نوید میدهد و آنهم می‌ریمیت "دست بردن بقدرت سیاسی" است که تشکیلات این حزب را سرانجام از خواب ده ساله اش بیدار کرده و با اصرار و ابرام فراوان نیز میکوشد همگان را به زیر فراخوان بدیع اش جلب کند. بدیهی است که ایده تسخیر قدرت سیاسی، ایده عجیب و نوآورانه‌ای برای هیچ نیروی سیاسی نیست. هدف از مبارزه سیاسی بطور کلی، تصاحب قدرت سیاسی بطور کلی است. اما، همین ایده در بینش مارکسیستی باید از زاویه منافع طبقاتی انقلابی‌ترین نیروی محرکه تاریخ یعنی طبقه کارگر بیان شده، روشهای عملی تحقق آن نیز از همین زاویه تبیین شده و به صورت یک برنامه عمل انقلابی معرفی شود. در اینجا است که گره گاه اصلی تز حککا مبنی بر "دست بردن بقدرت سیاسی" غیرقابل کشودن میگردد. در خطوط زیرین می‌خواهیم نقاط کور و بازنشده‌ی گره گاه مذکور را با ابزار مارکسیستی باز کرده و تعارضهای فکری آنرا نشان دهیم. مسائل مربوط به خروج بخشی از کادرهای حککا از تشکیلات این جریان با اینکه اینک به موضوعی کهنه مبدل شده است حاوی نکات و جوانب قابل بررسی و تأمل چندی است. در لابلای مباحث تند و شتاب‌آلودی که در هنگامه علنی کردن "بحران" از طرف رهبران و کادرهای این جریان مطرح میگردید، دیدگاههای واقعی حاکم بر حزب مذکور و خود پنداریهای دور از واقعیت مرسوم در این جریان نیز به

شکل وسیعی بالاچار علنی کردید کناره گیری "مستعفیون" از حککا، از طرف اکثریت مخالفین آن، چون "واقعه" ای متعارف که در هر سازمان سیاسی رخ میدهد، تلقی شده و به کوشه ای از کارنامه زندگی آن سپرده شد. کسی نه واجب دانست و نه انگیزه ای اصیل موجود بود که به چرانی ایدئولوژیک آن پاسخ دهد. اما، سوال برای ما دقیقاً از همین جا سر میزند که چرا حککا و خط رسمی آن که از باز و شفاف بودن سبک کار تشکیلاتی خود با هیاهو تبلیغ میکنند، نمی کوشند به ریشه های نظری جریان خودرجوع کرده و علل ایدئولوژیک رخ دادن این "واقعه" را بازیابی کنند؟ بطور دقیق در پاسخ به همین سوال است که ما به انحراف اساسی حککا از مارکسیسم لنینیسم میرسیم.

معلوم کردید که محرک ایدئولوژیک "مستعفیون" بطور رسمی، شکست حککا در دستیابی به هدف "کارگری شدن" تشکیلات، و یا تعطیل تاز "انتقال طبقاتی" بود. پاسخ فوری و دسته جمعی مدافعین حککا به "مستعفیون"، فوریت یافتن مسئله "قدرت سیاسی"، بخصوص بعد از انتخاب خاتمی بود. مسئله جالب توجه و آموزنده برای ما در این "بحران"، تشخیص و تعیین حق و ناحق گونی طرفین پلمیک نیست. اما، ما میخواهیم این تحول درونی حککا را بهانه بررسی دیدگاههای این جریان نسبت به قدرت سیاسی و نقش و وظایف نیروهای کمونیست در قبال آن قرار دهیم. در حین پیشبرد این بحث به نظرات گفته شده حککا نیز رسیده و ناگزیر آنها را نیز مورد مذاقه قرار خواهیم داد.

### نگاهی به باورها و احکام گذشته حککا

حککا در هنگام اعلام موجودیت حزبی اش، نقاط تمایز بسیاری را که با سایر نیروهای جنبش کمونیستی برای خود میشناخت، بطور عمده در قالب احکام و

تشکیل حزبی کردید که در ابتدا، حکا نامیده شد. مطابق تزه‌های اعلام شده، ماهیت «کمونیسم انقلابی» حککا به عنوان یک جریان مدعی سوسیالیسم با این معیار معین میگردد که: «وظیفه دائمی و محوری خود را «انجام بخشیدن به صفوف طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی» و نیز «سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر و بویژه کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری» (۱۰) - قرار دهد. این بدیهه کونی‌های کلی بود که در آهنگام خصلت برجسته حککا گردیده بود، و امروز همین بدیهه کونی‌های بی ربط با واقعیت جامعه ایران برای این جریان «بحران» زا شده اند. حککا در این تصور بود که ظاهر «کارگرگرانی» احکام فوق میتواند همچون مغناطیسی نیرومند، نه فقط روشنفکران انقلابی پرولتاریا بلکه توده‌های عظیم کارگر را هم به آن جذب نماید. باید دقیقاً توجه کنیم، وقتی یک نیروی کمونیست برای خود «وظیفه دائمی و محوری» تعیین میکند، هر چه باشد، باید وظیفه مذکور در تمام شرائط و احوال در رأس تمامی فعالیتها و حرکات کلیه نیروها و فعالین داخلی و برونی آن قرار بگیرد. و نیز به این هم باید بذل توجه کرد که وقتی جریانی محکم و با دقت تمام برای خود یک «وظیفه دائمی و محوری» مشخص میسازد، طبعاً و منطقی بر اساس یک تحلیل جامع و مشخص از اوضاع سیاسی و اجتماعی و وقوف کامل بر صحت تحلیل خویش، چنان مفاهیم دقیقی را در تعیین خصائل «وظیفه» اش برگزیده است. با زمینه قرار دادن این دو اصل مسلم است که ما اکنون میتوانیم فارغ از هر گونه پیشداوری و یا انگی و فقط با اتکاء به دعاوی اعلام شده حککا، به

\* - به «قطعنامه‌ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست» رجوع شود. اهمیت قطعنامه‌های مذکور در جایگاه کنونی حککا از آنجا معلوم میشود که به عنوان پلاتفرم اصلی حککا و اعلان موجودیت حزبی آن در اولین کنگره حزبی لش مورد تصویب قرار گرفتند. حکا اینطور نوشته است: «در مقابل تشکیلات کمونیستی قبل از هر چیز طبقه کارگر را موضوع فعالیت خود قرار میدهد و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر و بویژه کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری و انجام بخشیدن به صفوف طبقه کارگر در مبارزه بر علیه بورژوازی را وظیفه دائمی و محوری خود می‌داند.» -

برگزیده است. با زمینه قرار دادن این دو اصل مسلم است که ما اکنون میتوانیم قارغ از هر گونه پیشداوری و یا انگی و فقط با اتکا به دعاوی اعلام شده حککا، به چگونگی "وظیفه" انجام شده و یا ناشده اش نگریسته و به یک استنتاج منطقی برسیم.

و اما "دانی" انجام دادن سازماندهی طبقه کارگر در شرایط ایران، در واقعیت به معنی تعطیل ناپذیری آن وظیفه، بدون وقفه انجام دادن و کنار زدن تمامی موانع و دشواریهای سیاسی و عملی ای که در مسیر تحقق "وظیفه" پیش خواهند آمد، است. در این رابطه استثنائی وجود ندارد و باید پیشبرد این وظیفه داننا و بدون استثنا در مرکزیت و اولویت بر تمامی وظایف، و سیاست های این جریان قرار بگیرد. پس، حککا مطابق حکم صادره خودش، هم اکنون و نیز در طول سالهای گذشته حیاتش میبایست و باید "سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر... را وظیفه دانی..". خویش قرار داده باشد. آیا همین گونه است؟ میدانیم و شواهد عملی و این اواخر حتی اعترافات نظری اش ثابت کرده اند، که حککا به کارهای دانی دیگری که صدها بار با این "وظیفه" متفاوت است، مشغول بوده و هست. آخر هر انسان فارسی زبانی میدانند که "دانی" انجام دادن سازماندهی طبقه کارگر، هیچ چیز دیگری نیست جز اینکه مستقیماً و بدون واسطه انبوه کارگران غیر متشکل در جامعه ایران را در درون یک جنبش کارگری زنده بطور مستمر و بدون وقفه در سازمانها و نهادهای طبقاتی خاص آنها متشکل و سازماندهی نمود. این "وظیفه" را که بطور دقیق و مشخص حککا برای خود معین کرده است، جانشین پذیر با وظایف و فعالیت های جنبی دیگر از قبیل افشاء کرى از به اصطلاح ملی کرانی رژیم، مبارزه با مذهب و مسائل زنان نیست. سازماندهی طبقاتی کارگران فقط یک چیز است و با هیچ چیز دیگر هم قابل تعویض و یا توجیه نیست، به این معنا که در مرکزیت کلیه اقدامات و فعالیت های حزبی، اقدام به منظور مادی کردن نیروی طبقاتی کارگران و رها سازی انرژی تاریخی پرولتاریا در اشکال سازمانی طبقاتی شان و نیز هدایت

کردن این نیرو را باید بدون استثنا و تبصره خاص، در صدر هر اقدام دیگری قرار بدهیم. آیا حککا دیدگاهی منسجم و مدون از احکام صادره خود داشته است؟ گفتن این حرف که "وظیفه دانی و محوری" یک جریان واقعا کمونیستی در شرایط ایران چه باید باشد، زمانی به یک حکم کاریکاتوری مضحک تبدیل میگردد که گوینده آن خود نتواند رابطه ای زنده بین واقعیت جاری و حکم خویشتن برقرار سازد. چنین بود که حککا بنای موجودیت سیاسی خویش را با مصوباتی که اعظم آنها هیچگونه خویشاوندی ای با شرایط جامعه ایران ندارند، پی ریزی نمود. میدانیم که حککا در آن هنگام با به ریشخند گرفتن جریانهای م- ل موجود (۱\*) که "عاجز از سازماندهی طبقه کارگر به مثابه یک طبقه .." اند (همان اسناد) - کمونیسم ادعائی خویش را بر این پایه راستین میشمرد که سازماندهی طبقه کارگر ایران را "به معنای متشکل کردن پرولتاریا به مثابه یک طبقه اجتماعی..." (همان اسناد) - برای خود به عنوان وظیفه ای "دانی و محوری" می شناسد. و حتی در نحوه سازماندهی طبقه کارگر ایران آنقدر دقیق بود که ادعا مینمود برخلاف همه سنت های پیشین دیگر، میخواهد امر تشکیلاتی "طبقه کارگر را در محیط زیست و تولید [پرولتاریا]، سازماندهی و رهبری .." کند. (\*\*)

اینها دعوی عملی قابل اغماض و کم وزنی نیستند و ناکامی در اجراء شان و یا چشم پوشی از انجام آنها اگر بر زمینه اتخاذ یک موضع انقلابی و انتقاد از خود توضیحی همه جانبه صورت نگیرد، هر سازمان و جریانی را بی گمان به انحراف دچار خواهد

(۱\*) - محتوی برخورد انتقاد آمیز حککا به مواضع فکری و عملی جریان های م- ل جنبش کمونیستی، صحت و یا کذب آنها مورد توجه ما در این رشته مطالب نیست. مسئله اصلی ما بررسی برخورد انتقادی حککا به این جریانها نیست بلکه نقد و واری احکام و مواضع تولیدشده آن میباشد.  
(\*\*) - چارچوب بحث ما در این نوشته حول تشریح تناقضات بینشی حککا متمرکز است. اما بالطبع میتوان از زاویه ای اساسی تر عدم تطابق دیدگاه حککا با استراتژی کلی انقلاب ایران یعنی نیل به سوسیالیسم و نیز ناتوانی وی در کاربست دیالکتیکی م- ل در شرایط مشخص ایران، را اثبات و تشریح نمود که اینکار از حوصله این مختصر خارج است.

نمود. اکنون حککا چگونه به این وظایف اعلام شده خود مینگرد؟ در شرایط فعلی این "حزب محکم" نسبت به آن قطعنامه‌ها چگونه مواضعی را اتخاذ نموده و کدام سیاست‌هایی را به پیش میبرد؟ و اینک حککا چگونه شکست خود را در تحقق آن وظایف "دائمی و محوری" اش، در لایه‌ای از توجیهات زرق و برق دار تازه، از دیدگان و اذهان میپوشاند؟

امروزه از طرف حککا گفته میشود که "بحث انتقال طبقاتی کمونیسم صرفاً بحث عضوگیری کارگران در خارج کشور نیست [ \* ]، حتی صرفاً بحث عضوگیری کارگران در داخل کشور هم نیست. عضویت کارگری گوشه‌ای از مبحث وسیعتر کمونیسم کارگری است گوشه‌ای از یک تصویر بسیار وسیع تر و تاریخی تر و فرا - حزبی تر است." ( \*\* ) -

می بینیم که آن احکام کلی گذشته که صریحاً از تشخیص یک "وظیفه دائمی و محوری" خبر میدهد، در اینجا در قالب کلمات زرین دیگری که تماماً خلط تزه‌های بدیع گذشته و جایگزینی شان با احکام کلی دیگری است، بی اعتبار میشوند. به عبارت دیگر، روند فکری این جریان نشان میدهد که آنچه را که حککا به عنوان برنامه "محوری" تا بحال در مقابل خود داشته، همانا تعویض "دائمی" استراتژی سیاسی

( \* ) - واقعاً که ذهن مستعد و بسیار هوشمندانه‌ای لازم است که "ایجاد صف مستقل پرولتاریا" همان اسناد ۱ را که میخواست در "محیط زیست و تولید" خود کارگران صورت دهد، به صورت "عضوگیری کارگران در خارج کشور" جلوه دهد. کدام ذهن و روح سالم و زنده‌ای "عضوگیری کارگران .." را آنهم در محیط خارج کشور !! میتواند با تشکیل صف مستقل پرولتاریا همدیاف درک کند؟ اعلام شکست سیاسی - ایدئولوژیک از این واضح تر ممکن نیست،

( \*\* ) - رجوع شود به "خداحافظ رفیق"

و عملی اش بوده است. فقدان استراتژی سیاسی در عمل و نبود خط مشی استوار و طولانی برای یک مبارزه انقلابی دراز مدت اینها از خواص برجسته فکری حککا بوده اند. حککا اگر در آغاز موجودیت اش، مرزهای خود را با سایر نیروهای م - ل در اصلی کردن وظیفه "سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر" متمایز میساخت، و اگر در آنهنگام صراحتاً بر این ادعا بود که نقاط افتراق اش با جریانهای دیگر درست بر همین عقیده استوار است که میخواهد کارگران را "در محیط زیست، تولید، و فعالیت آنها" متشکل نماید، و اگر در آنهنگام حقانیت حزبی و حزبیت بر حق خود را دقیقاً از ایجاد یک "تشکیلات بلشویکی" که گویا منحصرأ بر چنان پایه هائی ایجاد میگردد، به رسمیت میشناخت، دیری نپائید که این وظیفه را با یک وظیفه خودساخته دیگر تعویض نمود و اسم آنرا هم "بریانی کمونیسم مستقل و انقلابی" گذارد. حال، به این ترتیب مسئله ایجاد "پیوند عمیق حوزه های فعالین [حککا] با پیشروان و توده های طبقه کارگر." درست به بایگانی این حزب سپرده شده بود و باید به جای آن چیز دیگری که اسمش "کمونیسم مستقل و انقلابی" است، بوجود میآمد. (\*) - و اکنون هم که دروازه های این حزب بخاطر متارکه های فردی و گروهی مرتب بهم میخورد، چرخش از وعده های پیشین به همان صورت مرسوم این جریان در قالب مفاهیم خودپندارانه ذهنی پوشیده و مکتوم میماند.

(\*) - در این روند بی ثباتی اندیشه و تفکر حککا، جالب توجه این نکته است که این جریان در خیل قلم زنی هایش مدام از پیروزی درخشان اش بر این خط و آن خط سیاسی دیگر دم میزند و همه گونه پینش و مشی دیگری را پیروزمندانه مغلوب (؟) میخواند، ولی هر آن که برای توجیه تزهها و احکام خودساخته اش اقدام میکند ناگزیر به رجعت به همین خطهای مغلوب شده مراجعت کرده و تلاش میکند حقانیت فکری خود را از درون همین خط های مغلوب شده بازستاند! این طرز اثبات و استدلال با شیوه برهان و اثبات مارکسیستی که صحت جوهر خود را از واقعیت جذب میکند و با واقعیت نیز خود را میآزماید، فرسنگها فاصله دارد.



خوب ، حالا باید این تز جدید را هنوز هم در برابر موج سنوالات و ابهامات پیش آمده جدیدتر جلوه داد ، به این صورت که بگوئیم وظیفه ما در انتقال " کمونیسم مستقل و انقلابی " یک وظیفه محدود به چهاردیواری شرایط ایران و کارگران ایران نیست ، بلکه از اینهم " وسیع تر و تاریخی تر و فرا حزبی تر است " !! . ولی این وظیفه تازه با این ابعاد وسیعاً تراشیده شده اش چیست که قابلیت و حقانیت محو هر وظیفه دیگری را که تابحال حککا در کشف آنها بر خود میبالیده است ، دارد؟ در توضیح آن اینطور گفته میشود: " حزبی که آن سخنان در کنگره اش ایراد شده بود را چهار سال بعد ترک کردیم تا از صفر شروع کنیم. و این را ساختیم که میبینید. نقد خود را به درون دشمن بردیم ، ناسیونالیسمش را افشا کردیم، دموکراسی اش را بی آبرو کردیم ، مذهبش را از بیخ کوبیدیم .." ( همان نوت ، - حتی اگر همه این سرودخوانی های عابدانه را درست و اصولی بپنداریم ، آنگاه باز هم این پرسش که مگر وظیفه اصلی یک حزب مدعی " مدافع تاریخ کمونیسم " ، این افشاء گری هاست؟ به قوت خود باقی است. ( \* ) و چنین پرسشی هم حقیقتاً در رابطه با خودپنداریهای بالا پرسش بجائی است. زیرا لیست مفاخر و درجاتی که حککا بر تابلوی خود بالا برده است ، میتواند از عهده هر گروه دموکراتی که تشکیلات نیم بندی هم دارد، برآید. و اینها در گذشته ای نه چندان دور ریز فعالیت‌های هر گروه دانشجویی مترقی و انقلابی در محیط خارج نیز بوده و میتواند باشد و احتیاجی به خیال بافی هائی چون " بستر اصلی کمونیسم ایران شدیم " ندارد.

( \* ) - باید خوب توجه کنیم که حککا در توصیف مدارج عالی مبارزه اش میگوید: " دموکراسی اش را بی آبرو کردیم " ! بسیار خوب ، به این مدعیان " رادیکالیسم " ها یادآور می‌شویم که رژیم کنونی هیچ نوع " دموکراسی " قابل لمسی ندارد که بی آبرو کردن آن مایه عزت کسی بشود ، آنچه این رژیم دارد فقط دیکتاتوری ، استبداد و بیدادگری و اختناق است ، اینها را باید بی آبرو کرد!

### توهمات خود بلشویسم یینی حککا

روشن است که در اینجا فقط بحث محدود به ابعاد خودپنداری های دور از واقعیت حککا نمیشود، بلکه موضوع بسیار گسترده تر و جدی تری در میان است، موضوعی که بینش سیاسی حککا را به عنوان یک جریان مدعی "کمونیسم مستقل و انقلابی" مورد سوال قرار میدهد. در اینجا است که باید به نقش و جایگاه احزابی چون حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین رجوع کنیم و درک این حزب را از مارکسیسم به مثابه حزب پیشاهنگ پرولتاریا مطالعه کنیم. با پایه قراردادن مبانی م - ل، تشخیص تعیین کننده ترین وظایف که نقشی محوری در نزدیک شدن به انقلاب پرولتری و تحقق آن خواهد داشت، در گرو دادن پاسخی عملی به مسئله ایجاد نیروی سازمانیافته و متشکلی است که همواره در جنبش ها و مبارزات کارگران و زحمتکشان پیشرو و راهنما باشد. در برخورد به احزاب و نیروهای کمونیست و تعیین اعتبار سیاسی و جایگاه حقیقی آنان در جنبش کارگری هم معیار اصلی همین است که سطح سیاست و مواضع رسمی آنها در جریان پراتیک با آنچه که توده ها خواهان آند و آنچه که واقعا در پیشبرد و ارتقاء مبارزات توده ها موثر است، مقایسه و ارزیابی شده و حد انقلابیگری کمونیستی آنان تشخیص داده میشود. حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین یکی از نمونه های برجسته یک حزب کمونیست واقعی است که در تعیین وظایف اصلی اش نسبت به انقلاب سازماندهی تشکیلات خود را صرفاً حول یک محور اساساً انقلابی یعنی تحکیم و حفظ خصلت پیشتازی اش در جنبش کارگری، حلقه زده بود. از این لحاظ بود که در ادبیات و سیاست های عملی این حزب، برخی مفاهیم از قبیل ارتقاء دادن جنبش سیاسی (و نه فقط انجام مبارزه سیاسی)، گسترش مبارزات ضد سرمایه داری نقشی کلیدی و حیاتی ایفاء می نمودند. در عین حال در همین حزب بود که درک صحیح از مبارزه سیاسی انقلابی یعنی محتوی سیاست سوسیالیستی و علل از کارافتادگی اشکال دیگر مبارزه که هدف آموختن معرفت سوسیالیستی به کارگران را در جریان مبارزه ندارند، تئوریزه گردید و راهنمای عمل

قرار گرفت. بسیاری از تنوری ها و ترهانی که در آنهنگام با جزمی پنداشتن مارکسیسم به نتایج عملی محدود و متنزلی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا دست یافته بودند بوسیله حزب بلشویک بی اعتباری شان نه فقط در عرصه نظری بلکه عمدتاً در صحنه عمل اثبات شد. البته اینها دستاوردهائی نبود که این حزب با اتکاء به یک خط مشی متزلزل و دفع الوقتی بدست آورده باشد، برعکس اینها حاصل بینشی بود که عمیقاً بین مبارزات سیاسی مرسوم و شناخته شده عصر خود فرق قائل شده و بر قانونمندی آنها مسلط بود. آنچه که حزب بلشویک را نماینده منحصر بفرد کمونیسم انقلابی عصر خود مینمود، درافتادن بدون نقشه و برنامه منظم با "رژیم" و یا عناصر "لیبرال" آن و افشاء گری از این و آن مقوله و مظهر بورژوازی نبود. حزب بلشویک از آنرو صلاحیت داشتن خصلت انقلابی را بر خود حمل مینمود که در دنیائی که مبارزه سیاسی اتحادیه ها و سندیکاها کارگران از سوی بسیاری از مدعیان مارکسیسم رسماً مبارزه سیاسی خوانده میشد و پیروزی تلقی میشد، آنها را به عنوان سیاست سوسیالیستی بی اعتبار خواند و خواهان ارتقاء این مبارزات به سطح یک جنبش همه جانبه که کام بگام تمامی مدنیت موجود و حاکم را با همه نهادها، جناحها و عناصر متنوع و گوناگونش یکسره نفی کرده و خواستار بریانی نظام سوسیالیستی است، گردید. حزب بلشویک بدان جهت پیشرو واقعی توده های کارگران و زحمتکشان گردید که در شرایطی که همه جریانهای سیاسی معاصر خرده کاریهای چون این و آن افشاءگری و یا این و آن حرکت پراکنده را "اعلان جنگ" و "دست بردن بقدرت سیاسی" میانگاشتند، قادر گردید تصویر جامعی از نحوه ایجاد یک نیروی رزمنده حرفه ای که وظیفه ای جز نشان دادن شیوه اصلی مبارزه و آموختن فنون اصلی کاربرد و سازماندهی قهر انقلابی و "دست بردن بقدرت سیاسی" به کارگران ندارد، ترسیم نموده و به مرحله اجراء در آورد.

در فرهنگ سیاسی حزب بلشویک روسیه، تشکیل سازمانی از انقلابیون حرفه ای که وظیفه دائمی اش سازماندهی و رهبری جنگ طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی است

، نقشی مرکزی در امر تسخیر قدرت سیاسی به خود گرفت. و نیز در همین حزب بلشویکی بود که نه هر نوع افشاء گری بلکه فقط افشاء گریهای سیاسی که با محتوای ضد رژیم ، همه جانبه و وسیع که کلیه طبقات مورد ستم را مخاطب قرار میدهد ، به عنوان مهم ترین مجرای آگاه سازی توده ها برگزیده شد. اما ، برخلاف تبلیغات جنجال آمیز حککا ، بلشویسم در روسیه هیچگاه مبارزات دموکراتیک و مبارزه با خرافات مذهبی را تبدیل به محور اصلی مبارزات پرولتاریا نکرد. هدف نهائی بلشویکها از افشاء گریهای سیاسی این نبود که مثلا دموکراسی مسلط "بی/برو" شود و یا اینکه مذهب "از بیخ" کوبیده گردد ، این امور جوانب فرعی مبارزه دموکراتیک پرولتاریا را تشکیل میدادند که در جوار شیوه اصلی مبارزه یعنی مبارزه سیاسی علیه حاکمیت خواه ناخواه عملی میشدند. حتی هدف از این افشاء گریهای سیاسی اینهم نبود که بلشویسم "بستر اصلی کمونیسم" روسیه گردد ، بلکه هدف عمده جلب توده های وسیع کارگران و زحمتکشان به مبارزه سیاسی سرنوشت ساز و محتوم بود ، هدف این بود که نیروی تاریخی و عظیم توده های کارگر حول پیشبرد یک جنبش آشتی ناپذیر انقلابی سازماندهی شده و برای انجام انقلاب سوسیالیستی مهیا گردد. هدف از این افشاء گریها ارتقاء روحیه و انگیزه های انقلابی در بین جنبش های خودانگیخته کارگری بود. تمامی شالوده و بنیاد فعالیت های حزب بلشویک بر محور یک وظیفه دائمی بی ریزی شده بود و آن اینکه با هر گونه عمل تبلیغی و ترویجی ، قطرات پراکنده مبارزات کارگران را به یکدیگر متصل نموده و آنها را به سمت یک جنبش سیاسی هدفمند و مقتدر سوق دهد. در این رابطه اگر از مذهب ، از دموکراسی و یا مشروطه خواهی افشاء گری میشد ، این افشاء گریها به خودی خود هدف و موضوع احقاق هویت بلشویکی نبود ، اینها به تنهایی حقانیت کمونیسم بلشویک ها را در قبال سایر نیروهای مدعی کمونیسم اثبات نمیکرد ، بلکه اینگونه فعالتهای جنبی افشاء گرانه تنها در پرتو کاربست شیوه اصلی مبارزه سیاسی توسط سازمانی از انقلابیون حرفه ای حزب بلشویک که وظیفه محوری و مرکزی اش گسترش

و پیشبرد همه جانبه و سراسری مبارزه قهرآلود و سرنوشت ساز با دولت حاکم و دستگاه‌های سرکوب آن است ، می‌توانست معنا پیدا کرده و کارآئی و اثرگذاری داشته باشد. حزبی که فاقد نقشه وسیع و درازمدت برای پیاده کردن و پیشبرد یک مبارزه مصممانه سیاسی - نظامی در راه تصرف قدرت سیاسی است ، هر چقدر هم در افشاء گریه‌های اجتماعی موفق و کامیاب باشد ، هنوز مشخصات یک حزب بلشویکی را دارا نیست.

و دقیقاً همین سمت گیری عملی ، بدون تزلزل و مصممانه حزب بلشویک روسیه نسبت به تسخیر قدرت دولتی و برخورداری از یک نقشه بلندمدت ، دقیق و همه جانبه بود که کمونیسم بلشویکها را انقلابی و زنده مینمود. در زمینه همین افشاء گریه‌های هدفمند سیاسی بود که میبایست تربیت سیاسی توده های کارگر و تشکل آنان در مهم ترین و اصلی ترین سازمان انقلابی حزب بلشویک ، یعنی سازمان انقلابیون حرفه ای صورت پذیرد. طبعاً افشاء گریه‌هایی که در پیوندی تنگاتنگ با مبارزات کارگران و در بستر جنبش های کوناگون آنان صورت میگرفت ، قادر بود در بین توده های مقهور نفوذ یافته و به یک نیروی مادی بسیج کننده ، قهر آمیز و رهنمون گر تبدیل گردد. در شیوه تفکری که لنین در تنظیم سیاست های حزب بلشویک بکار میبرد ، در تمامی عرصه های مبارزه اصل و اساس اینست که هر نوع افشاء گری غیر سیاسی اعم از اقتصادی ، فرهنگی و مذهبی در اصل نقشی کمکی در مقایسه با وظیفه اصلی حزب یعنی ارتقاء دانش و آگاهی سیاسی و طبقاتی پرولتاریا داشته و بالطبع تابع اهداف جنبش ماهیتاً سیاسی و انقلابی است. وظایف دموکراتیک جنبش اگر چه در مقطعی از تکوین انقلاب اهمیت پیدا میکند ولی هیچگاه در بینش لینی جایگاه وظایف سوسیالیستی ، یعنی آموزش آگاهی طبقاتی پرولتاریا را پر نمیکند. راز موفقیت حزب بلشویک روسیه در افشاء گری از جنبه های متنوع و بیشمار زندگی اجتماعی در این بود که آنها را در زمینه حضور دائمی و فعال در مبارزات کارگران و دهقانان جامعه پیاده مینمود.

آنچه که به حزب بلشویک هویت انقلابی داده و آنرا به عنوان کمونیسم انقلابی به ما می‌شناساند این نیست که بانی "انتقال... کمونیسم از میان روشنفکران به درون کارگران" روسیه بوده است، اینهم نیست که توانسته و یا خواسته است "پرچم کمونیسم و صف مستقل کارگری را بالا بگیرد و... بعنوان ناجی کل جامعه ظاهر...".

اینها شعاربافی‌های کوتاه بینانه‌ای است که مصداق واقعی‌اش در خصائل فکری حککا پیدا میشود. اما، خصلت بلشویکی حزب لنین با پاسخ عملی همه جانبه و سازش ناپذیر و بدون تزلزل‌اش به مسئله قدرت دولتی و بسیج کلیه نیروها و امکانات تشکیلاتی‌اش در حل انقلابی این مسئله تمیز داده میشود. اعتبار و نفوذ بلشویسم در بین کارگران به عنوان حزب حقیقی پرولتاریا از آنرو نیست که "انتقال کمونیسم... از میان روشنفکران به درون کارگران" را هدف "تاریخی" خود قرار داده بود، بلکه از آنرو که در آموزش و تربیت سیاسی کارگران در پراتیک روزانه‌اش بیش از هر حزب دیگری کامیاب‌تر بود. این آموزش هیچ نوع ربطی با "انتقال کمونیسم" به میان طبقه کارگر نداشت، بلکه به کارگران - نه در تنوری و جزوات و کتابها - در جریان عمل و زندگی آنان شیوه درک و تجزیه و تحلیل مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی را از زاویه منافع طبقاتی خاص خودشان به آنان می‌آموخت. وجه تمایز برنامه بلشویکی در این بود که طبقه کارگر روسیه باید به منافع طبقاتی خاص خویش معرفت پیدا کند و این را هم فقط از طریق تجربیات و مشاهدات روزانه‌اش در مناسبات طبقه خویش با سایر طبقات بایستی بیاموزد. هدف بلشویسم از فعالیت‌های افشا، کرانه سیاسی در بین کارگران منتقل کردن الفبای کمونیسم به میان آنان نبود، بلکه انتقال چنان درک انقلابی و مشخصاً طبقاتی‌ای بود که کارگر مبارز را در تشخیص مواضع واقعی افراد، شخصیت‌ها و سبب‌های سیاسی سایر طبقات و سیاست‌های حاکمیت یاری کرده و بتواند ماهیت آن گفتارها و جملات شعاربافانه به ظاهر انقلابی را که این اشخاص چهره خود را در پس آنها نهان کرده‌اند، تمیز دهد. بلشویسم، نه کمونیسم بلکه معرفت حقیقتاً طبقاتی را آنهم

در جریان عمل انقلابی به درون طبقه کارگر روسیه ترویج داده و منتقل نمود. در امتداد پیشبرد همین برنامه بلشویکی بود که قادر گردید تربیت رهبران و کادرها، صاحب نظران، مروجین و مبلغین کارگری در حزب را نیز به ثمر رساند.

در پشت سیاستها و مواضع بلشویکها همواره توده وسیعی از کارگران به پشتیبانی و حمایت ایستاده بودند، این سیاستها هم از آنرو میتوانست کارگران را به خود جلب نماید که ضمن آنکه ملهم از تشخیص صحیح منافع پرولتاریا بود خصلتی آشتی ناپذیر، انقلابی و بی تزلزل در برخورد به سیاست جامعه داشت. صحت دیدگاه لنینی در حزب بلشویک در تأثیر وسیع آن بر جنبش های کارگری سنجیده میشود. قدرت بسیج و تأثیرگذاری رهنمودها و راهنمایی های فکری و سیاسی لنین بر مبارزات پرولتاریای روسیه بدون هیچ شک و شبهه ای ناشی از این بود که بیش از هر خط فکری دیگری قادر بود منافع واقعی طبقه کارگر را از میان انبوه مسائل و معضلات دیگر جامعه به درستی تشخیص داده و با مهارت برجسته کند.

صحت و حقانیت کمونیسمی که حزب بلشویک در مقابل تمام احزاب دیگر معاصر خود نمایندگی میکرد، از این ناشی نمی شد که بلشویکها در لزوم "دست بردن بقدرت سیاسی" و سازماندهی آن پیشقدم بودند. آنچه که بلشویسم را بر رأس جنبش عظیم کارگری روسیه گماشت و درستی تزه های لنین را اثبات نمود، بطور عمده این واقعیت بود که بلشویسم در تمامی تحولات سیاسی جامعه پیشاپیش جنبش کارگری گام برمیداشت و پیشاهنگ واقعی پرولتاریا بود. حقانیت سیاست بلشویکی از این نشأت نمی گرفت که بر مسئله سرنگونی انگشت گذارده بود (به روایت حککا)، این امری بود که هر کارگر ساده ای که مورد ستم و جور رژیم تزاری واقع بود، درک مینمود. صحت کمونیسم انقلابی بلشویکها بطور عمده و تعیین کننده ناشی از نحوه برخورد بدون تزلزل آنها در تعیین شیوه سازماندهی مبارزه ای پیگیر، پایدار و آشتی ناپذیر با پلیس سیاسی و دستگاه های سرکوب دولتی تزار میشد. در شرایطی که احزاب دیگر سیاسی روسیه، نه فقط به لزوم "دست بردن بقدرت سیاسی" رسیده بودند

بلکه حتی در تعیین شیوه مبارزه هم از حککای ایران پیشقدم تر بودند، با این وجود اینها نتوانستند اثری انقلابی بر جنبش پرولتری روسیه بگذارند. زیرا این احزاب در تشخیص شیوه عمده مبارزه و تعیین وسائل و مواد سازماندهی آن متزلزل، مبهم و خرده کارانه اندیشیده و کار میکردند. با تمام این احوال میدانیم که مبارزه‌ای که این احزاب غیربلشویکی در روسیه سازماندهی و رهبری میکردند علیرغم اکونومیستی بودن، خرده کاری و پراکنده کاری اش، از فعالیت کنونی حککا از لحاظ کیفی و کمی در مدارج بالاتری قرار داشت. با این حال احزاب مزبور نبودند که در مبارزه طولانی حقانیت کمونیسم خویش را به ثبوت رسانند بلکه این بلشویسم بود که با نقد اساسی از شیوه کار و مبارزات این جریانها، بنای سازماندهی یک تشکیلات انقلابی مبارزه‌جو، پیگیر و جان سخت را پی ریزی نمود و با محور قراردادن مبارزات سیاسی همین سازمان انقلابیون ضربات پیاپی و جانانه‌ای را بر پیکره حاکمیت وارد نمود و نشان داد که "دست بردن بقدرت سیاسی" نه در گفتار جنجالی و نه در تبلیغات صرف سیاسی و نه در به اصطلاح افشا، گری های بدون ارتباط با یک حرکت عملی منظم و استوار ضد رژیم، بلکه در خود عمل انقلابی و دگرگون ساز نهفته است.

حزب بلشویک روسیه در نتیجه به مثابه یک حزب کارگری نفوذ و اثرگذاری وسیع تر، عمیق تر و توده‌ای تری بر جنبش های کارگری جامعه خود داشت. بنابراین حتی با قراردادن تجربه روسیه به عنوان زمینه بحث، مسئله حقانیت یک حزب کمونیست نه با کمیت کارگران حزبی آن و نه با جواب نظری صاف و ساده اش به مسئله قدرت سیاسی، بلکه با پاسخ عملی آن به مسئله سرنگونی نظام بورژوازی یا همه نهادها و ارگانهای موجود آن، ارزیابی میشود.

اینها هستند نمونه های کوچکی از وجوه تمایز فعالیت حزب بلشویکی لنین با آنچه که حککا از فعالیت "کمونیسم مستقل و انقلابی" درک کرده و انجام میدهد. ما در این مختصر دیدیم که نه تکرار مفرط کلمه کارگر و نه برافراشتن بیرق "برپائی کمونیسم"



و نه پرخاش کودکانه به مظاهر جامعه بورژوازی هیچکدام میزان درست تشخیص یک حزب کمونیست حقیقی بر اساس موازین حزب لنینی نیست. اینها غلطیدن به یک فرمالیسم حزبی و مبتذل سازی حزبیت لنینی است که از مجاری تبلیغاتی حککا به گوش میخورد. ما دیدیم که فقدان دیدگاه وسیع مارکسیستی از چشم انداز انقلاب و نبود یک طرح جامع و همه جانبه از وظایف اش در قبال طبقه کارگر، دولت، و سایر طبقات جامعه چگونه حککا را در هر مقطع زمانی خاص از این تنوری به تنوری دیگر از این حکم "کمونیستی" به حکمی دیگر میچرخاند و دیدیم که در نتیجه همین تنوری بافی های دفع الوقتی چگونه حککا در هر مقطع زمانی خاصی از "وظیفه" ای به سوی "وظیفه" ای دیگر رو برگردانده و در انجام همان نیمچه وظایف ادعائی اش متزلزل و بی ثبات است. ما در ادامه بررسی خود نسبت به نحوه برخورد این جریان به "قدرت سیاسی" خواه ناخواه به این موضوع نیز میرسیم که نشان دهیم چگونه این حزب از داشتن مهم ترین ویژگی یک حزب بلشویکی محروم است و به طبع خصلت فرمالیستی اش در مسائل حزبی ناتوان از کسب آن میباشد.

## دروغین بودن "انتقال طبقاتی" دیروز، امروز برملا میشود!

تز "انتقال طبقاتی" ایده عجیبی نبود که از طرف حککا با ادعای زدودن مهر خرده بورژوازی از جنبش کمونیستی تحویل داده شد. اما عدم وفاداری حککا به این ایده، چون حرکت عجیبی بسیاری از اعضا و کادرهای آنرا متحیر نمود و آنانرا وادار به کناره گیری کرد. این ناپیکیری و تزلزل آشکار حککا به تزها و نظریات سیاسی اش، بنوبه خود از افق محدود فکری و تفکر کوتاه بینانه آن که خود حاصل برداشتهای جزمی و قالبی اش از مارکسیسم هست؛ ناشی میگردد. در آهنگام که حککا بدون

توجه به شرایط مشخص سیاسی ایران و با نفی نقش و اثرات عینی سلطه امپریالیسم بر جامعه، از ایده "انتقال طبقاتی" به معنی کسب نفوذ در طبقه کارگر و با اسلوبهای کمونیسم کلاسیک سخن میگفت، طبعاً به همین لحاظ نمیتوانست چشم اندازی دورتر از یک قدمی خود را در پیش بینی تحولات سیاسی جامعه مشاهده کند. ایده تحقق "انتقال طبقاتی"، محصول ذهنیتی بود که دوره هرج و مرج سیاسی دوران بعد از قیام را ابدی پنداشته بود و یا لاقلاً آن دوره بی ثباتی رژیم را طولانی تر متصور شده بود.

اما، دست بر قضا، یک "اتفاق کوچک" (۱۰) - افتاد، رژیم مرتجع جمهوری اسلامی با وحشیگری تمام و با همه نیروی نظامی سرکوبگر و قهار خود به طیف وسیع نیروهای سیاسی اپوزیسیون حمله نمود و اجازه نداد سنگ سازمان های مخالف در داخل بر روی سنگ بند شود. انقلاب موقتاً به عقب نشینی کشانده شد و حزب حککا هم اجباراً به تبعید رانده شد. اینهم طبیعی بود که پیش بینی این "اتفاق کوچک" هیچگاه نمیتوانست در دستگاه فکری حککا جانی داشته و برای آن سیاستی معین شود.

اما بهر حال حککا بعد از آن "اتفاق کوچک" و ارزیابی وضعیت سیاسی جامعه، به عقب ماندگی فاحش خود از جنبش توده ها و فاصله عظیمش از دنیای سیاست وقوف حاصل نمود. در نتیجه کنگره دیگری تشکیل داد که در آن میبایست این جریان را

---

(۱۰) - در باره این "انتقال طبقاتی" و آن "اتفاق کوچک"، حککا مینویسد: "دوره ما دوره برپایی کمونیسم مستقل و انقلابی است، دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از زمین روشنفکران به درون کارگران .. است. .... در این فاصله البته یک اتفاق کوچک افتاد، سقوط شوروی و حلات جهانی علیه کمونیسم در همه ابعاد، ما ماندیم. ما با ۴۴ یک دنیای بهتر؛ بیرون آمدیم. نه فقط بستر اصلی کمونیسم ایران شدیم بلکه تنها مدافع تاریخ کمونیسم و لنین و ماسکس از آب درآمدیم."

(نقل از "خداحافظ رفیق" - "بحث" ۲۰ آوریل ۱۹۹۶ -)

از چنبره محفلی اش به "یک حزب وسیع/اجتماعی" تبدیل کند. این چرخش بی تناسب و ناموجه را عده زیادی از هم قطاران حککا نتوانستند هضم کنند و در قامت مستعفی دست از پا دراز تر از این جریان بیرون آمدند.

ملاحظه نظرات جسته گریخته ای که از طرف "مستعفیون" حککا تا به حال بدست آمده است و نیز جبهه وسیعی که اعضاء مدافع حککا در برابر اینان گشودند، نشاندهنده سلطه یک منطق واحد اما انحرافی بر نظریات هردوی آنها میباشد. به این جهت نمیتوان محتوی بحث "مستعفیون" و یا خیل جوابهای اعضاء و کادرهای مدافع خط رسمی حککا را به عنوان نقطه عزیمت تشکیل یک بحث اقناعی مارکسیستی برگزید. از آنجا که هردو سوی این کشاکش نظری با طرح موادی که از بنیاد با مارکسیسم متعارض است به مقابله یکدیگر رفته اند، وارد شدن به این بحث بدون کاربرد سلاح انتقاد، خطرات زیادی را در افتادن به سرازیری انحراف از مارکسیسم برای شخص ثالث در بر خواهد داشت.

وقتی جناح "مستعفیون" شکست حککا را در دستیابی به هدف "انتقال طبقاتی" یک واقعیت مسلم میدانند و با این توشه انتقادی تشکیلات حککا را ترک میگویند، و وقتی در پاسخ به آن، خط رسمی حککا در بهترین حالت از این متارکه ناگهانی اظهار تأسف نموده و آنرا در پروسه حرکت خود اجتناب ناپذیر تلقی میکند، باید دانست این گونه برخوردها با وجود اینکه گوشه ای از حقیقت را بیان میدارد ولی خواهیم دید که هنوز با اسلوب تفکر مارکسیستی بیگانه است.

آنچه که "مستعفیون" را از خط رسمی حککا متمایز میدارد، وفاداری ساده لوحانه آنان به خط اولیه حککا است. این انتظار "مستعفیون" که حککا بر روی اصول اساسی خویش - که زمانی آن اصول آنها را به سمت صفوف آن جلب نموده بود- وفادار بماند ناشی از ساده اندیشی است.

میدانیم مشخصه برجسته حککا چه آنهنگام که "گروه سهند" نامیده میشد و چه آنهنگام که فقط با عنوان "حزب کمونیست ایران" بستنده میکرد، در گوشه صحنه

پراتیک انقلابی ایستادن و زل زدن به آن بود. حککا در حالیکه حاشیه نشینی و عزالت کزینی را از لحاظ عملی برگزیده بود، از لحاظ نظری مولد فعال تزه‌ها و نظریات در رد این و آن جریان و خط بود. حککا با این ترتیب جایگاه ویژه خویش را در جنبش و در جایی که نشانی آن با بی عملی و پرکاری نظری به همگان داده میشد، پیدا نمود. این تاریخچه واقعی حککا است که بدون تردید مهر خود را بر علت وجودی و هویت سیاسی آن کوبیده است. "مستعمیون" درست به این دلیل که در تشخیص همین ویژگی دچار سوء تفاهم شده و درک غیرواقعی از شیوه جایگاه سازی حککا در جنبش دارند با ساده لوحی می‌خواهند به خط "انتقال طبقاتی" خود وفادار بمانند. روشن است که این درست به معنی خودکشی سیاسی برای حککا است، جریانی که شریانهای خونی اش فقط باید با تزسازی های مجدد و مجدد مدام پومپاژ شود تا قلب آن از ضریان نیفتد، جریانی که بدون تحویل دادن مسلسل "خط تازه" به جنبش، به دیده خویشتن بی عمل و مفقودالثر نگریسته میشود، جریانی که کثرت نوشته هایش و انبوه نشریاتش و توده ارکانهایش و فقط همین ها معیار "عظمت" اش و نشانه پراتیک انقلابی اش بیان میشود، چنین جریانی با این مختصات، بر یک تز "انتقال طبقاتی" کیر کردن به معنی مرگ و دیوانگی سیاسی برای آن است. "مستعمیون" حککا در کمال سادگی این ویژگی حککا را درک نکرده بودند.

از همین زاویه نگرش است که می‌گوییم که وقتی خط رسمی حککا متارکه "مستعمیون" را در حرکت خویش اجتناب ناپذیر می‌شمارد جزئی از حقیقت را گفته است. زیرا این حزب همانگونه که میدانیم با علم کردن به اصطلاح "رادیکالیسم" وارد جبهه نظری جنبش کمونیستی گردید. و در افق دید آن "رادیکالیسم" محدود به کارگری شدن و افراط بی حد و شمار در کاربرد مفهوم کارگری می‌گردید که در سیستم مقولات رسمی آن به "انتقال طبقاتی" معروف گردید. حککا از این لحاظ بدانگونه که خود به همگان می‌فهماند، به هیچ وجه بدعت گذاری فکری نکرد و یا کشف محیرالعقولی را هم تحویل جنبش کمونیستی ایران نداد. کار استادانه (۹) حککا نه

در کشف کردن چیز تازه ای بلکه در مکتوم نهادن مقوله مهم تر دیگری در مواضعش بود. از آنرو که حککا، همان گونه که بر مسئله جایگاه طبقه کارگر پافشاری میورزید، صد برابر بیشتر بر مکتوم گذاردن وظایف خویش در برابر دهقانان و زحمتکشانشان جامعه ابرام ورزیده و نیروهانی را هم که بر نقش دهقانان در انقلاب دانانی داشته و برای خود وظایفی نسبت به آنان قائل بودند، با مهر "پیولیسم" و "خلقی" میکوبید. این "انتقال طبقاتی" که زمانی نه چندان دور چماق خط رسمی حککا در پلمیک هایش با سایر به اصطلاح "گروههای خلقی" شده بود، اکنون لازم میآمد که به زیر چرخ ماشین تنوری سازی حککا رفته و نابود شود. بنابراین حرف انتقادی "مستغنیون" گر چه از موضعی غیر مارکسیستی بیان میشود اما به هر حال انتقادی وارد بر حککا است و بدین لحاظ عناصری از حقیقت را در خود دارد. زیرا این "انتقال طبقاتی" که در اصل حرف تازه ای نبود، درمخیله اعضا، حککا تبدیل به حل المسائل و قطب نمای اصلی حرکت آن ها در آمده بود که با گذشت سالهای متعادی، اینک میرفت تا در زیر گردو غبار تزاها و تنوری سازی های مجددکم و کور شود. (\* - و اما، سرهم باقی تزاها را جدید "انتقال طبقاتی" به مثابه آنتی تزا

\* - مثلا حککا با هنرمندی الغاء تزا "انتقال طبقاتی" اش را با این مبهم کونی ها که گویا فهمیدن آنها "بسیار" "بسیار" ثقیل بوده و درک آنها خارج از توان درک هر آدم خاکی است، ماست مالی میکند: "بحث کمونیسم کارگری فقط شکودای در باره؟! کارگری نبودن حزب کمونیست ایران؟! یا فشاری نیست برای؟! کارگرکرانی؟! بیشتر توسط حزب کمونیست ایران. بلکه مقدمه ای است، معرفی ای است به یک دیدگاه سیاسی و اجتماعی متمایز. دیدگاهی که عواقب و استنتاجات سیاسی و علمی بسیار فراگیر و وسیعی دارد. دیدگاهی که هدف خودش را پیشبرد پراتیکی قرار میدهد که بسیار با آن چیزی که امروز بعنوان کمونیسم - چه در برون حزب و چه توسط حزب کمونیست ایران انجام میشود، تفاوت زیادی دارد." (از "خدمات رفیز" - "تمایز" بودن دیدگاه جدید حککا با همه دیدگاههای دیگر و متفاوت بودن پراتیک تازه اش از همه پراتیک های دیگر، برای ما آدمهای خاکی و معمولی باید

تمامی "جریانهای خرده بورژوازی" مرسوم در جنبش کمونیستی، خود از درون یک شیوه تفکری انجام میگرفت که مبانی خویش را صرفاً با نفی متافیزیکی همه دستاوردهای تنوریک و نظری جنبش کمونیستی ایران، سرهم کرده بود. و نیز دیدیم که چگونه حککا مقدم بر آنکه در اندیشه خلق دیدگاه خویش از درون انطباق مارکسیسم لنینیسم بر شرایط مشخص ایران باشد، در جستجوی ارانه و جمع بندی آن سیستم نظری خاصی بود که دارای هیچ نقطه مشترکی با تفکرات پیشین در جنبش کمونیستی جامعه مان نباشد.

این تصور غلط، فقط بر خود حککا مبرهن شده بود که گویا تأمین "انتقال طبقاتی" خود بخود متضمن "رادیکالیسم" و احیاء مارکسیسم لنینیسم در جنبش خواهد بود. به این جهت هم بود که حککا تحویل خشک و خالی "تز" انتقال طبقاتی" به جنبش را تأمین کننده "رادیکالیسم" خود یعنی پیشتاز بودنش در جنبش کارگری و به دست گرفتن رهبری مبارزات کارگری تلقی نموده و برای همگان میهناسانید. اما، دریغ که واقعیات سخت تر از آنند که بتوان با تکرار بدیهه گونی ها حتی در البسه ای "رادیکال" تر، آنها را نرم و شکل پذیر نمود.

اگر حککا بطور واقعی و صادقانه بر کارگری شدن خود به مثابه آنتی تز همه گروههای خرده بورژوازی موجود پایدار بود، و اگر حککا مصراً خواهان مادیت بخشیدن به هویت سیاسی و مهم تر از هر چیز پایبند بر "رادیکالیسم" اقامه ای اش بود، از نقطه نظر مارکسیستی چه باید میکرد؟ باید پروسه عملی کردن "انتقال طبقاتی" ادعائی اش را از لحاظ نظری تبیین مینمود و از لحاظ عملی هم در صحنه های بیشماری که

---

صد البته کافی باشد که قبول کنیم "عواقب" سیاسی حرف حککا به وسعت کهکشانشها "فراگیر" است. البته کسی که قادر باشد کدنویسی حککا را تشخیص دهد از لابلای این مبهم بافی ها میتواند ورشکستگی و هزیمت تنوریک و ناپیگیری حککا را نسبت به احکام گذشته خودش استخراج کند. اما نکته جالب توجه برخورد مضحک حککا به پراتیک خودش در گذشته است که برای معتبر کردن پراتیک و سیاست امروزش، مجبور به بی اعتبار کردن پراتیک و سیاست دیروزش میگردد.

واقعیت مبارزه بوجود می‌آورد، دست به اجراء آن می‌زند. میدانیم که بخش اول اینکار را با تزهانی که عمدتاً ملهم از تزهانی احزاب چپ موجود در جوامع "دموکراتیک" بورژوازی غرب است، برای جنبش تحویل داد. اما، حزیت و اشاعه فرهنگ حزب انقلابی صرفاً تبیین مسائل تنوریک جنبش در حوزه نظری نیست، یک جریان سیاسی جدی در زمانی نه چندان دور به هر صورت باید تنوری های ادعائی اش را در پهنه واقعیت هم پیاده کند. دیدیم که حککا چگونه در این صحنه سربلند (۱۹) بیرون آمد. مسئله اصلا این نیست که کارگری شدن یک جریان احتیاج به زمان دارد، به آنگونه که خط رسمی حککا درمقابل "مستعمیون" علم میکنند. مسئله این است که "انتقال طبقاتی" میخواست معیار اساسی تمایز و خط کشی دقیق و شفاف بین ایدئولوژی ادعائی مارکسیستی حککا از ایدئولوژی اتسائی "خلقی ها" و "پوپولیست ها" باشد. حککا با مفقود نمودن بی سر و صدای این معیار، درست با شیوه استدلال خودش، خویشتن را از برج بلند "رادیکالیسم" اقامه ای اش به زیر میکشد.

### دیروز "انتقال طبقاتی"، امروز "قدرت سیاسی" فردا چی؟

اینکه که حککا در محکمه قضاوت وفادارترین عناصر پیشین اش قرار گرفته است، با سلاح براق تر دیگری به مقابله منقدین داخلی اش میرود تا وعده های بریاد رفته اش را لااقل برای خودش توجه کند. این سلاح گر چه برای خیل عظیمی از کمونیست های انقلابی ایران چیز ناشناخته ای نبوده و نیست، در شیپور تبلیغاتی حککا به عنوان کشف بزرگ تاریخ - که بعد از "۱۰ سال مبارزه مدرن" توسط حککا انجام شده، به گوش همگان میرسد. آری، حککا به تازگی فهمیده است که مسئله اصلی برای هر کمونیست انقلابی پاسخ دادن به مسئله قدرت سیاسی است. خواب زدگان حزب حککا، در روزهای اخیر فهمیده اند که اینک آن زمان فرا رسیده است که

بحث قدرت سیاسی" (\* ) - و " رابطه حزب و رژیم" به عنوان خط اصلی حککا در دستور گذاشته شود. این "نوآوری" شهادت آمیز را هم البته ما مدیون "کنگره دوم" حککا هستیم که با تحلیل از "اوضاع سیاسی ایران" اکنون به یک چنین استنتاج دلاورانه ای دست یافته است. در این طرز استدلال حککا حداقل دو نوع عنصر انحرافی به طرز شفاف قابل رؤیت است. برخورد ریاکارانه حککا به منقدین داخلی اش از یکسو و نیز بینش انحرافی آن از مسائل اساسی مارکسیسم از سوی دیگر. حککا با "مستعفیون" و حتی با خودش ریاکارانه برخورد میکند، وقتی به این سادگی و وضوح تلاش میوزد تز "انتقال طبقاتی" را در پشت اعتبار تز دیگری که "مسئله قدرت سیاسی" نامیده شده است، نقل مکان داده و مکتوم کند. مثلاً تقوایی در بحث خود با "مستعفیون" مینویسد: "مشکل واقعی دوستان منحل شده ما بر سر رابطه حزب با رژیم است... میگویند بحث قدرت سیاسی را ببندید، علیه خاتمی شلوغ نکنید... حزب انتخاب خاتمی را رأی منفی مردم به کلیت رژیم اعلام کرد... و بعد در ادامه همین خط مشی کنگره دوم اوضاع سیاسی ایران را بحرانی و روبه انقلاب ارزیابی کرد و بحث حزب و قدرت سیاسی را در دستور گذاشت و بدنبال آن مشخصاً در خارج کشور تاکتیک جلوگیری از تثبیت رژیم اسلامی در افکار عمومی و در نزد دولتهای غربی را در پیش گرفت و فعالانه مشغول پیشبرد آن شد." همان ماخذ - خط کشی از ما -

عجبا! حککا از لزوم مبارزه مستقیم با حاکمیت حرف میزند که بر هر چیز دیگر مقدم است و حتی "کارگری شدن" اش را از درجه اعتبار میاندازد. آیا درست فهمیده ایم این کشف خیره کننده را واقعاً حککا با نیروی ذهنی خودش به تنهایی کسب کرده است؟ باید گفت دست مریزاد! این جریان که چنان در پوسته تنگ خودبینی های خرده بورژوازی اش در محاصره قرار گرفته که حتی قدرت درک محتوی نظریاتش را

\* - رجوع کنید به "نگاهی بر آنچه گذشت" - حمید تقوایی



از دست داده، اینک بعد از سالها به مناسبت کشف لزوم مبارزه با خاتمی و "کلیت رژیم" (نمیگونیم سلطه و حاکمیت امپریالیسم) انتظار دارد که در سکوی شماره یک جنبش انقلابی قرار داده شود.

جریانی که در اوج خودپنداریهای رؤیانی اش "ننها مدافع تاریخ کمونیسم" است، مبارزه عظیم و تاریخ سازی که برای خود می شناسد و به آن مباحثات میکند "جلوگیری از تثبیت رژیم اسلامی در افکار عمومی و در نزد دولتهای غربی" است! اگر حککا ایران را رو به انقلاب و رژیم را رو به زوال تحلیل میکند، چرا باید بجای تاکتیک تسریع سرنگونی رژیم، "تاکتیک جلوگیری از تثبیت رژیم" را به میان بیاورد؟ همه آحاد، طبقات و نیروهای سیاسی داخل و خارج و حتی رژیمهای بورژوازی غرب میدانند که جمهوری اسلامی ثبات دوره جنگ را از کف داده است، هم از درون و هم از بیرون متزلزل و ناستوار است. دیدن این منظره وسیع و روشن فقط برای جریانی که در اعماق خودپنداریهای کوتاه بینانه اش غرق شده است، به عنوان کشف "تاریخ کمونیسم" در کنگره حزبی اش مطرح میشود. از این بدتر اینست که اینها که خود را "بستر اصلی کمونیسم" مینامند، همین تاکتیک ناپیگیرشان را در خارج کشور در کمال نادانی با مسئله حل "قدرت سیاسی" یکی میکنند "رادیکالیسم" اینان برای تسخیر قدرت سیاسی بیشتر از این دوام نمیآورد که از "تثبیت رژیم" جلوگیری کنند!

آیا هر ناظر بیطرفی به این نتیجه بدیهی نمیرسد که حککا ریاکارانه به خویشتن و "مستغفیان" خویش برخورد میکند وقتی که بی اعتباری تز "انتقال طبقاتی" اش را اینبار با کوبیدن چماق "قدرت سیاسی" بر سر منقدینش لاپوشانی میکند. از نقطه نظر مارکسیسم لنینیسم مشخصه هر بینش خرده بورژوازی و غیرکمونیستی همین بسی بند و باری در مسائل ایدئولوژیک است. جریانی که فاقد خط سیاسی روشن و با استراتژی معین باشد، به سادگی میتواند در پیچ هر تحولی، خط مشی خود را تغییر داده و بر اساس محاسبات پراکماتیستی اهداف تازه ای را برای خود برگزیند. حککا که تا دیروز (پیش از کنگره دوم) تمام هدف و مقصدش را "کارگری شدن"

جار زده بود، اکنون به ناگهان " دست بردن بقدرت سیاسی " را به خاطر آورده و مطابق روال معمول در تصور پیشیناز بودنش در کشف این وظیفه مهم ، صرفاً به هیاهو راه انداختن می پردازد.

توجه کنید که در جملات بالا ، از روش یک " حزب کمونیست کارگری " در مبارزه اش با قدرت سیاسی حاکم و تسخیر قدرت سیاسی حرف زده میشود . حککا " دست بردن بقدرت سیاسی " را چیزی بیش از آنچه خود تشریح میکند، نمیداند. جریانی که ده سال متمادی را پشت سر میگذارد تا سرانجام به تز " سرنگونی " برسد، و آنهم تازه آنرا تا سطح " رسوا و افشا کردن رژیم خاتمی " تنزل میدهد، این خط همان جریانی است که پیش تر از این " کمونیسم کارگری " شدنش را وجه تمایز برجسته اش با " کمونیسم خلقی " در شیپور تبلیغاتش میتوانست.

بد نیست به تحلیل شیوه مبارزاتی که حککا در به اصطلاح عاجل شناختن تز " سرنگونی " بیان میکند و آنرا بکار میگیرد نیز اشاره ای بکنیم. به عبارت دیگر ببینیم حککا چه میکند که در نظرگاه خودش ، " دست بردن بقدرت سیاسی " تعبیر میشود. تقواتی در ادامه اینطور به " مستعفیون " تشر میزنند: " گیرم ما کارگری نشده ایم، انقلاب و سرنگونی هم در کار نیست، حالا چرا از درافتادن حزب با رژیم در خارج کشور ناراحتید؟ چرا نباید کمپین دفاع از حقوق کودک براه انداخت؟ ... چرا ممانعت از پهن شدن بساط امتثال فائزه رفسنجانی و سروش و کمال خرازی در خارج کشور را تحقیر و تخطئه میکنید؟ چرا نباید علیه اسلام سیاسی ... اعلان جنگ کرد ... نه دوستان ، درد شما نفس این نوع فعالیتهای ضد خاتمی و ضد رژیمی ماست، درد شما اینست که حزب به میوه ممنوعه قدرت سیاسی دست برده است." ( همان مأخذ - خط کشی زیر جملات از ماست) -

اشتباه نخوانده ایم ، یکی از " شخصیت " های حککا از شیوه مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم ایران سخن میگوید. او با مباحثاتی غیرقابل چشم پوشی " از درافتادن حزب با رژیم " وعده میدهد، اما در خارج کشور! واقعاً که چه

مبارزه سرنگون ساز خیره کننده ای را حککا به ما نوید میدهد. او "اعلان جنگ" با "اسلام سیاسی" را مبارزه "ضدرژیسی" عنوان میکند و از اینهم نازل تر فعالیت های افشاگرانه حککا از مهره های رژیم در خارج کشور را از جمله استراتژی محکم آن در براندازی رژیم معرفی میکند. اینها فقط خودفریسی محض است! نه حککا با آن "محکمی" اش و نه هر نیروی دیگری که در خارج از کشور فعالیت میکنند، عمل و اقدامش هرچه باشد "دست بردن بقدرت سیاسی" نیست، فعالیتت است در زمره اعمال و اقداماتی که در بهترین حالت منجر به افشاگری مقاصد عمیقاً بورژوازی رژیم و چهره پلید آن در نزد افکار عمومی میگردد. اما، ما زمانی میتوانیم ادعای حککا را مبنی بر "دست بردن بقدرت سیاسی" جدی بگیریم (فقط جدی بگیریم)، که مشاهده کنیم سازمان انقلابیون حرفه ای آن که بوسیله کادرهای ورزیده و مجرب کارگری گردانده میشود در مبارزه ای همه جانبه و سرسخت با دستگاه دولتی حاکمیت در افتاده است. اینست تعبیر انقلابی از وظیفه "دراقتادن حزب با رژیم" و نه "اعلان جنگ" کردن با "اسلام سیاسی".

فهمیدیم که درک حککا "از درافتادن حزب با رژیم" در چه سطح و کدام عرصه هانی است. اما، هر انسان عاقلی که اندکی هم از مبارزه سیاسی تجربه و آگاهی داشته باشد از خود می پرسد چرا جریانی "به عظمت خود حزب" (۱) - اینگونه اقدامات حاشیه ای را که در هر سازمان سیاسی ای بر عهده فعالین غیرتشکیلاتی آن قرار دارد، به عنوان مبارزات اصلی "ضدرژیسی" خود برگزیده و معرفی میکند؟ چرا جریانی "به محکمی حزب" حککا، باید دست زدن به اموری که تاریخاً در دوره شاه بر عهده تشکل های دانشجویی خارج کشور قرار داشت و خیلی ساده از عهده آنان برمیآمد را مبارزه اش برای کسب قدرت سیاسی تصور کند؟ آخر حزبی "به محکمی حزب" حککا، نمیتواند در تشخیص مبارزه در راه "دست بردن بقدرت سیاسی" از

(۱) - رجوع شود به "محکم، به محکمی حزب"

لحاظ کیفی تا به آن حد شل و وارفته باشد که "تشکیل کمپین دفاع از حقوق کودک" را در زمره مبارزه اش برای سرنگونی حاکمیت بشمار آورد. البته ما به وضع جنبش کمونیستی آگاهی داریم و میدانیم که در فضایی که خیل "شخصیت" های سرشناس سیاسی اش هر روزه صدها برگ کاغذ در توجیه این و آن حرکت "جناح مترقی" رژیم کاغذ سیاه میکنند، و خاتمی و جناح او را در اعمال فجیع روزانه اش تطهیر میکنند، در چنین فضایی حرف زدن از "فعالیت‌های ضدخاتمی و ضدرژیمی" به گوش برخی از افراد "رادیکال" شنیده میشود. حککا به عنوان یک حزب ادعائی کارگری، در قعر دره فعالیت‌های پراکنده، سطحی، فرعی و خرده بورژوازی محض دست و پا میزند. مبارزه سیاسی یک حزب پرولتری با رژیم حاکم بورژوازی هزاران پله بالاتر از سطحی است که حککا بر روی آن افتان و خیزان راه میبرد. اگر حککا به معنی واقعی کلمه خواهان پیشبرد یک مبارزه جدی سیاسی با رژیم حاکم است، باید در آغاز بین انبوه وظایف و شیوه های مبارزاتی شناخته و ناشناخته موجود در تاریخ جنبش کمونیستی جهان، وظیفه و شیوه اصلی مبارزه اش را به منظور براندازی حاکمیت معین نماید. حککا اگر واقعاً قصد سرنگونی رژیم را خط مشی خود اعلام نموده، در این خط مشی باید نشان دهد که کدام مبارزه ای را در پروسه فعالیت‌های سرنگون سازانه اش، تعیین کننده میداند. این برخورد متعارف و مرسوم یک جریان حزبی پرولتری با خویشتن و فعالین خویش است، برای انجام اینکار که فقط آغاز کار "دست بردن بقدرت سیاسی" است الزامی در "محکم، به محکمی حزب" بودن هم نیست. اما، آنهنگام که حککا این مسئله اصلی را برای خویشتن معین کرد و به جنبش اعلام نمود آنگاه در راه عملی نمودن آنها باید گامهای جدی و نقشه مند بردارد. ولی، بدون اینکه بخواهیم دچار خودفریبی و دگر فریبی شویم، باید بدانیم که هر نوع مبارزه سیاسی ای را هم که در تحقق سرنگونی رژیم تعیین کننده می‌شماریم، طبق هر نوع عقل و خرد سالمی باید در داخل کشور و در مصاف مستقیم با حاکمیت و نهادهای غارت و سرکوبگر آن انجام دهیم.

در نتیجه آنچه که حککا به مثابه مبارزه ضد رژیم برای کسب قدرت سیاسی به تازگی یاد گرفته و در کنگره اش هم به تصویب رسانده که انجام دهد، مطابق شواهد خودش هیچکدام از این خواص را ندارد، و صرفاً در چارچوب یک فعالیت محدود خرده کارانه و در سطح عملیات افشاگرانه ای که در سابق بوسیله دانشجویان مترقی و انقلابی در خارج از کشور علیه رژیم شاه انجام میشد، باقی میماند. این اقدامات گر چه لازم و مفید هستند، اما فرسنگها با کیفیت و سطح مبارزه یک حزب پرولتری بیشتاز، انقلاب گر و بالنده فاصله دارند.

در هنگام شکوفائی جنبش نوین کمونیستی ایران، دیدگاه صحیح کمونیسم انقلابی نسبت به مسئله چگونگی کسب انقلابی قدرت سیاسی در ایران از کانال سرنگونی سلطه سرمایه جهانی در جامعه تبیین شد. طبق این دیدگاه، حل انقلابی مسئله قدرت سیاسی با اتکا، به تحلیل صوری از حاکمیت و یا عناصری از آن نمیتواند صورت بگیرد بلکه وضعیت اقتصادی جامعه و آماده بودن نیروهای اجتماعی از لحاظ عینی برای انقلاب سرنوشت ساز است که زمینه مادی مبرمیت حل قدرت سیاسی را در دستور عمل نیروهای انقلابی قرار میدهد. بر همین اساس است که این دیدگاه بدون اینکه بخواهد به خرده کاریهای خودنمایانه گرفتار شود، مسئله اصلی که نحوه آگاه سازی نیروهای اجتماعی انقلاب است را مطرح کرده و آنرا به صورتی انقلابی و رادیکال حل میکند. دیدگاه مزبور به دام خط مشی های دفع الوقتی کنگره ای نیافتد که هر روز بنا بر آنکه کدام مهره امپریالیسم در حاکمیت به روی مهره دیگر نعره زده و یا اینکه کدام عامل زنجیری سرمایه جهانی در رژیم حاکم، نوید دموکراسی بیشتر و یا کمتری را میدهد، تاکتیک های فرصت طلبانه که مآل آن از پراکماتیسم این الوقتی است، تراشیده و به فعالین خود و جنبش تحویل دهد. دیدگاه مزبور، با تبیین اساسی از ساختار اقتصادی جامعه، به حاکمیت سلطه امپریالیسم و ضرورت سرنگونی آن مادام که چنین ساختاری بر جامعه غالب است، دست یافته و جای هیچ گونه شبهه، عقب نشینی، مدارا و مصالحه ای را با دشمن

توده های کارگر و زحمتکشان ، نمیگذارد . بی جهت نیست که تمامی آن نیروها و افرادی که توان گام برداشتن در مسیر طولانی مبارزه ای که این تنوری نشان میدهد را از دست میدهند ، اولین اقدام آنها در توجیه حرکتشان خلط مغلطه آمیز تبیین ساختاری تنوری مبارزه مسلحانه و تجزیه حاکمیت سیاسی امپریالیسم به جناح های خوب و بد است .

بر این اساس حل انقلابی مسئله قدرت سیاسی در ابتدا ، امر اگر چه یک مسئله تنوریک - سیاسی صرف است اما بلافاصله تبدیل به یک موضوع سیاسی محض شده و تحت عنوان شیوه عمده مبارزه خودنمائی میکند . اگر در آغاز حل مسئله قدرت سیاسی به شیوه ای انقلابی نیازمند یک تحلیل طبقاتی همه جانبه از کلیت حاکمیت است ، تحلیلی که در دام نگرشهای جناحی و انتظارات کوتاه بینانه از عناصر حاکمیت نیفتاده و دولت را چون نهادی ارکانیک ، لایتجزا ، از نظام حاکم و محصور در ساختار اقتصادی جامعه مینگرد . ولی بلافاصله دستیابی به چنین تحلیلی ، مسئله توده ای کردن آن و در نتیجه تبدیل آن به انرژی و نیروی تاریخ ساز و دگرگون کرا را مطرح میکند . بنابراین تحلیل صحیح از ماهیت قدرت دولتی و تشخیص لزوم سرنگونی قدرت سیاسی هنوز ابتدا ، و نقطه عزیمت راهی بلند و طولانی در مسیر حل مسئله قدرت سیاسی است . مسئله عظیم تر و شاق تر ، مادی کردن آگاهی سیاسی و معرفت طبقاتی ، یعنی توده ای کردن تحلیل طبقاتی از حاکمیت سیاسی است . روشن است که هر جریان سیاسی نیم بندی امروزه در شرایط سیاه و تیره بختی توده ها قادر است بدون صرف نیروی ذهنی قابل ملاحظه ای ، مسئله سرنگونی رژیم و تصرف قدرت سیاسی را عاجل و مبرم تشخیص بدهد . دشواری کار البته هیچگاه تبیین آگاهی از ماهیت طبقاتی دولت و یا تدوین تاکتیکهای براندازانه نبوده است . دشواری کار همواره روش بردن این آگاهی در میان توده ها و دگرگون کردن آن به انرژی انقلابی در میان توده ها بوده است . " .. مسئله همیشه این بوده که این آگاهی را چگونه باید به میان توده ها برده شود ، و چه سازمان ها و وسائلی باید این آگاهی را

بمیان توده‌ها ببرند، و از طریق کدام اشکال سازمانی، و اتخاذ چه شیوه‌هائی از مبارزه میتوان انرژی انقلابی توده‌ها را، در مسیر درست، در مسیری که به پیروزی انقلاب، بسرنگونی ارتجاع، بتصرف قدرت سیاسی منجر میشود، انداخت و هدایت کرد؟ - (تأکیدها از ما - "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک")

حککا که اخیراً در "کنگره دوم" اش تز محیرالعقول (۱؟) "دست بردن به قدرت سیاسی" را بعد از ده سال از اعلام موجودیت اش کشف و علم میکنند، در حقیقت خود با دستخط خود نشان میدهد که از قافله انقلاب بیش از نیم قرن عقب مانده است. اما، تئوری مبارزه مسلحانه حدود سه دهه پیش مشکل عمده در تسخیر قدرت سیاسی را نه در اثبات تئوریک ضرورت "دست بردن به قدرت سیاسی"، بلکه کشف آن شیوه‌های عملی از مبارزه انقلابی میدانند که قادر به بسیج و سازماندهی انرژی واقعی انقلاب یعنی نیروی کارگران و زحمتکشان باشد. این بینش انقلابی آیا به این ترتیب نشان نمیدهد که دشواری کار نه در یافتن پاسخ‌های نظری آکادمیک در باره "دست بردن به قدرت سیاسی"، بلکه کار صعب و سخت در رابطه با سرنگونی حاکمیت بورژوازی امپریالیستی، وارد شدن به آن روند مبارزه تعیین کننده‌ای است که بطور قطعی کار ستون‌های اصلی این رژیم مثل ارتش، سپاه، و میلیشیاایش را برای همیشه یکسره کند؟ آیا به این ترتیب نشان نمیدهد که وظیفه براندازی حاکمیت وابسته، نه یک امر "اکسیونی بیست، سی نفره" - (حککا) در خارج کشور بلکه وظیفه سنگین و مهیسی است که فقط از عهده توده عظیم کارگران و خلق‌های زحمتکش انقلابی ایران در مصاف مستقیم و رودرو با ماشین نظامی دولت، برمیآید؟ و آیا نشان نمیدهد که در اجراء این کار عظیم، نه "اکسیون"‌های پراکنده افشاگران "علیه دموکراسی و ناسیونالیسم و مذهب" است که نقش قاطع در تعیین سرنوشت قدرت سیاسی خواهد داشت، بلکه تعیین شیوه‌های دستیابی به نیروی پایان ناپذیر توده‌ها و هدایت آن در بستر انقلاب سهمگین اجتماعی است که باید به عنوان وظایف عاجل و همیشگی کمونیست‌های انقلابی تعیین گردد؟

تنوری مبارزه مسلحانه آمادگی کارگران و زحمتکشان را برای انقلاب در شرایط ایران بر حسب یک تحلیل عمیق و همه جانبه از اوضاع اقتصادی جامعه و اثرات عینی و ناگزیر آن بر روند مبارزه طبقاتی، به ثبوت میرساند. در بینش تنوری مبارزه مسلحانه عامل تعیین کننده در بیداری جنبش های سیاسی توده ها در ایران، وضعیت فلاکت بار و خوارکننده ای است که بورژوازی وابسته به امپریالیسم با غارتها، جنایات و راهزنی های بی وقفه و فزاینده اش به توده عظیم کارگران و زحمتکشان تحمیل میکند. عامل استثمار و ادبار رو به افزون که بر دوش خلقهای زحمتکش سوار شده است، نقش اساسی و قاطع در آمادگی آنان از لحاظ عینی به انقلاب و علیه وضعیت موجود، دارد. به همین ترتیب وضعیت سیاسی جامعه، یعنی ساخت و ترکیب دولت حاکم خود به تبعیت از وظیفه اصلی اش که ابقاء روابط بورژوازی فوق الذکر است، نگرسته میشود. دگرگونی عناصر خاصی از این حاکمیت، جناحهای معینی در آن، تبلیغات و تظاهرات دولتی، کیفیت دموکراسی در جامعه، انتخابات سیاسی و جامعه مدنی، و کلیه مبانی سیاسی دیگری که در چارچوب همین ساختار اقتصادی رخ میدهند باید در پرتو عینی بودن آمادگی توده های زیرسلطه برای انقلاب، مورد توجه و تحلیل قرار بگیرند. در چنین دیدگاهی انتخابات ریاست جمهوری و رای آوردن یکی از عناصر آن نظیر خاتمی، هیچگاه نمیتواند ملاک عینی تشخیص مبرم شدن انقلاب، و سرنگونی رژیم اعلام شود. چنین ملاکی فقط از درون یک دیدگاه فرمالیستی و فاقد برنامه و استراتژی بیرون زده میشود. تنوری مبارزه مسلحانه میگوید، سرنگونی رژیم و اصولاً هر رژیم دیگری که نخواهد مناسبات امپریالیستی حاکم بر اقتصادیات ایران را متحول کند، یک امر عاجل و همیشگی است. تنوری مبارزه مسلحانه با گزیدن بررسی و تبیین اوضاع اقتصادی جامعه و مکانیسم سلطه امپریالیسم در ایران به عنوان زمینه اصلی هر گونه تحلیل از اوضاع روبنای سیاسی و تعیین وظایف و تاکتیک ها و برنامه های ضدبورژوازی، راه را بر روی تفسیرهای افسانوی، پراگماتیستی و فرصت طلبانه می بندد. از این رو است که کاربست اسلوب



تفکر تنوری مبارزه مسلحانه بر اوضاع ایران، قادر است گریبان شخص را از پیروی کورکورانه از "خط مشی کنگره" ای که در اصل میوه خام اوضاع ناآرام سیاسی در جامعه است - یکبار برای همیشه رها سازد. آن که با این بینش عمیقاً آشنائی داشته باشد به آن گونه بینشی که در کمال ساده لوحی، وجود خاتمی و یا این و آن عنصر دولتی را علت العلل "دست بردن بقدرت سیاسی" و یا امتناع از آن برمیکزنند، فقط میتواند به دیده استهزاء بنگرد.

اکنون بینیم برخورد "کارگری" حککا به مسئله تعیین وظایفش در برابر قدرت سیاسی چگونه است. تبیین تعیین کننده ای که حککا را بعد از ۱۰ سال فعالیت حزبی بالاخره به امر "سرنگونی و دست بردن بقدرت سیاسی" سوق داده است، چیزی نیست جز "انتخاب خاتمی"!. ، سرانجام حککا هم از خواب ۱۰ ساله اش بیدار شد و سراسیمه مشاهده کرد "مردم میروند که رژیم را سرتگون کنند"، باید کاری کرد، سرانجام، حککا توانست با رجوع به نقش واقعی خاتمی در سیاست "اوضاع سیاسی ایران را بحرانی و رو به انقلاب ارزیابی" کند و برای "دست بردن بقدرت سیاسی"، کنگره تشکیل داده و اعلام موضع کند. اما، در این "گرماکرم مبارزه" "علیه مذهب و ناسیونالیسم و دموکراسی"، تز دیگری که جایگاه آن در حیات و هویت حککا بنیادین معرفی شده بود، بدون سرو صدا به بایگانی سپرده شد. آنهایی هم که از درون خود حککا خواستند بازگشت به هویت اولیه آنرا با ارجاع به احیاء "انتقال طبقاتی کمونیسم" به ذهن و فکر هم قطاران خود یاد آور شوند، به "خط پنجمی"، "کارگرینامی" (\*) - ملقب شده و مدال "منشویسم" (\*) - دریافت کردند.

\* - طنز تاریخ هم آموزنده است. این جریان واقعاً در برجسب یابی های "نواوران" مهارتی بیسابقه دارد. دیروز آن نیروهانی را که در قبال کارگران و نیز خلق های زحمتکش جامعه، برای خود وظایف مشخص سیاسی قائل بودند و بویژه فعالین جنبش نوین کمونیستی را با برجسب "کمونیسم خلقی" و یا "پوپولیسم" به خیال خود بی اعتبار میساخت، امروز با همان سلاح از کارافتاده

ملاحظه میتوان کرد که بین اسلوب تفکر تنوری مبارزه مسلحانه در برخورد به مسئله سرنگونی از یکسو و روش برخورد حککا - این حزب "عظیم" و البته "کارگری" - از سوی دیگر ، فاصله عمیقی وجود دارد . حککا از تبیین اوضاع اقتصادی جامعه و انعکاس آن بر روندهای مبارزات طبقاتی به مبرمیت وظیفه سرنگونی حاکمیت نصی رسد . تعیین مواضع حککا در برخورد به مسئله قدرت سیاسی محصول یک تبیین روینانی محدود از عنصری از دولت جمهوری اسلامی بنا شده است . در اینجا اعلام ضرورت و فوریت سرنگونی رژیم معیار انقلابی گری نیست ، صرف اعلام سرنگونی ، نیروی کمونیست را در شرایط فعلی که هر نیروی سلطنت طلب و مشروطه خواهی هم شعار سرنگونی سر میدهد در پلکان انقلاب قرار نداده و انقلابی نمیکند . آنچه که جوهر و ریشه های اساساً متفاوت طیف وسیع نیروهای مخالف ایران را از یکدیگر متمایز میسازد ، خواست آنان نه فقط در محو سلطه اسلامی بلکه مقدم بر آن ، اصرار در ریشه کنی سلطه امپریالیسم و داشتن یک استراتژی طویل المدت مبارزاتی در انجام این مهم است . نتایج عملی دیدگاه حککا که از تحلیل سطوح روینانی جامعه نشأت میگیرد میبینیم که ناپایداری و تزلزل سیاسی ، ناپیگیری تاکتیکی و تفاسیر پراکماتیستی از وظایف است .

و شناخته شده به جنگ منقدین درونی خودش رفته و آنها را به "کارگر پناهی" متهم میسازد . این نه فقط نشانه ای از بی پرنسیبی عمیقی است که در این حزب شایع است ، بلکه اثبات انحراف اپدنولوژیک آن از مارکسیسم لنینیسم آنها از زبان "شخصیت" های آن میباشد . هدف از این برجسب های ابداعی البته اینست که از اجبار وارد شدن به یک بحث صحیح و سازنده امتناع شود ، از تشریح درست و منطقی مبانی فکری و نقد مارکسیستی نظرگاههای مخالف سرپاز زده شود .

\* - رجوع کنید به "نگاهی بر آنچه گذشت" ، حمید تقوایی

### تئوریزه کردن چرخش های راست روانه

حککا وقتی می‌خواهد علل زیربانی‌ها را مبنای گذشته و اصول برپادرفته اش را به "مستعفیون" توضیح دهد، خودافشاگری و افری را به نمایش می‌گذارد. به همین جهت هم تلاش فعلی حککا در حاشیه ای جلوه دادن امر "انتقال طبقاتی" یعنی همان کارگری شدن حککا، همچون دست و پا زدنی بیهوده جلوه گری میکند حککا می‌خواهد فهم تر به مسائل مبهم برخورد کند و در نتیجه برای اینکه ثابت کند "کارگری شدن" یک حزب پرولتری ربطی به "جذب کارگران به حزب" ندارد و با موازین دیگری سنجیده میشود از خصوصیات بلشویسم کارگری حرف به میان می‌آورد: "آنچه بلشویسم را از بقیه جدا میکند نه رابطه آن با طبقه کارگر بلکه برخورد آن به جنبش‌ها و طبقات دیگر بود. حقانیت بلشویکها در این نبود که بیشتر از منشویکها کارگری بودند... حقانیت بلشویسم یک حقانیت سیاسی و طبقاتی است، حقانیت کمونیسم بعنوان یک جریان اجتماعی است که در برخورد حزب بلشویک با حکومت و طبقات و جنبشهای دیگر متجلی میشود... این مهم نیست که امروز انحلال طلبان با چه بهانه و پوششی مبارزه با مذهب و ناسیونالیسم را تخطئه میکنند... کسی که این واقعیات را نمی‌بیند، جنگ در این عرصه‌ها را بیراهه و هپاهو و غیرکارگری میداند و در عوض می‌خواهد کمونیستی و کارگری بودن ما را با تعداد کارگران حزبی و یا عطف توجه حزب به مسائل اقتصادی اندازه بگیرد... این منشویسم با اضافه کمی کارگرپناهی نوع خط پنجمی است." (تأکید از ما است) -

گوینده این جملات آنها را در دفاع از مواضع حککا و موجه بودن چرخش آن از تز "انتقال طبقاتی" فرموله میکنند. در ابتدا، می‌خواهیم در باره چرخش بدون

"اطلاعیه" حککا از مبانی اولیه اش کمی کنکاش کنیم. اگر برخی کلی گویی ها را کنار بزنیم، به این مطلب میرسیم که او صاف و ساده بر این اعتقاد است که خواست "کارگری بودن" حککا اینک خواستی متعلق به گرایش های منشویکی است که حاکی از "کارگری پناهی" است. در عین حال اطلاع داریم که این برای هر تفکر سالمی روشن است که مواضع پرولتری یک جریان کمونیستی انقلابی با کثرت یا قلت عددی کارگران فعال در آن سنجیده نمیشود. اما، پرسش اینست که آیا این مطلب ساده و روشن نزد حککا هم از آغاز روشن و بدیهی بوده است؟ به تاریخ مباحث این جریان مراجعه میکنیم.

حککا زمانی که هنوز مزین به "کارگری" نشده بود و حکا خواننده میشد و تازه میخواست حزب کمونیست بشود در "قطعنامه" های بویژه ضد "کمونیسم خلقی" اش مینوشت: "تشکیلات پرولیستی بنا بر ماهیت خود نمیتواند به تشکیلاتی با بافت کارگری تبدیل شود. در مقابل تشکیلات کمونیستی در رشد خود کمیت هر چه بیشتری از کارگران، خانواده های کارگری و بخش های مختلف طبقه کارگر را به صفوف خود جلب میکند و سازماندهی می نماید." تأکید زیر خطوط از ما است (۱۰) - این جریان پایه های حزبی خود را از جمله بر این نقد نهاده بود که گویا گرایش "پرولیستی" نمیتواند بنا بر طبیعت تشکیلاتی خود کارگری بشود، ولی اعتبار و حقانیت تشکیلات حزبی خویش را از قابلیت آن در "جذب کارگران به حزب" اثبات مینمود. حکا بر این باور به صلابت و سرسختی اعتقاد داشت که تشکیلاتی که او بر پا میسازد بخاطر سبک ها و شیوه های "کمونیستی" و ایضاً ضد "پرولیستی" اش، بطور طبیعی و ساده به همان ترتیب که رشد میکند، "کمیت هر چه بیشتری از کارگران" را هم به صفوف خود جلب میکند. توجه کنید که در آنموقع تصور حکا از "کارگری" شدن، تصویری بود که با ارقام و "کمیت" تعریف میشد. حقانیت

\* - به نقل از "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست"

ضد "پوپولیستی" این جریان در ۱۰ سال پیش با وعده اینکه قادر است "کمیت هر چه بیشتری" از کارگران را بخود جذب کند، اثبات میشد. در آنموقع حکا اعتبار حزبی اش را با ویژگی بی همتایش در کارگری شدن هر چه بیشتر تعریف مینمود اما، امروز از زبان حککا چه میشنویم؟ امروز حککا اعتبار سیاسی خود را با کدام معیارهائی تعریف میکند؟ امروزه او مینویسد: "حزب کارگری باید یک حزب معتبر سیاسی باشد. حزبی که مردم میبینندش، میشناسندش، میدانند چه میگوید، قدرتش را تشخیص میدهند، شخصیت‌هایش را با اسم وقیافه میشناسند و دوست دارند، نشریاتش را در خیابان خود پیدا میکنند. اینها کفر نیست. اینها رویزیوتیسم نیست." ("خداحافظ رفیق" -)

باید به معتقدین این حرفها گفت به دنیای طراز نوین "حزب توده" خوش آمدید! برای وارد شدن به این صحنه البته حق تقدم با این "حزب طراز نوین" است و شما باید در صف انتظار نوبت بگیرید. اما، حککا تازه بعد از ده سال فهمید که با حرف زدن خشک و خالی در باره محاسن "کارگری" اش و کام برنداشتن جدی در این راه، هرگز سر سوزنی هم قادر نیست به سیاست تأثیر بگذارد. پس باید کارگران گمنام که "مردم" آنها را نمی شناسند با شخصیت‌هائی عوض کنیم "که با اسم وقیافه" شهره کوی و برزن هستند، آنوقت شاید کسی به حرفمان توجهی بکند! (\*) -

\* - یکی دیگر از عقل کل های این جریان اینطور خودافشاگری میکند: "کسی که این واقعات را نمیبیند، جنگ در این عرصه ها را بیراهه و هیاهو و غیرکارگری میدانند و در عوض میخواهد کمونیستی و کارگری بودن ما را با تعداد کارگران حزبی و با عطف توجه به مسائل اقتصادی اندازه بگیرد تمام قد در مقابل کارگر و در مقابل کمونیسم کارگری ایستاده است." ("نگاهی بر آنچه گذشت" ۱ - بگذریم از اینکه جمله آخر تهدیدی است که بوی استالینیسم و فالاتزیسم حزبی آن مشام هر کمونیستی را میآزارد. اما، این ناپغه فراموش کار نسیداند هیچ کس جز خود حککا نبود که در آغاز کار یعنی در

حکا بر این اعتقاد محکم نیز بود که جلب کارگران به سمت تشکیلات برپا شده اش مستقیماً ربطی به پراتیک آن ندارد بلکه این "بافت تشکیلاتی" ساخته و پرداخته شده گویا فوق مغناطیسی اش است که خاصیت اش جذب بدون زحمت توده های کارگر به درون خود است. حکا تازه در قابلیت "کارگری" شدنش کم توقع نبوده و در معبد عاج خودستانی اش میگفت علاوه بر اینکه "کمیت هر چه بیشتری از کارگران" را میتواند بنا بر "بافت تشکیلاتی" اش جذب نماید، خیلی بیش از اینها، حتی "خانواده های کارگری" هم به صفوف این حزب بسیار مشعشع خواه ناخواه روآور میشوند. و خلاصه مگر طبق "قطعنامه های" اعلان تشکیل حکا، قرار بر این نبود که بنا بر ماهیت مغناطیسی تشکیلاتی که حکا به هم میبافد، حزبی بوجود آید که " ... متکی بر شکل های رهبران عملی مبارزه طبقه کارگر در عرصه ها، مناطق و واحدهای تولیدی اقتصادی مختلف که تحت رهبری یک مرکزیت محکم و سراسری عمل میکنند، تشکیلاتی که قدرت و نفوذ خود را به اعتبار پیوند عمیق حوزه های فعالین خویش با پیشروان و توده های طبقه کارگر بدست می آورد.. " (۱۰۰) -

در آنزمان که حکا تزه های پر آب و تاب فوق را به عنوان چشمه ای از "نقد مشی پوپولیستی" بر تابلوی تشکیلات خود آویخته بود، این تزه ها در مقام اصول و بنیادهای موجودیت سیاسی حکا به جنبش معرفی میشدند و هویت و موضوعیت فکری وی را تحقق میبخشیدند. اینها اصولی بودند که زمینه و زیربنای فکری و ایدئولوژیک این جریان را از سر تا پا بوجود آورده بودند.

اما، طنز کزنده تاریخ سوزنده است. اینکه که حدود یک دهه و نیم از اعلام آن اصول بدیع (۱۰۱) میگذرد، حککا در کجا قرار گرفته است؟ این "خانواده های کارگری و

هنگام اعلان حزبیت خود، معیار کارگری بودن اش را با ارجاع به "تعداد کارگران حزبی" به جنبش

معرفی کرد. آیا لازم است که باز به همان "اسناد کنگره اول" حککا رجوع کنیم؟

(۱۰۰) - به همان اسناد رجوع کنید

بخش های مختلف طبقه کارگر" که قرار بود بخاطر "بافت تشکیلات کمونیستی" حککا بطور اتومات و مثل ذرات آهن به مغناطیس این سازمان کشانده شوند، در کجایند؟ این به اصطلاح "نقد مشی پوپولیستی" که میخواست بنیادهای حزب حککا را برای اولین بار با بریانی "تشکیلات کمونیستی" اش معتبرسازد، که میخواست به "ماهیت کمونیستی" آن واقعیت بخشد، اینک بعد از سالهای طولانی فعالیت، بی اعتباری و بی ثمری اش به طرز ظریفانه ای برای همگان مکتوم نگاه داشته میشود. واقعیت امروز حککا اینچنین است: جریانی که خود در هنگام اعلان موجودیتش صراحتاً به جنبش میگوید که اعتبار تشکیلاتی اش وابسته به عملی کردن پیوند تنگاتنگ آن با "توده های طبقه کارگر" است، پس از گذشت سالهای طولانی هنوز در چارچوب تنگ یک محفل روشنفکری خرده بورژوازی محصور مانده است.

در اینجا تز "انتقال طبقاتی" بدان جهت در سیستم فکری حککا اهمیت می یابد که طبق شواهد و اسناد اعلان موجودیتش، نقشی محوری و حیاتی در اهداف سیاسی و مبانی اعتقادی آن داشته است. "انتقال طبقاتی" یک نظریه تاکتیکی و گذرا که نقشی کم رنگ و جانبی در حیات سیاسی حککا بر عهده داشته باشد، نیست. کلیه فعالیت های عملی، تشکیلاتی و نظری این جریان پیرامون تحقق همین تز اساسی حککا، سازماندهی و اعلان موجودیت نمود. اعلام شکست تز "انتقال طبقاتی" از طرف "مستعفیون" و یا جابجا کردن آن با تز "قدرت سیاسی" از طرف خط رسمی حککا پس از طی شدن یک دهه و نیم موجودیت این جریان، به هیچ صورت فی نفسه نشانه بطلان تلاش برای "کارگری شدن" یک محفل روشنفکری نیست، بلکه اثبات گر شیوه تفکر انحرافی حککا و نحوه نگرش غیرمارکسیستی اش به مسائل جامعه میباشد. انحراف حککا از مارکسیسم لنینیسم در مسائل نظری و تشکیلاتی از آنهنگام آغاز شده بود که تحقق تز "انتقال طبقاتی" را به عنوان تعیین ماهیت "کمونیستی" اش و وجه تمایز برجسته اش با "تشکیلات پوپولیستی" برگزیده بود. حککا در ۱۵ سال پیش نمیدانست که حقانیت یک جریان واقعاً کمونیستی و تمایز برجسته و اساسی

آن با همه نیروهای غیرکمیونیستی، نه بر اساس پافشاری بر لفظ "کارگری" و نه در نتیجه مرکزی کردن تبدیل تشکیلات به یک تشکیلات کارگری، بلکه در ماهیت آن پراتیکی نهفته است که هدفش سرنگونی انقلابی نظام بورژوایی وابسته به امپریالیسم است. جریانی که از آغاز موجودیتش پایه های چنان عمل انقلابی سازمان یافته ای را بریزد که تمامی ارگانها و فعالیت های کوچک و بزرگش به سمت تسخیر قهرآمیز قدرت سیاسی بورژوایی نشانه گرفته باشد، جریانی که کارگران و زحمتکشانش را مستقیماً و در حین تحقق پراتیک انقلابی اش مورد خطاب قرار دهد، جریانی که با توده های کارگر در بطن جنبش ها و مبارزات آنان تماس حاصل نموده و این جنبش ها را بسوی اهداف سیاسی سوق میدهد، تنها چنین جریانی قادر است در بطن پراتیک انقلابی خود به اهداف تاکتیکی دیگری نظیر جلب کارگران به تشکیلات خویش نیز واقعیت ببخشد.

مسئله برای ما اساساً اثبات "شکست" حککا در انجام "انتقال طبقاتی" نیست. این شکست حککا از همان آغاز، برای ما که به دیدگاه انقلابی تئوری مبارزه مسلحانه آگاهی داریم، محتوم بود. مسئله در اینجا نشان دادن چرخش بدون پرنسیب حزبی است که به ویژه "محکم" تر و پرهیاهوتر از هر گروه دیگری در جنبش کمیونیستی ایران، دعوی "کمیونسم کارگری" دارد. آیا روش یک حزب کمیونیستی این نیست که در اعتقادات و باورهای نظری اش که در عمل نتوانسته به واقعیت در آینده، نگاهی نقادانه داشته و بطلان و مختومه کردن آنها را با شیوه ای انقلابی اعلام نماید؟ در بالا فهمیدیم که در برابر "مستعمین" این روش حککا نیست، کوشش حککا در تبیین چرخش خود از مواضع بالا، نه کوششی به سبک یک حزب انقلابی کمیونیست بلکه حرکت عجولانه یک محفل فالانژیستی خرده بورژوایی در کتمان اشتباهات اش است. (دنباله در صفحه ۱۲۸)



ارنست وانگرن

VII

## سیستم جهانی امپریالیسم

### ۱. قانون مربوط به تکامل

#### ناموزون و مرکب

سرمایه داری صنعتی نوین در بریتانیای کبیر زاده شد. در سده ۱۸۰۰ م به تدریج در اروپای غربی و مرکزی، امریکا و بعدها ژاپن منتشر شد. پیدایش برخی از کشورهای صنعتی اولیه مانع این نبود که سرمایه داری صنعتی را از رسوخ و ریشه دوانی در یکرشته کشورهای که خود در حال صنعتی شدن بودند، باز دارد.

صنایع بزرگ انگلیسی، بلژیکی، و فرانسوی اشکال تولید صنعتی اولیه ( صنایع دستی و خانگی ) این کشورها را بدون هیچ ملاحظه ای نابود ساختند. اما سرمایه های انگلیسی، بلژیکی و فرانسوی کماکان امکانات سرمایه گذاری فراوانی در کشورهای خودی داشتند. بدین جهت عموماً صنعت مدرن محلی بتدریج جایگزین صنایع دستی ای میگردد که در برابر رقابت کالاهای ارزان قیمت خارجی از هم پاشیده شده است. این پدیده بویژه صنایع پاجه بافی را در آلمان، ایتالیا، اسپانیا، اطریش، روسه تزاری ( شامل لهستان )، هلند، و غیره میشود.

با آغاز عصر سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم، این وضعیت تماماً تغییر میکند. از این پس دیگر بازار جهانی سرمایه داری تکامل سرمایه دارانه !! عادی !! کشورهای عقب افتاده را تسهیل نمیکند. برعکس، این بازار چنین تکاملی را دشوار مینماید، و بخصوص صنعتی شدن عمیق آنان را. فورمول مارکس مبنی بر اینکه هر کشور توسعه یافته ای، از تصویری از آینده هر کشور کمتر

توسعه یافته ای تشکیل شده، به این ترتیب اعتبار خود را از دست میدهد فرمولی که در سراسر عصر سرمایه داری رقابت آزاد معتبر بود.

سه علت اصلی ( و نیز چندین علت فرعی که در اینجا نمیخواهیم آنها را ذکر کنیم ) در پس تحولات اساسی شیوه عملکرد اقتصاد سرمایه داری جهانی قرار گرفته است.

الف - تولید سریالی وسیع کالاها در کشورهای امپریالیستی، بازار جهانی را در خود غرق میکند. کشورهای امپریالیستی چه در مورد بارآوری کار و چه در مورد قیمت خرید، در مقایسه با کشورهای توسعه نیافته و تمامی صنایع تولیدی توپایشان به آنحدی جلوتر هستند که کشورهای مزبور دیگر قادر نیستند که در برابر رقابت با تولید کشورهای خارجی ایستادگی کنند و یا تولید خود را در مقیاسی بزرگتر به بازار عرضه نمایند. از این هنگام به بعد است که صنایع غربی ( و بعدها هم چین زاپنی ) در بعدی توسعه آمیز از زوال تدریجی صنایع دستی، صنایع خانگی، و صنایع کارگاهی در اروپای شرقی، امریکای لاتین، آسیا، و آفریقا بهره برداری میکنند.

ب - در کشورهای سرمایه داری صنعتی سرمایه کم و بیش دائماً مازادی در دست انحصارات پدیدار میگردد. این امر باعث صدور سرمایه به کشورهای توسعه نیافته در سطحی وسیع میشود، که در آنجا این سرمایه به منظور توسعه رشته های صنعتی که نه رقیب بلکه مکمل صنایع اروپای غربی هستند، بکار انداخته میشود.

سرمایه خارجی که بر اقتصاد کشورهای عقب افتاده حاکمیت دارد، در این جهت گام برمیدارد که آنها را صرفاً در امور تولیدی مواد خام معدنی و نباتی و نیز تولید اجناس غذایی بگمارد. علاوه بر این کشورهای توسعه نیافته آرام آرام در حالت استعماری و یا نیمه استعماری فرو میروند، که در آن دولت بیش از هر چیز مدافع منافع سرمایه خارجی است. در نتیجه دولت حتی دست به ناچیزترین اقدامی به این منظور که صنعت داخلی را در مقابل رقابت با محصولات وارداتی پشتیبانی نموده و رشد آنرا تأمین نماید، نمیزند.

پ - سلطه سرمایه خارجی بر روی اقتصاد کشورهای وابسته چنان وضعیت اجتماعی و اقتصادی ای را بوجود میآورد که در آن دولت منافع طبقات حاکم گذشته را از طریق بهم پیوستن آنان با منافع سرمایه امپریالیستی، محافظت و مستقرمینماید به جای اینکه آنها را کم و بیش به شیوه ای رادیکال معدوم نماید آنگونه که در انقلابات بورژوا - دموکراتیک در کشورهای اروپای غربی و امریکا رخ داد.

نتیجه تکامل نوین اقتصاد سرمایه داری جهانی را در عصر امپریالیسم میتوان در قانون تکامل ناموزون و مرکب خلاصه کرد. در کشورهای توسعه نیافته - یا حداقل در بسیاری از این کشورها - ساخت اقتصادی و اجتماعی از نظر پایه ای نه معرف یک جامعه فنودالی است و نه مبین یک جامعه سرمایه داری. تحت فشار حاکمیت سرمایه امپریالیستی خصوصیات فنودالیسم، نیمه فنودالیسم، نیمه سرمایه داری و سرمایه داری به صورتی برجسته با هم ترکیب میشوند. نیروی مسلط اجتماعی همانا سرمایه است، آنهم بطور کلی سرمایه خارجی. طبقه بورژوازی داخلی فاقد قدرت اقتصادی است. اکثریت مردم را حقوق بگیران یا سرفها تشکیل نمیدهد بلکه دهقانانی هستند که به درجات مختلف تحت فشار مالیات بگیران، مالکین نیمه فنودال - نیمه سرمایه دار، کاسبکاران و نزول خوران هستند. اما اگرچه توده مردم بخشاً خارج از تولید کالایی و حتی خارج از اقتصاد پولی زندگی میکنند، بهمان میزان هم به اندازه محدودتری دچار اثرات وخیم نوسانات قیمتهای مواد خام - که اثرات جمیع آن بر اقتصاد داخلی و خامت آمیز است - در بازار جهانی امپریالیستی، میشوند.

#### ۴ - استعمار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره

بر اثر سرازیر شدن سیل سرمایه خارجی به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره وابسته، بیش از یک میلیارد جمعیت انسانی تحت فشار و بهره برداری و حیاول سرمایه امپریالیستی قرار گرفت که این یکی از بزرگترین جرائمی است که سیستم امپریالیستی در سراسر حیاتش مرتکب شده است. اگر سرمایه داری، همانطور که مارکس گفته است خون از تمامی شریانهای زمین باید بمکد تا رشد نماید این بخصوص در مورد کشورهای وابسته بیش از هر جای دیگری، کلمه به کلمه تطبیق میکند.

عصر امپریالیسم بیش از هر چیز در مشخصه های فتوحات استعماری دیده میشود. اما استعمارگرایی به مراتب از امپریالیسم کهن تر است. پیش از این کشورگشایان اسپانیایی و پرتغالی جزایر قناری و کاپ - ورد و همینطور امریکای جنوبی و مرکزی را تاراج کرده بودند، و در تمام جاها اهالی بومی را ریشه کن نموده بودند. سفید پوستان استعمارگر به سختی رفتاری انسانی در برابر سرخ پوستان امریکای شمالی داشتند. فتوحات بریتانیای کبیر در امپراطوری هند یکسری وحشیگریها را به دنبال آورد، به همین ترتیب اشغال الجزایر توسط فرانسه.

به محض آغاز عصر امپریالیسم این گونه خشونتها به بخش بزرگی از آفریقا، آسیا و اقیانوسیه گسترش یافت. حمام خون، تبعید کردن، اعمال کار اجباری و حتی برده داری، بیرون راندن دهقانان از زمینهایشان.

نژاد پرستی با توسل به برتری نژاد سفید و "ما موریت متمدنانه تاریخیش" این اعمال غیرانسانی را تطهیر میکند. همین نژادپرستی به صورتی به مراتب منزّه تر به گذشته مردم جوامع مستعمره، به فرهنگ آنان، به بزرگی ملیتی شان و آری حتی به زبان ملی آنها دستبرد میزند همزمان که ثروتهای ملی شان را که بخش بزرگی از حاصل کار خود آنانست را به تاراج میبرد.

اگر برده های مستعمرات جرات کنند که علیه این ستمگریها شورش کنند آنگاه به وحشیانه ترین صورتی متکوب میشوند. کودکان و زنان در جنگ سرخ بوستان آمریکا قتل عام شدند؛ "شورشیان" هندوی در برابر توپ قرار داده شدند که به آنان شلیک شد؛ قبایل شرق میانه بیرحمانه توسط نیروی هوایی انگلیس بمباران شدند؛ هزاران تن الجزایری در عملیات انتقامی بخاطر قیام اول ماه مه ۱۹۴۵ کشته شدند؛ تمامی اینها پیش از عملیات وحشیانه نازیسم روی داد. آنگاه که طبقات بورژوازی آمریکا و اروپا بر هیتلر خشمگین شدند، نازه به این خاطر بود که وی به حساب امپریالیسم آلمان نژاد سفید را مورد تهاجم قرار داد و مردم اروپا را دچار همان ناملایماتی نمود که امپریالیسم جهانی سالها خلقهای آسیا، آمریکا و آفریقا را مورد همان مظالم قرار داده بود.

اقتصاد کشورهای وابسته تحت تنظیم منافع و احکام سرمایه خارجی است. شبکه راه آهن در کشورهای وابسته مراکز تولیدی که صرفاً برای صادرات کار میکنند را به بنادر متصل مینماید در حالیکه مرکز جمعیتی مهم این کشورها از یکدیگر جدا و ایزوله هستند. ساخت زیربنای این کشورها در خدمت صادرات و واردات است در ضمن اینکه آموزش، درمان و فعالیتهای فرهنگی به شدت عقب افتاده میباشد. بخش اعظم توده در شرایط فقر، نادانی و بیسوادی بسر میبرند.

در ظاهر امر سرمایه خارجی تا حدودی امکانات تکامل نیروهای مولده این کشورها را فراهم میسازد. این خود موجب برپایی شهرهای صنعتی و رویش کم و بیش مهم پورتلاریا در بنادر و معادن، در خطوط راه آهن و کشتزارها و در بخش عمومی میگردد. اما بدون هیچگونه غلوی میتوان گفت که در طی ۷۵ سالی که آغاز استعمار در کشورهای عقب مانده را از پیروزی انقلاب چین جدا میسازد، سطح متوسط زندگی در آسیا، آفریقا و آمریکا (به استثناء تعدادی از کشورهای ممتاز) اگر به عقب برنگشته همچنان ثابت مانده است. در برخی از کشورها حتی تا مرحله

فاجعه سطح زندگی پایین آمد. فحطی های دوره ای دهها میلیون چینی و هندی را از پا در آورد.

### ۳. << بلوک طبقاتی >> حاکم در کشورهای نیمه مستعمره

برای درک اساسی این که چگونه سلطه امپریالیسم توانست کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را در تکاملشان متوقف سازد و از صنعتی شدن "طبیعی" و تدریجی شان از همان نوع سرمایه داری اروپایی ممانعت نماید، باید بر روی آن << بلوک طبقاتی >> که قدرت را در این کشورها همزمان با دوره "کلاسیک" عصر امپریالیسم در دست داشته اندکی توقف داشته باشیم. زمانیکه سرمایه خارجی در مقیاس وسیع به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نفوذ نمود، طبقات حاکم محلی عمدتاً از زمینداران (طبقات نیمه فئودالها و نیمه سرمایه داران بسته به اینکه در چه کشوری مورد بحث باشد از لحاظ کمیتی مختلف بودند) که با سرمایه تجاری و بانک یا سرمایه سوداگرانه در اتحاد بودند، تشکیل میشدند. در عقب افتاده ترین کشورها مثلاً در افریقای سیاه ما در برابر جامعه حلیفه ای قرار گرفته ایم که در نتیجه داد و ستد با برده در حال اضمحلال است.

سرمایه خارجی غالباً با این طبقات حاکم محلی طرح اتحاد می بندد و از آنان بعنوان واسطه در استثمار دهقانان و کارگران استفاده میکند و بدین ترتیب بهره برداری اش را با کمک خود مردم به انجام میرساند. در بعضی موارد که این استثمار پیش سرمایه دارانه با اشکال تازه تری از استثمار ترکیب میشود، نیروی مکیدنیش تشدید میگردد. استثمار انگلیس در بنگال، "زمیندارها" را که قبلاً مالیات بگریهای قبصر موگول بودند مبدل به زمیندارانی نمودند که خودشان مالیات استخراج مینمودند.

بدین ترتیب در کشورهای عقب مانده سه طبقه اجتماعی مختلط پدیدار میشوند که نه تنها مهر خود را بر روند تکامل اجتماعی و اقتصادی این جوامع وارد میسازند بلکه این روند را هم مسدود میکنند.

- بورژوازی کمپرادور، بورژوازی محلی که در آغاز به عنوان خدمتگزار موجب بگیر شرکتهای واردات - صادراتی خارجی عمل مینمود، ولی به مرور پولدارتر شده و توانست تبدیل به شرکت داری مستقل بشود. شرکتهای اینان بطور کلی منحصر به بخش بازرگانی (و بخش

"خدماتی" میشود. سود اینان بیشتر در تجارت، خرید و فروش زمین، و در ملک و ساختمان سرمایه گذاری میشود.

- سوداگر - رباخوار (یا سوداگر - رباخوار - زمیندار بزرگ). نفوذ تدریجی اقتصاد پولی، جامعه روستای را در راه چاره جوئی همه جانبه خرد میکند. بر اثر برداشت های بد یا بهتر در زمین های کمتر یا بیشتر حاصلخیز، تناقضات اجتماعی در سطح روستا تشدید میشوند. دهقانان ثروتمند و فقیر در مقابل هم قرار میگیرند در حالیکه دهقانان فقیر به اولی ها محتاجند. دهقانان فقیر تحت اجبار تهیه بذر و معاش در شرایطی که حتی برداشت سالانه شان برای رفع احتیاجات اولیه کفایت نمیکند، به زیر غرض میروند. ارزش برداشت بسته به میل تاجر، رباخوار و زمیندار بزرگ کم و کمتر میشود که به مرور باعث از دست دادن تکه زمین دهقانان شده و بارهای سنگینی را بر دوش آنها میگذارد.

نیمه پرولتاریا در روستا: (که بعدها با توده "حاشیه نشین" شهرها زیادتر میشوند). دهقانان ویران شده و بدون زمین به خاطر عقب ماندگی شان نمی توانند در صنایع کار بگیرند. اینها مجبورند در روستاها باقی بمانند و از طریق فروش نیروی کارشان به زمیندار بزرگ، یا اجاره کردن تکه زمینهای کوچک درآمد ناچیزی را در ازای معاوضه با بهره مالکانه تحمیلی زندگی بدبختانه ای را دست و پا کنند (یا در مورد خرده مالکی بخشی از محصول برداشتی را معاوضه کنند). هر چه امکان اشتغال کمتر و سخت تر باشد، آنها حاضرند مقدار بیشتری بهره مالکانه بپردازند تا بتوانند مزرعه ای را به اجاره بگیرند، و بهمان مقدار سرمایه داران علاقه کمتری دارند که در صنایع سرمایه گذاری کنند زیرا آنها میخواهند سرمایه خود را برای خرید زمین بکار اندازند. هر قدر بدبختیهای توده دهقانان بزرگتر باشد، بازار محلی اجناس مصرفی کمتر شده و صنایع کمتر رشد کرده و عدم اشتغال بیشتر میشود.

توسعه نیافتگی به هیچ وجه محصول کمبود سرمایه و یا امکانات نیست. برعکس، مازاد اجتماعی بخش بزرگتری را در کشورهای توسعه نیافته تشکیل میدهد تا کشورهای صنعتی. توسعه نیافتگی حاصل یک ساخت اقتصادی و اجتماعی ای است که ریشه در سلطه امپریالیسم دارد، که موجب میگردد انباشت سرمایه پولی عمدتاً به سمت صنعتی کردن و یا حتی سرمایه گذاریهای تولیدی حرکت نکند، که این خود در مقایسه با کشورهای امپریالیستی منتهی به عدم اشتغال عظیم (کمی و کیفی) میشود.

#### ۴. جنبش های آزادی بخش ملی

در درازمدت اجتناب ناپذیر خواهد بود که صدها میلیون انسان به طور منفعل خود را تسلیم سیستم استثمار و اختناق نکنند، سیستمی که توسط مثنی سرمایه دار کردن کلفت در کشورهای امپریالیستی و با بوسیله دستگاههای اجرایی و اختناق آبی که در خدمت امپریالیسم هستند، به آنان تحمیل میشود. جنبشی که ریشه در رهائی ملی دارد در بین جوانان روشنفکر آمریکای لاتین، در آسیا و آفریقا پدیدار شده که خود را وقف دموکراسی بورژوازی و با حتی ایده های نیمه سوسیالیستی و سوسیالیستی از اروپای غربی برای مبارزه با حاکمیت خارجی میکند. جنبش ضد امپریالیستی ناسیونالیستی در کشورهای وابسته مفسر منافع سه نیروی اجتماعی مختلف میگردد:

- این جنبش به نمایندگی از بورژوازی ملی صنعتی تازه سال ظاهر میشود (در همه جا که پایه مادی خاص خود را داراست) که منافع آن در تضاد با منافع قدرت بزرگ امپریالیستی حاکم قرار میگیرد. نمونه شاخص این مورد حزب کنگره هند است که تکیه گاه بزرگی در بین گروههای صنایع هند دارد.

- این جنبش تحت نفوذ انقلاب روسیه رشد نیرومند جنبش کارگری میتواند خود را وقف این گونه ناسیونالیسم نماید و بویژه آنرا به مثابه ابزاری برای بسیج توده های شهری و روستایی علیه قدرت حاکمه بنماید. برجسته ترین نمونه این مورد حزب کمونیست چین در دهه ۳۰ و حزب کمونیست هندوچین در دهه های متعاقب آن میباشد.

- این جنبش میتواند منجر به انقلابهای ناگهانی از طرف بورژوازی و خرده بورژوازی شهری بشود، که به شکل ناسیونالیسم مردمی تظاهر میکند. بخصوص انقلاب مکزیک در سال ۱۹۱۰ نمونه شاخص اینگونه جنبش ضد امپریالیستی است.

جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای وابسته بطور کلی در هنگامی که سیستم امپریالیستی دچار بحرانهای ناشی از تصادمات داخلی پیاپی شده، با نیروی بیشتری تقویت شده است: شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپن ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵، انقلاب روسیه ۱۹۰۵، جنگ اول جهانی، انقلاب روسیه ۱۹۱۷، گام نهادن جنبش توده آبی هندوچین به صحنه، بحران اقتصادی ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰، جنگ دوم جهانی، شکست امپریالیسم غرب در برابر امپریالیسم ژاپن ۱۹۴۱ - ۱۹۴۳،

شکست امپریالیسم زاپن در ۱۹۴۵، مهم ترین نیروی حیاتی خود را بعد از پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ بدست آورد.

مهم ترین مسائل تاکتیکی و استراتژیکی که جنبش کارگری بین المللی از طریق پیدایش جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در برابر خود دارد، بطور مفصل تر در فصل ۱۰ نکته ۴ و فصل ۱۳ نکته ۴ مورد بررسی قرار میگیرد. در اینجا ما باز هم به تکالیف جنبش کارگری در کشورهای امپریالیستی تأکید میکنیم که بدون قید و شرط هرگونه حرکت و جنبش واقعی که از طرف توده های مستعمرات و نیمه مستعمرات علیه استثمار و اختناق که قدرتهای بزرگ امپریالیستی بر آنان اعمال میکنند، پشتیبانی نماید. این وظیفه به این معنا نیز هست که باید بین جنگ - ارتجاعی - درون امپریالیستی و جنگ های آزادی بخش ملی بطور روشن تمایز قائل شد. دومی ها، جنگ هایی عادلانه هستند، مستقل از آنکه کدام نیروی سیاسی در این مرحله و با آن مرحله از مبارزه، در رأس مردم ستمدیده واقع شده اند. در اینگونه جنگ ها باید پرولتاریای جهانی برای پیروزی خلق تحت ستم عمل بکند.

#### ۵. استعمار نو

پشرفت جنبش های آزادیبخش ملی پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم را وادار به تغییر اشکال حاکمیت خویش در کشورهای عقب مانده نمود. حاکمیت مزبور از مستقیم بودن ندریجا به غیرمستقیم بودن تغییر چهره داد. تعداد واقعی مستعمراتی که مستقیماً توسط قدرت استعماری اداره میشد، همچون آب شدن کره در زیر تابش خورشید، ذوب شد. طی دو دهه از هفتاد کشور به چندتایی تنزل پیدا کرد. حاکمیت های مستعمراتی ایتالیائی، بریتانیائی، هلندی، فرانسوی، و بالاخره پرتغالی و اسپانیائی، یکسره فرو ریخت.

با این حال حکومت های مستعمراتی بدون مقاومت های ضدانقلابی خونتین از سوی بخش های مهم سرمایه امپریالیستی، ناپدید نشد. منجمله جنگ های مستعمراتی خونینی که از طرف امپریالیسم هلند در اندونزی پیاده شد، و از طرف امپریالیسم بریتانیا در مالزی و کنیا، و از طرف امپریالیسم فرانسه در هندوچین و الجزایر، به همان صورت جنگ های کوتاه تر ولی نه کمتر خونینی که توسط << هیئت های اعزامی >> در سولز سال ۱۵۵۶ علیه مصر بکار رفت. اما در یک دورنمای



تاریخی این اعمال قساوت آمیز چون نبردهای تأخیری به نظر می‌آیند. استعمار بدون واسطه محکوم به مرگ بود.

ناپدید شدن استعمار مستقیم، به هیچ وجه مساوی انحلال سیستم جهانی امپریالیسم نیست. حیات آن ادامه خواهد داشت گرچه در اشکال دیگر. قسمت بزرگی از کشورهای نیمه مستعمره هنوز وابسته به صادرات مواد خام هستند. آنها هنوز از تبادل نابرابرانه و استثمارگرانه ای رنج می‌برند که عواقبی بدبختانه برایشان دارد. شکاف بین آنها و کشورهای امپریالیستی کمتر نشده، بلکه هنوز هم بیشتر میشود. اختلاف بین درآمد سالانه و استانداردهای زندگی بین نیمکره شمالی و جنوبی هنوز هم رشد میکند.

اما گذار از حاکمیت مستقیم امپریالیستی به حاکمیت غیر مستقیم امپریالیستی در کشورهای توسعه نیافته مشروط به مشارکت مستقیماً بیشتر بورژوازی صنعتی << ملی >> در اشلار توده های کارگر میباشد، به همان طریق که مشروط به اعمال شتاب معینی در پروسه صنعتی شدن در یک رشته کشورهای نیمه مستعمره میگردد. اینها نتیجه ایست که هم بر اثر تغییر توازن قوای سیاسی ( یعنی عقب نشینی اجتناب ناپذیر سیستم در برابر فشار رو به رشد توده ها ) و هم بر اثر تغییر منافع اساسی مهم ترین گروههای امپریالیستی، بدست آمده است.

در حقیقت صادرات کشورهای امپریالیستی دچار یک تغییر مهم شده است. اقلام << ماشین آلات، تجهیزات، و مواد حمل و نقل >> اکنون همان نقش عمده ای را ایفا میکند که پیش تر بر عهده اقلامی چون << فولاد و اجناس مصرفی >> قرار داشت. اما بزرگترین تراست های امپریالیستی نمیتوانند ماشین آلات بیشتر و بیشتری به جوامع وابسته صادر کنند، بدون اینکه اشکالی از صنعتی شدن را تقویت کنند ( بطور عام در حوزه صنایع مصرفی ).

شرکت های چند ملیتی در داخل چهارچوب استراتژی جهانی خود از اینکه در تعدادی از جوامع وابسته مستقر شوند یا توجه به افزایش ارقام فروش در آینده از اینکه از آغاز در آنجا وجود داشته باشند، از منافع معینی برخوردار هستند. بدین جهت پیدایش شرکتهای که مشترکاً در مالکیت سرمایه امپریالیستی و سرمایه صنعتی << ملی >> است، در مالکیت سرمایه خصوصی و در مالکیت دولتی است ( به اصطلاح *joint ventures* ) در جوامع مذکور معمول تر میشود، خصوصیتی که ویژه ساخت نیمه مستعمرات است. بدین جهت هم نقش طبقه کارگر در جامعه افزایش می یابد.

ساخت مذکور کماکان جزئی از سیستم تحمیلی و استثمارجویانه امپریالیسم است. صنعتی کردن محدود است: << بازار داخلی >> آن غالباً بیش از ۲۰ - ۲۵ درصد از جمعیت را در بر نمیگیرد: طبقات حاکم به اضافه تکنسین ها ، مدیران ، و نظائر آن ، به اضافه دهقانان مرفه. فقر توده ای کماکان عظیم است. تناقضات اجتماعی بجای آنکه کاهش پیدا کند، وسعت می یابد بدین خاطر امکان انفجار انقلابی هنوز پا برجا است.

تحت این شرایط قشر اجتماعی تازه ای اهمیت پیدا میکند: بوروکراسی دولتی ، که عموماً << مجری >> بخش ملی شده وسیعی است ، خود را در قالب نماینده احساسات ملی علیه خارج جا میزند ، در حالیکه عملاً از امتیاز انحصار در اجرائیات در جهت انباشت کردن خصوصی در مقیاسی بزرگ سودجویی میکند.

#### پایان فصل ۷

پای حرف مردم :

؟؟ نماینده ای که از سوی قشر مرفه و بی درد به مجلس راه پیدا کند گرهی از مشکلات مردم باز نخواهد کرد. نماینده ای که طعم فقر را نچشیده چگونه می خواهد برای مبارزه با رفاه طلبی قانون بگذراند.؟؟

؟؟ غذای ما پنیر ، نان و سیبب زمینی و گاهی تخم مرغ است و هر از چند گاهی هم سبزی می خریم. نمایندگان به فکر این مردم پا برهنه باشند، ما جشنواره کیش و قشم و .. نمی خواهیم ما با شکم خالی جشنواره رقص و آواز نمی خواهیم. شعارهای بی بند و باری مال شکم سیر هاست.؟؟

؟؟ گرانی در جامعه بیداد می کند. قرار بود بر اساس تورم حقوق ها را زیاد کنند ولی این کار را نکردند. تورم از دستمزدها خیلی پیشی گرفته است چرا رسیدگی نمی کنند.؟؟

؟؟ .. چرا مدیران مدارس باید به خانواده ها فشار بیاورند که برای خرجی مدرسه پول بدهید آن هم خانواده هانی که خودشان برای تأمین خرجی بخور و نمیر بچه ها با مشکل روبرو هستند. ای کاش گوش شنوایی بود تا وقتی مسئولان می خواستند بگویند الحمدا امسال مشکل کسری بودجه نداشتیم وضع آموزش و پرورش را مثال می زدند نه این که بگویند الحمدا امسال مشکل کسری بودجه نداشتیم باستثناء آموزش و پرورش.؟؟ ( از کیهان ۷۸۱۰۲۰ ، ۷۸۱۲۰۲ ، ۱ ) -

## نگاهی به وظایف و دغدغه‌ها :

"جامعه مدنی" جمهوری اسلامی

### و بردگی کودکان روستائی قالبیاف

!! ۲۰ تا ۱۵۰ هزار تومان اجاره سالیانه کودکان قالبیاف !!

«خبر این است: پشت < وادی السلام > قم هیچ خبری از سلام و سلامتی نیست. ضربات دمامد < دغه > تنها صدای زندگی کودکانی است که به کارگاههای قالبیافی قم اجاره داده میشوند. خبر این است: انگار هیچ کس نمی داند یا نمی خواهد که بداند پیمان نامه حقوق کودک کاغذ پاره ای است که حتی برای پاک کردن خون خشکیده پشانی صدها کودک قالبیاف هم کفایت نمی کند.

خبر این است: انگار اخم فقر آنقدر با زندگی روستاییان عجین شده که زخم کودکان قالبیاف را از نگاه پدر و مادرشان دور نگه می دارد. خبر این است: البته که هنر نزد ایرانیان است و بس البته که صادرات قالبی بخش عمده ای از صادرات غیرنفتی و درآمدهای ارزی حاصل آن را تشکیل می دهد. البته که در سال دو هزار قرن ها از عصر برده داری گذشته است اما .... کسی هست که همین امروز که تنها ۵۰ روز از هزاره سوم گذشته است صدای نفس کودکان ۸ ساله را از لابه لای تار و پود فرش های زیر پایش بشنود؟

به گفته < عباس زاده > صاحب یکی از کارگاههای قالبیافی قم که تنها کارگران بزرگسال را به خدمت گرفته " حدود ۱۶ سال است که کارگاه داران شهر قم به واسطه دلان روستائی بچه های ۱۶ تا ۸ ساله روستائی را - بیشتر از شهرهای شمال یا زنجان و همدان - با قراردادهای سالیانه به مبلغ های بسیار پایین - مثلا سالیانه ۳۰ یا ۴۰ هزار تومان - از پدر و مادرشان اجاره می کنند." و البته که هزینه زندگی این کارگران کوچک در این مدت بر عهده کارفرماست و

البته که کارفرما برای < ادب کردن > کارگزارانش مجبور است آنها را کتک بزند و البته که در این کارگاهها دختر بچه ها هم به کار گرفته می شوند و .... البته که قم یک شهر مذهبی است. حجت الاسلام و المسلمین < مغینه > معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی استان قم می گوید: " بیشترش شایعه است. دوسه مورد بیشتر نبوده که ما رسیدگی کرده ایم و از طریق دادگستری و نیروی انتظامی بچه ها را به خانواده هایشان تحویل داده ایم. البته از این مسائل در همه شهرها هست."

این شواهد چیز دیگری میگویند. بیشتر مسئولین اجرایی در قسمت های مختلف شهر قم از این قضیه با اطلاعند. اما به دلایل نامعلوم کسی نمی تواند یا نمی خواهد کاری انجام دهد. حضور کودکان روستائی و اشتغال آنها به مدت ۱۸ ساعت در روز خود به اندازه کافی گویای ظلمی است که به این کودکان می شود اما وقتی که صحبت از ضرب و شتم آنها و مسائل و مشکلات حاد جسمی و رفتاری می شود که در این محیط ها برای کودکان پیش می آید این ظلم تبدیل به یک فاجعه انسانی می شود هیچ چیز از صحبت های خود این کودکان گویاتر نیست.

ع . کا از یکی از روستاهای صومعه سرا : < ۴ ماهه اینجا کار می کنم >

- دلالی که اینجا آوردت چقدر پول گرفت؟

- نمی دونم

- پدر و مادرت چقدر پول گرفتند؟

- ۲۰ ( هزار ) تومن

- کارت سخته یا راحت ؟

- نه خیلی سخته

- تفریح جانی میری ، سینما میری؟

- تا حالا سینما ندیدم

- دوست داری کار بکنی یا درس بخونی؟

- حالا که موندم اینجا باید کار کنم

- توی این چهار ماه که اینجا ای کسی بهتان سر زده؟

- نه هیچ کس

م - ف از شیخ نشین شاندرمن نفر بعدی است.

- چند سالت؟

- ۱۲ سال
- چند وقته آمدی اینجا؟
- ۳ ماه و نیم
- دلالت چقدر پول گرفته؟
- ۳۰ (هزار) تومن
- پدر و مادرت اینجا بهت سر میزنند؟
- تا حالا نیامدند
- این کار را دوست داری یا درس خواندن را؟
- نمی دونم
- خودت دلت میخواست بیای کار کنی؟
- نه با زور فرستادن
- اینجا که بودی مریض هم شدی؟
- آره ، یک بار زردی آوردم رفتم دکتر
- اینجا باز هم مثل شما هستند؟
- آره زیادند - همین جا روبروی کوچه زینیه ۲۰ تا شمالی توی کارگاهند
- از کارشان راضی اند؟
- نه کتک میخورند ، به خاطر پول پیشی که به باباهاشون دادند مجبورند بمونند
- چقدر پول دادند؟
- هر کدام ۶۰ ۷۰ (هزار) تومن
- قبلا کجا کار میکردی؟
- زنجان بودم
- ساعت چند تا چند؟
- از ۳ صبح تا ۱۱ شب
- کتک هم میخوردی؟
- خیلی می زد سرم را می شکوند جاش هست
- سرت که می شکست دکتر هم می بردنت؟
- نه

- اینجا چقدر کار می کنی؟

- از ۶ تا ۶ ( صبح تا بعداز ظهر )

- اینجا خیلی راحت تره پولش هم از زنجان بیشتره ۱۵۰ ( هزار ) تومن دادن به بابام و این تنها دلخوشی کوچک کودکانی است که شانه های ترد و نازک خود را نردبان صعود < بزرگانی > می کنند که بونئی از انسانیت نبرده اند. کودکانی که حتی نمی دانند چه کسی باید جوابگوی ظلمی باشد که به آنها روا می شود. کدام مرجع می خواهد یا می تواند < صاحب کار > هائی را که به < صاحب جان > تبدیل شده اند مواخذه کند. < حاج رضا محمدی > رئیس اتحادیه تولید کنندگان فرش قم می گوید: " این موضوع تازه ای نیست. خود من شاهد بوده ام که برخی از این دستباف کارگاه ها تا نیمه های شب بچه ها را مجبور به کار کردن می کنند اکثر تولید کنندگان این افراد را از شهرستان به قم می آورند و در مکانهای ساکن می کنند و در همان مکان دارقالی نیز به پا می کنند یعنی محل کار و زندگی افراد همان جاست. وی افزود: اتحادیه نظارتی بر نحوه اداره این کارگاه ها ندارد و مسئولین کارگاه ها فقط برای پروانه کار یا گرفتن وام به این اتحادیه مراجعه می کنند. در عین حال ما چند سال پیش این مسأله را به اداره کار قم گزارش کردیم اما کسی پیگیر این موضوع نشد. از صنف ما نیز چند نفر پیگیر موضوع بودند ولی به دلیل این که اداره کلی برای رسیدگی به این موضع از طرف مسئولین اجرائی - به خصوص اداره کار - وجود نداشت تلاش های ما نیز بی نتیجه ماند. و تنها یک تذکر کوچک برای آدم های خیلی بیبزرگ . مسئولین محترم وزارت کار اگر دلشان می خواهد جوابگو باشند لطفاً کمی عجله کنند. گزارش: مهرنوش پورضیائی ۶۶

روزنامه امروز مورخه ۷۸۱۲۰۴

**مرد خیابان خواب به تحمل ۷۰ ضربه شلاق ( تعلیمی ) محکوم شد**

قاضی یکی از شعبات رسیدگی به تخلفات انتخاباتی ، مرد خیابان خوابی را که یکی از تابلوهای پارچه ای انتخاباتی را کنده تا از آن به عنوان رختخواب استفاده کند به تحمل هفتاد ضربه شلاق محکوم کرد. این مرد بی خانمان که شبها را در خیابانها به سر می برد ، در دادگاه گفت : قصد داشته از پارچه این تابلو برای خوابیدن در کنار خیابان استفاده کند. این مرد ۳۷ ساله که رضا - ص نام دارد و بی خانمان است ، ساعت ده شب روز دوشنبه هنگامی که مشغول پاره کردن یکی از پلاکاردهای بزرگ پارچه ای نصب شده در خیابان بود ، توسط مأموران نیروی انتظامی دستگیر شد .....

روزنامه ایران مورخه ۲۸ بهمن ۷۸

پیشگفتار: سهم و نفوذشان در دستگاه حاکمیت بر روی هم پارس میکنند ، و به یکدیگر فحش و ناسزا میدهند. اینان عرصه انتخابات را از آنرو برپا میسازند که میدانند ادامه پیکار حیوان صفتانه و حقیر طبقاتی شان ، خیلی زود سیادت کلیت آنانرا به لبه پرتگاه سقوط هدایت میکند. انتخابات در اصل در چنین اوضاعی انتقال شیوه مبارزه استهلاکی حاکمیت به شیوه مبارزه تثبیتی آن است. از طرف دیگر رژیم جمهوری اسلامی با علم کردن انتخابات و فتوا دادن و تحکم کردن و حتی تهدید توده ها به شرکت در آن ، مثل گذشته میکوشد بساط انتخابات را محصل قانونیت بخشیدن به حاکمیت خویش نزد افکار عمومی جهان و هویت مردمی دادن به موجودیت ننگین خود در نزد جهانیان بگرداند. بنابراین نقش سیاسی و اجتماعی انتخابات مجلس ششم از نقطه نظر منافع حاکمیت ، نقشی دوگانه و مکمل یکدیگرند. از یکسو رژیم حاکم به مانند هر رژیم بورژوازی دیگر موجودیت منقور خود را با دستاویز شدن به سلاح انتخابات رنگ و لعابی قانونی میزند و با این شیوه بقاء سلطه خود و جامعه بورژوازی را تحکیم میکند و از سوی دیگر با تظاهر به اجراء یک انتخابات "دموکراتیک" ، چهره ای وجیه الصلاح و طرفدار آزادی و حقوق دموکراتیک توده ها به ناظرین خارجی از خویشان معرفی میکند.

همانگونه که اشاره کردیم برآمد نهانی انتخابات مجلس ششم چیز غریب و عجیبی نبود. زیرا مسئله برای توده ها انتخاب بر سر بدتر و بدتر از بد بود و این در شرایطی بود که رژیم با خشونت بیسابقه هر گونه نیروی اپوزیسیون جدی و انقلابی را از صحنه مبارزه محو کرده بود. نیروهای سیاسی انقلابی در طی سالیان گذشته بطور عمده سرکوب شده ، به زندان انداخته شده و به دست دژخیمان رژیم در شکنجه گاهها و میدانهای تیر به قتل رسیده بودند. بقایای سازمانها و نیروهای سیاسی عمدتاً در خارج حضور داشته و قادر به تأثیرگذاری مستقیم و گسترده بر پروسه مبارزات انتخاباتی نبوده و نمیتوانستند ایده ها و افکار ترویجی و روشنگرانه شان را

در بین توده ها تبلیغ کنند. بدیهی است که در چنین وضعیت نامتوازن سیاسی ، حرف از اجراء انتخابات "دموکراتیک" و حتی دم زدن از "برگزاری انتخابات قانونی" ، از طرف جیره خواران حاکمیت ، باعث خنده تمسخرآمیز هر ناظر بیطرفی میگردد. شیوه برخورد انقلابی به آنها تنها تحریم بی قید و شرط و افشاء کبری همه جانبه از کلیت رژیم و جناحهای درونی آن است. و اگر حتی آمار ادعائی حاکمیت را مبنای ارزیابی مان قرار دهیم ، از بین واجدین شرایط ۱۲ میلیون تن در این انتخابات شرکت نکردند، یعنی با وجود بوق و کرنای کر کننده تبلیغاتی رژیم و با وجود تهدیدات و اربابهای عمال و دژخیمان آن و در عین فقدان تأثیرات روشنگرانه نیروهای انقلابی در پروسه انتخاباتی ، ۱۲ میلیون تن در خانه هایشان نشسته و عملاً انتخابات را تحریم میکنند. این اعتراض توده ای عظیم ، در روزنامه های رژیم منعکس گردید و عناصر حاکمیت را به هراس افکند.

و اما سؤال ما به قوت خود باقی است ، چرا همان بخش از توده ها که شرکت در انتخابات را به هر صورت جایز شمردند درست به آن شکل و نه شکلی دیگر آراء خود را برگزیدند؟ ما تا اینجا به برخی عوامل جنبی اشاره کرده ایم در عین حال مسئله اساسی تر ارزیابی برداشتها و تاکتیکهائی است که توده ها نه در هر شرایطی بلکه تنها در یک اوضاع خاص داشته و بر میگزینند. باید توجه داشت که به همانصورت که مبارزات طبقاتی درونی حاکمیت در خارج از صحنه انتخابات جریان داشته است ، توده های وسیعی از کارگران ، زحمتکشان و خرده بورژوازی شهر و روستا بطور دائم در ستیز و مبارزه با کلیت رژیم نیز قرار داشته اند. طبیعی است در شرایطی که رژیم اسباب و آلات "قانونی" مبارزه را علم کرده و توده ها را به استفاده از آن فرا میخواند، حتی بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی که تا بحال نمیتوانستند و یا نمیخواستند با اشکال "غیرقانونی" مبارزه با حاکمیت کلاویز شده و سلطه آنها تهدید کنند ، از این امکان "قانونی" مبارزه استفاده کرده و در حقیقت با عدم رأی به



جناح "تندرو" حاکمیت بطور کلی هر نوع دیکتاتوری، خشونت و زورگویی را که این جناح نماینده روشن و برجسته آنست، نفی و رد میکنند. این بخش از توده ها وقتی با چنین موضعی رأی خود را میدهند در اصل با نفی جناح مستبدتر حاکمیت، به هر گونه استبدادی رأی منفی میدهند و هر گونه حاکمیت ظالمانه، زورگویانه و سرکوبگرانه ای را باطل اعلام میکنند. این موضع گیری توده ها با توجه به شرائط سیاسی و اجتماعی ایران نه فقط قابل درک است بلکه در اساس از وضعیت مبارزه طبقاتی و نیازهای دموکراتیک توده های تحت ستم استبداد سیاه جمهوری اسلامی نشأت میگیرد.

در این میان وظایف و مسئولیتهای نیروهای انقلابی کمونیست در برخورد به این مسئله بسیار سنگین و حساس است. در نتیجه مرکز ثقل روشنگری و آگاه سازی طبقات و اقشاری که در جنبشهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی نقشی فعال دارند بطور کلی بر این واقعیت باید قرار بگیرد که مبارزه با دیکتاتوری تاریک و ظلمانی رژیم جمهوری اسلامی جدا از مبارزه با سلطه امپریالیسم و سرمایه جهانی نیست. باید بویژه در اوضاع کنونی که آلترناتیو "اصلاح طلب" حاکمیت، خود را در صف اول حاکمیت امپریالیستی قرار داده است و پرچم اقتدار سلطه امپریالیستی در ایران را با شعار فریبنده دفاع از "آزادی بیان و مطبوعات" بدست گرفته، برای توده های مبارز و آزادیخواه توضیح داده شود که مبارزه برای آزادیهای فردی و اجتماعی، مبارزه با انحصارطلبی ها و خشونت گرانی های وحشیان رژیم نمیتواند مستقل از مبارزه با سلطه سرمایه جهانی ثمره ای داشته باشد. در سرلوحه برنامه هر نیروی سیاسی مترقی ای وظیفه افشا، گری از ماهیت واقعی خاتمی و تمامی جبهه سیاسی ای که وی را در حاکمیت مشایعت میکنند و تبلیغ و ترویج مبارزه همه جانبه با همه جناحها و دسته بندیهای رنگارنگ رژیم به مثابه کلیت واحدی که رسالت و مأموریتی جز تحکیم سلطه سرمایه جهانی در ایران ندارند، باید قرار داشته باشد.

فروردین ۷۹

سیاست رفرمیستی شناخته شده اش را رسماً در عمل پیاده کند و پا در جای پای سیاست بازانی چون "حزب توده" بنهد. پارلمان بورژوازی به چنین احزابی نیازمند است تا جنبش طبقه کارگر را در زیر پرچم چنین تیروهائی به سازش و انحراف بکشاند. ( سپتامبر ۱۹۹۹ )

### پاینده باد راه چریکهای فدائی خلق ایران



یازدهم و سیزدهم اسفند ماه سالگرد شهادت بهترین فرزندان خلق ، چریکهای فدائی خلق : رفیق عباس مفتاحی ، رفیق حمید توکلی ، رفیق غلامرضا گلوی ، رفیق مهدی سوالونی ، رفیق بهمن آژنگ ، رفیق عبدالکریم حاجیان سه پله ، رفیق سعید آریان و رفیق کبیر مسعود احمد زاده ، میباشد.

هم چنین در ماه اسفند ، این عزیزترین فرزندان خلق بدست دژخیمان جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند : چریکهای فدائی خلق : رفیق کاووس تور سواد کوهی ( مهدی ) ، رفیق علی اصغر زندیه ( فرامرز ) ، رفیق نسرین نیک سرشت ( فاطمی ) و رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری ( بهروز ) . پادشان گرامی باد و راهشان پاینده باد.

ماه فروردین ، ماه شهادت و پاکبختگی پشاهانگان چریک فدائی خلق میباشد. ما یاد این فرزندان رشید خلقهای میهنمان را گرامی میداریم. گرامی باد یاد رفیق عبدالرسول عابدینی ( رضا ) ، رفیق اسد رفیعیان ( جلیل ) ، رفیق جواد رجبی ( فرشاد ) ، رفیق حسن عطاریان ، و رفیق کبیر محمد حرمتی پور ( مسعود ) .



## اخبار جنگ خلق تابستان ۱۹۹۹

سوم ژوئن ۱۹۹۹ ، پس از ماهها سکوت از طرف رسانه های غربی ، بسیاری توانستند در روزنامه های محلی خود این سطور را بخوانند: "شورشیهایی مانوئیست ، راه درخشان ، یک شاهراه اصلی را با سه تا تنه درخت مسدود ساخته و یک کامیون باربری را به آتش کشیدند ، شش تن غیرنظامی را کشتند و سه تن را مجروح کردند ، به نقل از پلیس. خبرگزاری آسوشیتدپرس ۶/۲/۹۹"

باز به هر صورت ، خبرگزاری جمهوری پرو در ۵ ژوئن گزارش داد که در اصل حداقل دوتن از کشته شدگان اعضاء تبهکار و بدنام سرویس جاسوسی ارتش پرو ( SIN ) بوده اند، و سه تن از مجروحین از مراقبین یک مدرسه نظامی بوده اند. مقامات پزشکی در ابتداء از دادن هرگونه اطلاعی در باره مجروحین و کشته شدگان حتی به بستگان آنها سرباز میزدند. این حمله کینگاهی در آیوکایا کوا در جنگل آمازون پرو روی داد.

ماه مه ۱۹۹۹ : یک ستون از چریکهای پی سی پی ، به بانکو د لاسیون ، بانک اوچیزا در ۲۵۵ مایلی شمال شرقی لیما در مرکز جنگل حمله کردند. حداقل یک پلیس در یک تیراندازی متعاقب آن کشته شد.

هفته ۲۱ ماه مه: جنگنده های پی سی پی چهار تن از شبه نظامیان دولتی در تینتای در بخش هوان کاولیسا را در ۱۷۰ مایلی شرق لیما کشتند.

۲۶ آوریل ۱۹۹۹: گزارشگر مطبوعاتی گفت که یک ستون از چریکهای پی سی پی متشکل از ۱۵ تن جنگنده به رهبری یک زن در بیستمین عملیاتش یک گروه کشتی پلیس ملی را در جاده ای بین تینگو ماریا و آیوکایاکو بالاتر از منطقه هو آلاکا غافلگیر نمودند.

۲۴ آوریل ۱۹۹۹: یک ستون بیست نفره از چریکها وارد شهر چونگوس در ایالت هوآتا، بخش آیا کوچو شده و لباس، غذا و وسایل درمانی گرفتند.  
اوایل مارس ۱۹۹۹: طبق گزارشات مطبوعات، گروههایی از چریکها در حدود ۵۰ تن وارد شهرهای هوآیلاکایان، کونگوس، پامپاس، چیکو ای هوآسپرو، در ناحیه هوآراز از بخش آنکاش شدند. چریکها خواهان برکناری مقامات محلی گردیدند.

### **دوره هیوالاکا پی با**

در ۲۱ اگوست یک گروه صدنفره از جنگندگان پی سی پی شهر لاس دی لی سیاس را بدست گرفتند و بزرگ راه را در طول سه ساعت مسدود ساختند. در دوم نوامبر، ۶۰ تن از جنگنده های پی سی پی کنترل شهر سوپته سان خوزه را در نزدیکی تینگو ماریا بدست گرفتند. طبق ال سول، مانوئیست ها کنترل مرکز رونداس (جوخه های شبه نظامی متشکل از نیروهای مسلح) را بدست گرفتند و اسلحه و مهمات را مصادره کردند. این عملیات بخشی از برنامه تصرفات موقتی شهرها و قصبات در سطح هیوالاکا میباشد که در چند ماهه اخیر روی داده است.

رژیم فوجی موری با استفاده از نیروهای ضدشورش اش تلاشهای فوق العاده ای بر علیه جنگ خلق در این ناحیه بکار برده است. آخرین تهاجم دولت در هیوالاکا در اکتبر رخ داد، اما آنها در متوقف کردن پی سی پی موفق نبوده اند. در ۲۵ اکتبر در شماره ای از ال سول آمد که بیش از ۲۰ تن از مایورها در دهات و مقامات دیگر یک ناحیه در ۴ ماهه اخیر استعفاء دادند زیرا پی سی پی خواهان برکناری آنها شده بودند.

گزارشات تصرفات موقتی شهرها و دهکده‌ها همچنان ادامه دارد. ال سول از یک چنین عملیاتی در ۱۰ دسامبر مینویسد: یک ستون ۴۰ نفره جنگنده یک دهکده را در یک مایلی آکویاتیا به تصرف در می‌آورند. آنها مردم را به یک میتینگ دعوت کرده و مرتجعین محلی را در آنجا تأدیب میکنند. شکل دیگری از عملیات مسلحانه بستن جاده‌ها است. روزنامه‌های پرونی در ۲۸ دسامبر گزارش دادند که جنگنده‌های پی سی پی جاده‌ای بین تینگو ماریا و آیوکایاکو را برای دو ساعت مسدود کردند، با وجود اینکه یک پست پلیس فقط در چند مایلی آنجا واقع شده بود. دولت نظامی هنوز بس بزرگتر و بسیار مجهز تر به سلاحهای سنگین و مدرن از ارتش آزادیبخش خلق (PLA) است. اما هنگامی که نیروهای دولتی از چندین جاده از درون جنگل‌های هیوالاکا عبور میکنند، آنها در کمینگاههای جنگنده‌های انقلابی که از امتیاز تحرک و پشتیبانی توده‌ای برخوردارند، آسیب پذیر میشوند.

(منبع: کمیته حمایت از جنگ خلق پرو)

دنباله‌نگاهی به مطبوعات خارج: "اما، هیچکس انتظار نداشت که گاسمان دستگیر شود، بیشتر تحلیل‌گران میدانستند که اگر او وجود داشت جنبش خیلی بیشتر موثر بود و اگر نبود از هم پاشیده میشد." به گفته میکانیل شیفتز ریاست برنامه حکومت دموکراتیک در دیالوگ بین‌المللی آمریکایی در واشنگتن. "اگر مارولاندو [رهبر فارک] در همین فردا کشته میشد، من فکر نمیکنم کسی دلیل آورده و بگوید که این موجب تلاشی فارک خواهد شد."

منبع: MSNBC Jennifer L. Rich

## نگاهی به مطبوعات خارج

### "راه حل پروژی" علیه شورش

بوکوتا ، کلمبیا ، ۲۰ ژوئن - جشن شب اول دسامبر کاملاً در اوج خود بود که یک گروه از شورشیان جوان توپاک آمارو در خانه سفیر ژاپن در لیما شکفته شدند ، تفنگ هایشان را برای جمعیت خشک زده در هوا چرخاندند. در ۱۲۶ روز متعاقب آن ، توجه جهانیان همواره به این مکان در پرو جلب شده بود ، جانیکه ۵۰۰ تن مهمان گرد آمده بودند تا تولد سفیر ژاپن را جشن بگیرند و اینک ۷۲ تن از آنان به گروگان گرفته شده بودند.

رئیس جمهور آلبرتو فوجی موری در وضعیت حساسی گرفتار شده بود. در داخل منزل برخی از مقامات عالی پرو و تعدادی از عالی ترین مقامات خارجی وجود داشتند. اما فوجی موری همواره به تنهایی با هر گونه مذاکره ای با تروریست ها مخالفت مینمود.

تحت فشار بین المللی ، سرانجام فوجی موری یک تیم مذاکره‌ای به ساختمان سفیر ارسال داشت. اما آنها که راه حل فوجی موری را مورد ستوال قرار میدادند لازم نبود که نگران باشند. مذاکرات درست به همان مدتی کش پیدا کرد که نیروهای ارتش برای سراخ زدن نقبی در زیر ساختمان احتیاج داشتند تا یک حمله غافلگیرانه را از زیر زمین تدارک ببینند که ۱۴ تن از شورشیان و یک تن از گروگانها را کشته باقی بگذارد.

سیاست تحمل صفر فوجی موری به خوبی در پرو خدمت کرده است. کمتر از ده سال پیش کشور از خشونت لبریز بود که در حال سرایت کردن به کلمبیا نیز بود. مانوئیست های " راه درخشان " پرو زمانی یکی از خشن ترین گروههای شورشی در امریکا در نظر گرفته میشدند ، با کشتار هزاران تن و با فلسفه " هر انکه با ما نیست ، علیه ماست."

از آن پس تا کنون ، فوجی موری با معدوم کردن بالقوه " راه درخشان " و گروههای کوچکتر شورشی توپاک آمارو ، خود را معتبر ساخته است. ماه گذشته شعبه یک دادگاه نظامی ، کامراد فلیچی یانو - یکی از آخرین رهبران " راه درخشان " را به حبس ابد محکوم نمود.

### مدلی برای منطقه؟

در جستجوی راه حلی برای بحرانهای خودی ، کلمبیانی ها در اندیشه آتند که آیا راه حل پرونی جوابی برای مسئله کلمبیا است. با این حال کارشناسان امنیتی هشدار میدهند که ناهمانندیهای تاریخ سیاسی و واقعیات اجتماعی به این معنا است که آنچه در جانی کارآنی دارد در جانی دیگر ممکن است از کار افتاده باشد.

یکی از اختلافات کلیدی در فرهنگ دولتمداری است. در کلمبیا ، دولت همواره غیرمتمرکز بوده است ، رهبران ملی در بوکاتا هرگز موفقیت شایان توجهی در حکومت داری و سیاست گذاری مناطق نداشته اند. هنگامیکه بحرانی عروج میکند که غالباً هم پیش میآید ، رهبران برگزیده میشوند تا سازش کنند.

متخصصین میگویند که در یک چنین فرهنگ سیاسی پراکنده ای رهبری پنجه آهنین چون فوجی موری غیر ممکن است که بتواند دست به اعمال دستورات بزند.

" در حال حاضر در کلمبیا ما شاهد رهبرانی قدرتمند برای خاتمه دادن تضادها نخواهیم بود " به گفته ماریچو رینا محقق فدرالولو در بوکوتا. " ما یک جامعه خیلی انفرادگرانی هستیم و بدتر هم شده ایم. در اینجا هر کس برای خودش است."

### تحمل برای پنجه آهنین

برای اینکه راه حل فوجی موری در کلمبیا کارگر باشد باید مردم بر روی موارد تجاوز به حقوق بشر که بطور حتم از طرف قدرت غیربازرسی شده جمهوری میآید ، نظارت داشته باشند. در پرو ، گروههای حقوق بشر میگویند که هزاران بیگناه در زندانهای نفرت آور برای ماهها و سالها نگاهداشته میشوند قبل از آنکه حتی دادگاهی برایشان تشکیل شود. و دادگاهها بوسیله قضات نقاب دار ، با هویت مخفی کارگردانی میشوند. در طی سالها ، صدها تن از پرونیهای بیگناه پس از اینکه مجدداً مورد آنها بررسی شده و بیگناهی شان ثابت شده است از طرف این دادگاهها از زندان آزاد شده اند.

" من فکر نمیکنم که در کلمبیا حمایت مردمی نسبت به تجاوز به حقوق بشر به شکلی که در پرو شاهدش هستیم ، وجود داشته باشد. زیرا اکثریت مردم در شهرها هستند و نمیتوانند خشونت [ چریکها ] را تجربه کنند. " مطابق گفته دیوید مارس ، کارشناس امور امنیتی امریکای لاتین در دانشگاه کالیفرنیا.

" اگر شما از مردم عادی در خیابان های لیما در ده سال قبل سوال کرده بودید که آیا " راه درخشان " حقوق بشر آنها را مورد تجاوز قرار داده بود، جوابی که می شنیدید بطور حتم آری بود. "

### به همین سان ، دشمنان مختلف

گروههای شورشی که جوامع را به لرزه در آوردند ، نیز به شدت با هم متفاوت هستند. در کلمبیا ، چریکها در واحدهای مختلف و با فرماندهان متعدد در سطح روستا پراکنده اند. به این معنا که نیروهای مسلح کشور باید قابل انعطاف بمانند تا قادر به پیکار با شورشیان باشند. در پرو ، " راه درخشان " یک گروه ایدئولوژیکی بود که متعصبانه نسبت به رهبر پر جذب خود ایسمال گاسمان وفادار بود. در سال ۱۹۹۲ ، این جنبش رهبریت دیگری نداشت که جای بگیرد و از هم پاشید.

( دنباله در ص ۱۲۱ )



**حجم سرمایه استقراری بانک جهانی به اعتبارگیرندگان در اروپا و آسیای مرکزی برحسب بخش و سال مالی ۱۹۸۸ - ۹۷**  
( میلیون دلار امریکه )

بخش :	معدل سالانه سال مالی ۹۲-۸۸	سال ۹۳	سال ۹۴	سال ۹۵	سال ۹۶	سال ۹۷
کشاورزی	۲۲۱,۶	۴۴۸,۴	۵۰۲,۹	۲۰۲,۰	۱۹۵,۸	۷۷۱,۷
آموزش و پرورش	۷۷,۶	-	۵۹,۶	۴۰,۰	۵,۰	۱۳۷,۸
انرژی الکتریکی و سایر اشکال انرژی	۲۹۷,۲	۹۳,۰	۱۶۴,۸	۱۹۱,۷	۳۳۵,۴	۵۰۴,۹
محیط زیست	۳,۶	۷۷,۰	۸۰,۰	۱۲۳,۰	۳۰,۱	-
مالی	۳۲۳,۲	۵۵,۰	۲۸۰,۰	۲۳۲,۰	۶۳۸,۹	۲۹۰,۳
بهداشت، جمعیت و تغذیه	۷۱,۰	۹۱,۰	-	۲۲۰,۴	۳۵۰,۴	۹۵,۵
صنایع	۱۸۴,۹	-	۳۷۵,۰	-	-	۱۱۱,۸
معادن	-	-	-	-	۵۴۰,۸	۳۰۰,۰
بخش چندگانه	۴۶۱,۶	۱۲۴۵,۰	۵۰۶,۳	۲۰۰۰,۰	۶۵۶,۸	۱۲۲۷,۰

بخش:						
نفت و گاز	۷۲,۰	۶۱۰,۰	۶۹۱,۳	۲۲۶,۰	۱۰,۰	۱۳۵,۶
مدیریت بخش عمومی	۱۰۹,۸	۳۳۵,۰	۲۷۰,۰	۷۰,۹	۵۰۵,۶	۱۰۹,۱
بخش اجتماعی	۲۰,۰	۶۷,۰	۱۰,۹	۱۲۷,۵	۲۱۲,۰	۹۳۵,۲
ارتباطات و مخابرات	۵۴,۰	۳۰,۰	۱۵۳,۰	--	--	--
حمل و نقل	۲۱۶,۲	۳۷۸,۰	۳۵۲,۰	۴۸۶,۰	۶۸۶,۰	۳۱۲,۷
توسعه شهری	۴۰,۰	۲۸۵,۰	۱۷۱,۰	۴۱۸,۰	۴۴,۳	۵۶,۰
آبرسانی و تصفیه	۱۰۱,۶	۱۲۹,۵	۱۰۹,۶	۱۶۱,۰	۲۱,۵	۶۷,۳
جمع کل	۲,۲۵۴,۳	۳,۸۴۳,۹	۳,۷۲۶,۴	۴,۴۹۸,۸	۴,۳۹۴,۶	۵,۰۵۴,۶

استخراج از: "The World Bank Annual Report 1997"

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد سوسیالیسم!

فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران - سوند

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران